

مسائل بین المللی

شماره ۲ (۵۶)

سال ۱۳۵۱



پترو گراد، ۱۹ ژوئیه سال ۱۹۲۰ - لنین در جمع نمایندگان
دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی در میدان قربانیان انقلاب

نودمین سالروز ولادت گئورگی دیمیتروف

روز ۱۸ ژوئن از روز ولادت گئورگی دیمیتروف پیشوای طبقه کارگر بلغارستان و رجل میرز جنبش جهانی کمونیستی نود سال میگذرد. مارکسیست - لنینیست ها و نیروهای ترقیخواه سراسر جهان این روز تاریخی را با تدارکات توسعه برگزار میکنند.

در این شماره مقاله ای که رفیق تود ورژبوفکف د بئر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست ورئیس شورای د ولتسی جمهوری تود ه ای بلغارستان برای مجله نگاشته است بچاپ میرسد.

سخنور و تئوریسین انقلابی

تود ورژبوفکف

د بئر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست
ورئیس شورای د ولتسی جمهوری تود های
بلغارستان

زندگی و فعالیت گئورگی دیمیتروف فرزند کبیر بلغارستان با نبرد های طبقاتی پرولتاریای بلغارستان و جنبش جهانی کارگری و مبارزه بخاطر پیروزی کمونیسم در سراسر جهان پیوند ناگسستنی دارد.

لنین مینویسد: " هیچ طبقه ای در تاریخ بدون پسر ورن پیشوایان سیاسی و پیش گامانی که قادر باشند جنبش را متشکل سازند و آنرا رهبری کنند بحکومت نرسیده است " (جلد ۴ ص ۳۷۵). طبقه کارگر جهان و جنبش کمونیستی متفکرین و ایدئولوگ های بزرگ ، رهبران

وسازمانگران ، رجال سیاسی و دولتی برجسته‌های گفنیازتکامل تاریخ بعداعلی در آنها متمرکز است ؛ از صوف خود بیرون داده امید هند .
 نمونه درخشان آن گئورگی دیمیتروف ، کارگر حرفه‌چین ، مبارز روهبر حزب کمونیست بلغارستان است که پیروانرای جهان او را به سطح یک رجل سیاسی بزرگ ، تئوریسمی — سازمانگر مبارزه انقلابی خویش برکشید .

۱

گئورگی دیمیتروف فعالیت خود را در مرز میان قرن نوزده و بیست آغاز کرد . آزمون ل در بلغارستان حزب کارگر سوسیال دموکرات وجود داشت و این حزب یکی از احزاب انترناسیونال دوم بود و تحت رهبری دیمیتربلاگوف بنیادگذار خود با اتکا بر مواضع انقلابی مارکسیستی فعالیت میکرد . دیمیتروف که در سال ۱۹۰۲ وارد این حزب شده بود در سال ۱۹۰۹ به عضویت کمیته مرکزی آن انتخاب گردید و تا آخرین روز حیات پیوسته به عضویت آن باقی ماند .
 گئورگی دیمیتروف در دوران امپریالیسم و در دوره مبارزه پرورش یافت و بیک رهبر پرولتر بدل گردید . آنهانگام زندگی ملل جهان دستخوش تلاطمات انقلابی شدید بود .
 دیمیتروف خیلی زود به توانین مبارزه انقلابی پی برد و خیلی زود آموخت که این قوانین را چگونه برای توده های کارگرتوضیح دهد . او که سخنوری آتشین و مبلغی پرشور بود پیوسته از شهریه به شهریه بگرمیرفت ، جلسات بزرگ ترتیب میداد ، ماهیت انقلابی مارکسیسم را تشریح میکرد ، به تشکیل سازمان های حزبی وسند یکانی در صحن ها کلمه مینمود و ایمان پرولتاریا بدنیروی خویش را سخ میساخت .

گئورگی دیمیتروف که طی سالیان در از رهبر اتحاده کل کارگری و پایه گذار مطبوعات سند یکانی بود علیه تئوری های اپورتونیست ها در باره بیطرفی سند یکاها وجدائی سازمانهای سند یکانی از مبارزه عمومی طبقه کارگر در راه سوسیالیسم بطور آشتی ناپذیر مبارزه میکرد ، او در جریان مبارزه طبقاتی بمتجر به دریافت که فقدان وحدت در میان پرولتاریا به شکست میانجامد . بهمین جهت برای تشکیل سند یکا های واحد و نیرومندی که قادر به تشکیل کارگران برای دفع ستم طبقاتی بورژوازی باشند به مبارزه برخاست .

مارکسیست های بلغارستان در دوران نخستین جنگ جهانی در برابر فشار شوینیسیم ایستادگی کردند و بر مواضع انترناسیونالیستی پیگیر استوار ماندند و خصالت امپریالیستی جنگ را فاش ساختند و اعلام داشتند که طبقه کارگر با تبه کاری های خونین بورژوازی ورژیم سلطنت هیچگونه وجه مشترکی ندارد . گئورگی دیمیتروف شاگرد وفادار و هموزم دیمیتربلاگوف در مجلس ملی و در شورای شهر صوفیه به فعالیت موثر علیه جنگ دست زد . این انقلابی پرشور اینجا نیز در پرتو استمداد سازمانگری و حقانیت سخن حزبی خویش شخصیت برجسته خود را آشکار ساخت .
 سخنان خشماگین او در میان توده ها آنهانگام میبافت ، با آنها حرارت وشهامت و روح آمادگی به مبارزه می بخشید . او را بمناسبت فعالیت انقلابی اش علیه جنگ امپریالیستی زندانی کردند . گئورگی دیمیتروف همراه با حزب خویش و تمام زحمتکشان کشور ما پیروزی انقلاب اکتبر را با وجد و شغف فراوان پذیره شد و اهمیت جهانی تاریخی آنرا بدرستی ارزیابی کرد :

" این نخستین پیروزی پرولتاریای انقلابی جهان بر سرمایه داری و امپریالیسم و سرآغاز انقلاب جهانی بود " (دیمیتروف ، برگزیده آثار ، جلد ۱ ، ص ۸۰) . دیمیتروف نسبت به همیشوی حزب بلشویک احترام و سپاس فراوان داشت و میگفت نام لنین " مظهر انقلاب کارگری جهان شده است " (همانجا ، ص ۵۷) .

بطوریکه میدانیم حزب کارگر سوسیال دموکرات بلغارستان (سوسیالیست های " سننیک " یعنی هوادار حزب محدود) بطور کامل و بی نظایه گذاران سوسیالیست انترناسیونال کمونیستی وارد این انترناسیونال شد و نام خود را تغییر داد و عنوان حزب کمونیست بلغارستان را پذیرفت ، و با صدور اعلامیه تازه ای که اهمیت برنامه داشت لنینیسم را پرچم خود نامید . از آن زمان تمام حزب و رهبران آن پیش از پیش به فراگیری گنجینه اندیشه های لنینیسم پرداختند . گئورگی دیمیتروف با پشتکار تمام آثار لنین را بررسی میکرد .

دیمیتروف در برترویان خود به طبقه کارگر بلغارستان از نیروی آن فیض گرفت و بزودی یکی از رهبران جنبش کارگری انقلابی جهان بدل شد . او در تاسیس شورای جهانی سندیکاها و سپس انترناسیونال سندیکا های سرخ شرکت فعال ورزید و از همان نخستین روز تشکیل شورای مرکزی این انترناسیونال به عضویت آن انتخاب گردید . در دستگاه کمیته اجرائی انترناسیونال کمونیستی نیز وظائف پر مسئولیتی بعهده داشت و سالها دبیروری فدراسیون کمونیستی بالکان بود .

در سال ۱۹۲۱ دیمیتروف برای نخستین بار در مسکو با لنین ملاقات کرد . این ملاقات در روح او تاثیر عمیق باقی گذاشت و در رشد بعدی او نقش عظیم ایفا کرد . تماس با لنینسنگان برجسته جنبش جهانی کمونیستی و نیز شرکت در کارها مع بزرگی چون کنگره های کمینترن و انترناسیونال سندیکاها افق سیاسی واید و ولژیک او را وسیع کرد و دانش ثوریک و تجربه پراتیک او را غنی ساخت .

در ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۳ گئورگی دیمیتروف همراه با واسیل کولاروف رهبری نخستین قیام مسلح ضد فاشیستی جهان را بعهده گرفت . آنها با جدیت و استعداد فراوان نیروهای خلق قیام کننده را بسیج کردند و آنرا سازمان دادند . مقالات دیمیتروف درباره جبهه واحد در تدارک سیاسی قیام نقش مهم داشت .

گئورگی دیمیتروف پس از شکست قیام ناچار به مهاجرت گردید و از آن پس سرنوشت او با انترناسیونال کمونیستی پیوند خورد . فعالیت او که محتوی و مفهوم زندگی او در آن سالها تشکیل میداد عبارت بود از کار در مقام دبیر، بروی اروپای غربی کمینترن که رهبری مستقیم فعالیت ۲۵ حزب کمونیست را بعهده داشت ، فعالیت پنهانی در وین ، پاریس و برلن ، آماد ساختن پرولتاریای بین المللی برای مقاومت در برابر تعرض سرمایه در دوران بحران اقتصاد جهانی سالهای ۱۹۲۹ - ۱۹۳۳ ، مبارزه علیه نقشه های تدارک امپریالیست ها برای هجوم به اتحاد شوروی ، رهبری تظاهرات سیاسی بسود صلح و همبستگی بین المللی ، جستجوی اشکال نوین برای درآمیختن مبارزه در راه سوسیالیسم با مبارزه در راه دموکراسی ، درآمیختن فعالیت غیر علنی با فعالیت علنی و برقراری پیوند نزدیک فعالیت احزاب کمونیست بکمپلسله از کشورهای پسا تودهای بزرگ مردم .

هنگامیکه نازیسم با تشویق و پشتیبانی سرمایه انحصاری تسلط سپاه خود را بر آلمان برقرار میساخت دیمیتروف را با زنجیره دادگاه لیبزیک کشاند . گئورگی دیمیتروف در برابر نظر تمام جهانیان خود را رهبر کمونیستی طراز لنینی ، بی باک ، با ایمان عمیق و وفاداری بیدریغ به آلمان کمونیسم ، تیزهوش و با فرهنگ همه جانبه ، سخنور برجسته و استاد در مباحثه نشان داد . دیمیتروف در این " دادگاه قرن " از متهم به دادستان بدل شد و چنان ادعای نامه ای علیه رژیم فاشیستی تبهکار عرضه داشت که نظیر آنرا هیچکس از نمکت متهمین عرضه نکرده بود . او بارفتار قهرمانانه خویش در دادگاه نازی ها خود را نمتها کمونیست با شهامت و انترناسیونالیست پیگیر نشان داد و نمتها نخستین شکست معنوی و سیاسی را بر فاشیسم وارد ساخت بلکه به جنبش وسیع انترناسیونالیستی ضد امپریالیستی نیز الهام بخشید . امواج خشم علیه دادگاه قلابی ، میتینگ ها و تظاهرات اعتراض ، نامه ها و اعلامیه ها ، سخنرانی ها و مقالات برجسته ترین نمایندگان محافل اجتماعی جهان - یک مکتب واقعی همبستگی پدید آورد و نشان داد که در جهان نیروی پرتوانی وجود دارد که آماده است در برابر فاشیسم متجاوز بپای ایستد و راه بر آن سد کند .

گئورگی دیمیتروف ضمن رهبری حزب کمونیست بلغارستان مسائل اساسی استراتژی و تاکتیک آن را طرح ریخت و برای تبدیل آن به حزبی از طراز حزب لنین با پیگیری سرازه کرد . حزب تحت رهبری او بر سکتاریسم " چپ رو " و دکماتیسم که در زمانی برارگان های رهبری مسلط بود فائق آمد و به حزب طراز لنین بدل گردید و به بررسی و آموختن تجارب حزب بلشویک پرداخت و در رفن انطباق اصول مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط مشخص بلغارستان به دروه کمال رسید و بر این پایه تجربه انقلابی خود را غنی ساخت . حزب کمونیست بلغارستان بر رهبری او به پیشوای منحصر بفرد طبقه کارگر بدل گردید و در میان دهقانان زحمتکش عمیقا رسوخ کرد و بانیره های سالم اتحادیه توده ای کشاورزی بلغارستان جبهه واحد تشکیل داد ، اتحاد کارگران و دهقانان را بابط داد و تحکیم بخشید و محافل وسیعی از روشنفکران خلق را بسوی کمونیسم جلب کرد .

تحت رهبری گئورگی دیمیتروف حزب کمونیست بلغارستان در تشکیل جبهه میهنی پیشگام شد و تمام نیروهای ترقیخواه و میهن پرست را متحد ساخت و جنبش شهروپارتیزانی و مبارزات مردم زحمتکش را علیه اشفالگران هیتلری و دست نشانگان بلغاری آنان رهبری کرد . بر نامه جبهه میهنی به در فشی برای نجات بلغارستان بدل گردید و نیروهای خلقی پیرامون آن گرد آمدند . حزب بر رهبری دیمیتروف مبارزه خلق علیه فاشیسم و جنگ را با مبارزه طبقه کارگر در راه سوسیالیسم و تیز وظایف ملی را با وظایف انترناسیونالیستی جنبش انقلابی بد رستی پیوند داد و پیروزی انقلاب سوسیالیستی را در بلغارستان تأمین کرد .

در این لحظه بسیار خطر تاریخ بلغارستان استمداد سرشار و نیروی گئورگی دیمیتروف بمثابة استاد مبارزه انقلابی و توانایی او در تحلیل مشخص اوضاع و احوال مشخص ویرانگیختن طبقه کارگر مردم زحمتکش به مبارزه و سوق آنان به پیروزی بنحوی در شان تجلی یافت .

۲

۹ سپتامبر سال ۱۹۴۴ طبقه کارگر بلغارستان در اتحاد با دهقانان زحمتکش و یاتیکه بر پیروزی های ارتش نجات بخش شوروی به قیام مسلحانه دست زد و نظام بورژوازی را برانداخت و

قدرت سیاسی را بدست خود گرفت . انقلاب ۹ سپتامبر که دامه انقلاب کبیر اکتبر و تکرار عمدتاً ترین نکات آن بود عصر نوین سوسیالیسم را در سرزمین بلغارستان آغا نهاد .

گئورگی دیمیتروف پس از مهاجرت طولانی به مهبین بازگشت . او توریته اوستابا به پیشوا و معلم طبقه کارگر مردم زحمتکش به عامل مهمی برای پیشرفت انقلاب سوسیالیستی در بلغارستان بدل گردید . دیمیتروف در مقام دبیرکل حزب کمونیست بلغارستان و رئیس شورای وزیران جمهوری توده ای بلغارستان رهبری مستقیم پیرویه بفرنج و جوانب دگرگونی بنیادی کلیه شئون حیات سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی کشور را بعهده گرفت . مسائلی که در جریان گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم همه روزه مطرح میشد بهیچوجه آسان نبود . کمونیست های بلغارستان عملاً پی بردند که کار با تصرف حکومت بی پایان نمیرسد بلکه باید توانست حکومت را در دستگذاشت و آنرا تحکیم بخشید .

گئورگی دیمیتروف در اوضاع و احوال بسیار پرتشنج و در شرایطی که برای واتارگی داشت خصائل عالیله خود را بشایه رهبر پرولتری و پیشوای خلق به منصفه ظهور رساند . تحت رهبری او نقشه های ارتجاع بین المللی در زمینه احیا سرمایه داری در بلغارستان عقیم ماند و اپوزیسیون ضد خلق در همکوبیده شد و موسسات سرمایه داران و بانک ها ملی گردید و مقام و نقش حزب کمونیست بشایه نیروی اساسی رهبری سیاسی کشور تثبیت شد .

پهنگی انقلابی و استعداد سرشار گئورگی دیمیتروف در زمینه های تئوری و کار سازمانی و ساختمان جامعه نوین بهنگام تعیین وظائف حزب در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم آشکار گردید .

دیمیتروف بویژه در حل مسائل تجدید ساختمان کشاورزی بر مبنای سوسیالیستی نقش بسیار بسجرامسته ایفا کرد . گئورگی دیمیتروف با تکیه بر برنامه کنوپراتیوی دهانی نه لنین و یاد نظر گرفتن و کار بست خلاق تجربه کلاسیک شوروی در زمینه ساختمان کلخوزی که برای تمام کشورهای آرزنده است تئوری تجدید ساختمان سوسیالیستی و تکامل کشاورزی بلغارستان را از طریق ایجاد کشاورزی کنوپراتیوی ملی کردن قبلی زمین ، طرح ریخت . او راه تبدیل مالکیت خصوصی کوچک به مالکیت کنوپراتیوی و سپس به مالکیت همگانی خلق را مستدل ساخت . " با جلب تدریجی دهقانان تهیدست و میانجیان به کشاورزی کنوپراتیوی ، با توسعه مراکز ماشین و تراکتور ، با منع اجاره زمین و محدود ساختن و سپس ممنوع کردن خرید و فروش زمین ، با کاهش و سپس برانداختن بهره مالکانه طبق تصمیم خود دهقانان عضو شرکت های تعاونی روستاش هنگامیکه شرایط برای این کار فراهم میگردد - مسئله ملی کردن زمین عملاً حل خواهد شد زیرا بدینسان تمام زمین در تملک دائم دهقانان زحمتکش باقی خواهد ماند " (دیمیتروف ، برگزیده آثار ، جلد ۲ ، ص ۶۷۰) .

زندگی صحت پیش بینی های دیمیتروف را به ثبوت رساند .

تحت رهبری گئورگی دیمیتروف شالوده برنامه ریزی اقتصاد ملی در کلیه حلقات آن ریخته شد . او افزایش امکان اقتصاد ملی و جداغلی توسعه دامنه همکاری بلغارستان با اتحاد شوروی و کشورهای دموکراسی توده ای را شرط قاطع اعتلای اقتصادی سریع بلغارستان میدانست .

دیمیتروف از این اصل مارکسیستی - لنینیستی پیروی میکرد که ساختمان جامعه نوین سوسیالیستی را وارد فعالییت آگاهانه توده هاست . او که خود رشد همه جانبه داشت برای مسائل

رشد فرهنگی و معنوی توده‌های زحمتکش اهمیت درجه اول قائل بود . با شرکت مستقیم اوسرای دموکراتیزه کردن سیستم آموزش و پرورش و برانداختن مکاتب و جریان‌های ارتجاعی در رشته علوم و درآمیختن هنر با بنیادین‌های مردم‌مؤثر ابدان ارزش‌های فرهنگی در اختیار توده‌های وسیع خلق کارعظیمی انجام گرفت .

تحت رهبری دیمیتروف نخستین قانون اساسی سوسیالیستی بلغارستان تدوین گردید و نتایج تاریخی قیام توده‌ای و سپتامبر را بر مبنای قانونی استوار ساخت و راه را برای توسعه بعدی اشکال دموکراتیک اداره کشور گشود .

تحت رهبری دیمیتروف طبقه کارگر مناسبات سیاسی طراز نوینی با سایر گروه‌های اجتماعی برقرار ساخت و حزب کمونیست به همکاری طراز نوین با احزاب سیاسی دیگر پرداخت . حزب سوسیال دموکرات بر پایه اکرسیسم - لنینسیم با حزب کمونیست یکی شد . اتحادیه توده‌ای کشاورزی بلغارستان ساختمان جامعه بدون طبقات را هدف برنامه‌ای خود اعلام کرد . سایر احزاب سیاسی پرازنحقیق برنامه‌های خویش به جبهه میهنی پیوستند . جبهه میهنی از جنبش سیاسی خلق به سازمان توده‌ای اجتماعی سیاسی واحد و یکپارچه‌ای بدل گردید . حزب کمونیست در پیرویه بفرنج ساختمان سوسیالیسم که سیستم اجتماعی واحدی را تشکیل می‌دهد به نیروی رهبریت کننده مورد قبول همگان تبدیل شد .

محور فعالیت همه جانبه دیمیتروف - بانی بلغارستان نوین مجاهدت در راه ساختمان و تحکیم حزب کمونیست در شرایط تاریخی جدید بود . او نیروی حزب را در بسط و تحکیم ارتباط آن با توده‌های مردم ، در مبارزه برای تحکیم و توسعه دموکراسی سوسیالیستی و نظام اجتماعی و ولتی سوسیالیسم ، در توانائی آن برای تعیین صحیح وظائف استراتژیک و تاکتیکی و مبارزه قاطع در راه تحقق این وظائف میدانست .

کامیابی‌های حاصله در نخستین سال‌های رشد آزاد کشور در رکنگره پنجم حزب کمونیست بلغارستان در سال ۱۹۴۸ مورد تحلیل قرار گرفت و از آنها نتیجه‌گیری بعمل آمد . گئورگی دیمیتروف با وجود خستگی در آن ایام پرتاب و تاب تمام نیروی خود را در راه مدارک رکنگره بکار میبرد . گزارشی که نتایج راه طی شده را جمع بندی می‌کرد و مراحل اساسی راه رشد آتی را نشان می‌داد آخرین فصل کتاب زندگی و وصیت نامه او به حزب و مردم بود .

۳

لیسم
 خصیصه اساسی تمام فعالیت پر محتوی و همه جانبه دیمیتروف و حماسه زندگی او انترناسیونال پرولتری و مبارزه در راه یگانگی و وحدت عمل طبقه کارگر و احزاب کمونیست و کارگری بود .
 انترناسیونال لیسم پرولتری از همان نخستین لحظه پیدایش جنبش انقلابی کارگری بنیاد خلل ناپذیر این جنبش بوده است . " پرولترهای همه کشورهای متحد شوید ! " که شعار اساسی " مانیفست حزب کمونیست " است بر هر چه تمام احزاب و فادار به آلمان طبقه کارگر نقشگرید . لنین می‌نویسد :
 " سرمایه نیروی بین المللی است . برای پیروزی بر آن اتحاد بین المللی کارگران و برادری بین المللی آنان ضرور است " (جلد ۴۰ ، ص ۴۳) .
 گئورگی دیمیتروف در میان کمونیست‌های " تسنیک " بلغاری تربیت شده بود که وفاداری

آنها به انترناسیونالیسم پرولتری شهرت داشت و لنین برای آنها ارزش عالی قائل بود و آنها را " انترناسیونالیست های در کردار " مینامید . دیمیتروف در میان آنها یکی از انترناسیونالیست های برجسته دوران خود بدل گردید . هم در زمینه طرحریزی تئوریک مسائل انترناسیونالیسم و هم در زمینه اموری و عملی روزمره . او در تمام زندگی خود پیوسته اراض لنینی تفکیک ناپذیری مبارزه طبقاتی در عرصه ملی و بین المللی دفاع میکرد و میگفت : " انترناسیونالیسم پرولتری نه تنها با مبارزه زحمتکشان یک کشور در راه آزادی ملی ، اجتماعی و فرهنگی تضاد ندارد بلکه برعکس در بر توهمستگی پرولتری بین المللی وحدت در بریکار اشتیاقی لازم را برای پیروزی این مبارزه تامین میکند " (دیمیتروف ، برگزیده آثار ، جلد ۱ ، ص ۴۰-۴۱) .

انترناسیونالیسم پرولتری و میهن پرستی اصیل توده ای در زندگی و فعالیت دیمیتروف با هم پیوند ناگسستنی داشتند و نیروی محرکه واحدی را تشکیل میدادند . دیمیتروف که قوانین عام مبارزه انقلابی را بمضمونی که لنین برای آنها قائل بود در تکمیل و میداندست که این قوانین را باید با توجه به شرایط ویژه هر کشور یکار بست خاطر نشان میساخت که انترناسیونالیسم پرولتری باید با اصلاح با " آب و هوای " هر کشور " خوبگردد " تا بتواند در زمین خودی ریشه های عمیق بدواند در عین حال او مخالف جدی نفی ملیت بود و میگفت : " میهن پرستی توده ای اصیل بدون همبستگی بین المللی و همبستگی بین المللی اصیل بدون میهن پرستی واقعا توده ای غیر ممکن است " (دیمیتروف ، مجموعه آثار ، جلد ۱۱ ، ص ۱۸۳) .

گورگی دیمیتروف مرحله مبارزه پرولتاریا را پس از پیروزی انقلاب اکثریت پرستی ارزیابی کرد . انقلاب نخستین کشور سوسیالیستی جهان را پدید آورد و مبارزه برای دفاعیشتیانی از این " ستاره رهنمای تمام جامعه زحمتکش بشری " به انترناسیونالیسم پرولتری محتوی تازه ای بخشید . دیمیتروف وحدت پرولتاریای کشورهای سرمایه داری را با طبقه کارگر پیروزمند اتحاد شوروی و شقیه پیروزی های آتی جنبش انقلابی بین المللی میدانست . استدلال او نیز در باره اینکه معیار اساسی و سنگ محک صداقت و شرافت هر رجل جنبش کارگری و هر حزب کارگری و سازمان زحمتکشان و هر فرد دموکرات چگونگی برخورد به اتحاد شوروی است بر همین پایه مبتنی بود .

گورگی دیمیتروف لنینیست پیگیر بود و هم بر ضد دگماتیسم و هم بر ضد اپورتونیسم راست بطور قاطع مبارزه میکرد و با این مبارزه در طرحریزی مشی انترناسیونالیستی مشترک کمونیست ها در شرایط تعرض فاشیسم و خطر جنگ جهانی جدید سهم بزرگ ادا میکرد .

در این مشی استراتژیک جدید که هدف اساسی آن متوقف ساختن تعرض فاشیسم و جلوگیری از جنگ بود اندیشه های لنین در باره پیوند دیالکتیکی مبارزه در راه دموکراسی با مبارزه در راه سوسیالیسم گسترش بیشتر یافت . شرط عمده جلوگیری از فاشیسم و جنگ ایجا د جبهه واحد طبقه کارگر جهان برای پشتیبانی از اتحاد شوروی - دولت پرولتری پامدار استوار و خلل ناپذیر صلح بود . دیمیتروف شیوه های دگماتیکی را که مانع وحدت طبقه کارگر بود بشدت رد میکرد و خاطر نشان میساخت که این وحدت جز وحدت عمل در مبارزه علیه فاشیسم و علیه تعرض سرمایه و خطر جنگ شرط دیگری ندارد . نظریه جبهه واحد بر پایه همان اندیشه ای استوار بود که دیمیتروف در دادگاه لنینزیک بیان داشته و الفبای سیاست کمونیستی را " کار توده ای ، مبارزه توده ای ، مقاومت توده ای ، جبهه واحد و پرهیز از هرگونه ماجراجویی " اعلام داشته بود .

سیاست اتحاد و زحمتکشان و تمام نیروهای ضد فاشیست و ضد امپریالیست در جبهه های واحد در بسیاری از کشورهای ثمرات فراوان به بار آورد و اوج کامیابی آن پیروزی انقلاب دموکراتیک توده ای در کشورهای ااروپا و آسیا بود که اکنون به ساختمان جامعه سوسیالیستی مشغولند .
 رهنمود های دیمیتروف در باره جبهه واحد توده ای و ضد امپریالیستی اکنون نیز اهمیت کامل خود را حفظ کرده است .

تاریخ نشان داد که همبستگی جهانی پرولتری در امر دفاع و پشتیبانی از نخستین کشور کارگری و دهقانی جهان نقش بزرگ ایفا کرد . تاریخ نشان داد که پروسه پیدایش یکسلسله از کشورهای سوسیالیستی جدید و ایجاد سپهت جهانی سوسیالیستی نهایتاً مورد پشتیبانی اتحاد شوروی قرار گرفت بلکه تحقق آن بمیزان زیادی ناشی از قدرت همجانیه اتحاد شوروی بود که پس از تارومار ساختن ماشین جنگی فاشیستی برای پیروزی نیروهای توده ای شرایط مساعد فراهم آورد و کمک شورایی که ازیند سرمایه رسته بودند کمک های سیاسی ، نظامی و اقتصادی موثر بسندول داشت . در ایام مازندگی همواره موجد آمنت که وحدت عمل احزاب کمونیست و کارگری و جنبه‌ی آزادی بخش ملی و تمام پرترقی خواهان جهان یگانه نیروی است که میتواند در برابر امپریالیسم بایستد و آزادی و استقلال ملی برای طلب مبارزین را برده و جهان را برافزونی سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی سوق دهد .

در میند " وظائف مبارزه علیه امپریالیسم در مرحله کنونی و وحدت عمل احزاب کمونیست و کارگری و تمام نیروهای ضد امپریالیستی " مصوبه کنفرانس سال ۱۹۶۹ مسکو انعکاس دعوت پرشور گورگی دیمیتروف به افشای جنگ افزوزان امپریالیست و پایدال کنندگان آزادی طلب و نیز دعوت به وحدت عمل برای مبارزه علیه آنها و تحکیم صلح جهانی بروشنی احساس میشود .

امروز حلقه اساسی وحدت عمل نیروهای ضد امپریالیستی مبارزه علیه خطر جنگ هسته ای است که ملل تمام جهان را بنا بوی تهدید میکند . هم درگذشته یعنی در مبارزه علیه تعرض فاشیست و تدارک و زمین جنگ جهانی و هم اکنون در مبارزه علیه امپریالیسم و تدارک سومین جنگ جهانی محور عمده صلح و آزادی را اتحاد شوروی تشکیل میدهد . باینجهت اکنون نیز دعوت دیمیتروف از کمونیست های تمام کشورها و از طبقه کارگر جهان و تمام نیروهای ترقی خواه در باره پشتیبانی مجدانه از سیاست خارجی صلحجویانه حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی تمام اهمیت خود را حفظ کرده است . برنامه صلح مصرحه در گزارش رفیق لئونید برژنف به کنگره بیست و چهارم حزب کمونیست اتحاد شوروی که مورد پشتیبانی وسیع جامعه کشورهای سوسیالیستی قرار گرفت هم اکنون ثمرات صهی بسود کاهش و خاتم اوضاع جهان به بار آورده است . تردید نیست که توسعه و تقویت پشتیبانی کمونیست ها و تمام صلحدستان جهان از برنامه صلح شوروی یگانه راه صحیح کاهش و خاتم و پیشگیری جنگ است .

برای آنکه بتوان برای همیشه به تجاوز امپریالیستی و به استثمار و نوکپنه ، به فاشیسم و ستم نژاد و پایان بخشید باید علیه سرمایه انحصاری به مبارزه قاطع برخاست . وحدت عمل احزاب کمونیست و کارگری و تمام واحدهای طبقه کارگر و تمام زحمتکشان و نیروهای دموکراتیک ضد انحصاری میتواند در کشورهای مختلف منشا چنان درگونی های دموکراتیکی باشد که قدرت سرمایه انحصاری را کاهش دهد و مواضع آنرا تضعیف کند و برای تحقق هدف نهائی جنبش کارگری یعنی ایجاد جامعه سوسیالیستی شرایط مساعد فراهم سازد .

بمسئاری از اندیشه های پیچیده دیمیتروف در راه آنها مبارزه میکرد در اسناد کنفرانس های جهانی منعکس میشود و تکمیل میگردد و در فعالیت عملی احزاب برادر بطور خلاق بکار میرود . رفیق کورت باخمان ضمن نطق خود در کنگره در هم حزب کمونیست بلغارستان گفت : " حزب کمونیست آلمان غربی به پیروی از رهنمود های گورگی دیمیتروف میکوشد تا منبروهای دموکراتیک را متحد سازد . " این اندیشه ها در برنامه های احزاب برادر نیز بطور خلاق بکار بسته میشود . مثلا در سند حزب کمونیست فرانسه تحت عنوان " برنامه دولت دموکراتیک وحدت خلق " گفته میشود باید چنان دولتی بوجود آورد که در کنگره شئون حیات جامعه فرانسه اصلاحات بنیادی دموکراتیک وضد انحصاری انجام دهد و دموکراسی گسترش یافته ای را برای طی مرحله گذار به سوسیالیسم تأمین کند .

اندیشه های گورگی دیمیتروف درباره جنبه های واحد توده ای وضد امپریالیستی برای ملل مبارز آزادی ملی نیز اهمیت فوق العاده دارند . رفیق لوئیس کورولان در بیان حزب کمونیست شیلی در کنگره در هم حزب کمونیست بلغارستان گفت : " مبارزه دشوار ما برای ایجاد جنبه میهنی در روزهای سخت در همین جنگ جهانی و نیز در وصال گورگی دیمیتروف فرزند برجسته خلق بلغارستان اهمیت جهانی دارند . زندگی نشان داده است که تفوق زحمتکشان منشا شکست است و به تقویت مواضع استشارگران کمک میکند . تنها وحدت زحمتکشان و مبارزه خستگی ناپذیر آنان تأمین کننده پیروزی و آزادی طبقاتی است . کمونیستها در دوران ما برای کاربست خلاق اصول مارکسیسم - لنینیسم باید در راه وحدت طبقه کارگر و تمام نیروهای انقلابی ضد امپریالیسم مبارزه کنند . "

چگونگی سیر تکامل جهان را در دوران ما سیستم جهانی سوسیالیستی ، طبقه کارگر جهانی و جنبش آزاد بخش ملی تعیین میکنند . فرجام مبارزه علیه امپریالیسم ، در راه صلح و پیشرفت اجتماعی با همپیوستگی و وحدت عمل این سمنبروی انقلابی جهان معاصر پیوند ناگسستنی دارد . عامل اساسی در این میان وحدت شاگاهترین ، پیگیرترین و متشکل ترین نیروی انقلابی یعنی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری است . کنفرانس سال ۱۹۶۹ با تصریح این نکته که اتحاد احزاب کمونیست و کارگری مهمترین عامل اتحاد تمام نیروهای ضد امپریالیستی است بار دیگر تأیید کرد که بنیاد مناسبات احزاب برادر را اصول انترناسیونالیسم پرولتری ، همبستگی ، پشتیبانی متقابل و احترام به استقلال و برابری حقوق تشکیل میدهد .

لیسم

اپورتونیست های معاصر برای برهم زدن وحدت جنبش کمونیستی اصل اساسی انترناسیونالیسم پرولتری یعنی پیوند با حزب کمونیست و کشور اتحاد شوروی را مورد حمله قرار میدهند . " براهین " آنها در این دعوی خلاصه میشود که جنبش جهانی کمونیستی و کارگری دیگر وظیفه پشتیبانی و دفاع از اتحاد شوروی را ندارد زیرا اتحاد شوروی اکنون دیگر مانند گذشته تنها کشور سوسیالیستی جهان نیست .

آیا اپورتونیستها در این دعوی ذیحقند و آیا رهنمود گورگی دیمیتروف درباره اینکه ملاک انترناسیونالیسم پرولتری چگونگی برخورد به اتحاد شوروی و حزب لنین است گفته شده است ؟ این رهنمود نهنما گفته نشده بلکه در دوران ما اهمیتیش بیشتر از گذشته کمب کرده است . نخست آنکه اتحاد شوروی برای صد ها میلیون نفر برای دوستان و دشمنان صلح مظهر سوسیالیسم و کمونیسم است . تعلق این یا آن کشور به جهان سوسیالیسم بر حسب نزدیکی آن به نظام اجتماعی و سیاست

داخلی و خارجی اتحاد شوروی «سنجیده» میشود. بهره‌چکس پوشیده نیست که در برخی از کشورهای سوسیالیستی گرایش‌های ناسیونالیستی شدیدی وجود داشته و دارد که نه تنها برای تقویت رویه‌یونیسم راست و «چپ» زمینه‌ساز فراهم‌میسازد و ستاورد های سوسیالیستی زحمتکشان و راه رشد سوسیالیستی این کشورها را باخطر می‌اندازد بلکه موجد آنتی سوسیالیسم نیز هست و وحدت و پیوستگی صفوف سیستم جهانی سوسیالیستی را متزلزل می‌سازد.

دو مانده در درون جنبش جهانی کمونیستی در پرده اصل صحیح استقلال و برابری حقوق احزاب کمونیستی می‌کشند. انترناسیونالیسم پرولتری را فاقد محتوی سازند. حمله به «هژمونی» حزب کمونیست اتحاد شوروی باالصر اچه نشان میدهد که بویژه حزب لنین نیروی پیشتازید ولولویک — سیا عصر است و در تحکیم پیوستگی صفوف جنبش جهانی کمونیستی نقش عمده ایفا میکند و مانع عمده راه کمسانی است می‌کشند میان واحدهای جداگانه این جنبش تفرقه اندازند و آنها را علیه یکدیگر برانگیزند.

نمونه گروه فوتمسه تونگ نشان میدهد که ضدیت باحزب کمونیست و کشور اتحاد شوروی کار را بکجا منجر می‌سازد. چه خیانتی در قبال طبقه کارگر جهان و مردم پخویش از این فاحش تر که این گروه در سرشایب سقوط راه ناسیونالیسم در پیش گرفت و حزب کمونیست چین را در نقطه مقابل حزب کمونیست اتحاد شوروی و جنبش جهانی کمونیستی و چپ را در نقطه مقابل جامعه کشورهای سوسیالیستی قرار داد و موضع آنتی سوسیالیسم اتخاذ کرد و آنگاه کار را به اقدامات مشترک باشریترین دشمن کمونیسم و جنبش آزاد بیخشن ملی و بطور کلی دشمن پیشرفت جامعه بشری یعنی باساران امپریالیست ایالات متحد ه کشاند!

۴

گئورگی دمیتروف قهرمان اندیشه و عمل، مارکسیست — لنینیست عمیق و بسیار با معلومات، اصیل و خلاق بود. فعالیت پراتیک او از فعالیت تئوریکش جدا نشد. پذیر بود. سخنرانی‌ها و مقالاتش با آنکه به مسائل صرم روز اختصاص دارند در همان حال که راه حل این مسائل را نشان میدهند یکسلسله مسائل تئوریک بسیار مهم را نیز مطرح می‌سازند که اعتبار دراز مدت دارند.

دمیتروف در سالهای پیر از نخستین جنگ جهانی خصلت فاشیسم را تحلیل و از نظر علمی تعریف کرد و آنرا پدیده‌ای طبقاتی و ضد خلق نامید و خاطر نشان ساخت که فاشیسم برخلاف دعوی سیاستمداران مرتجع نه فوق طبقاتی است و نه یکی از پدیده‌های مربوط به حواشی جامعه سرمایه داری. فاشیسم شکل آشکار دیکتاتوری طبقه استثمارگر و معنای نفی کامل هرگونه دموکراسی و هر گونه حقوق و آزادیهای سیاسی بود و همان مردم است. دمیتروف در مقالات آن دوران نظریه جنبه‌ها و اتحاد کارگران و دهقانان در مبارزه علیه فاشیسم را گسترش داد.

دمیتروف ضمن سخنرانی خود در کنگره هفتم کمیتنر مسائل جنبه‌ها و اتحاد در مبارزه طبقاتی جهانی و خواست‌ها و استراتژیک و تاکتیکی نوین سازمان انقلابی را مطابق با ویژگی‌های اوضاع مطرح ساخت. همانجا برای فاشیسم نیز تعریف جدید و عمیقی بیان داشت و آنرا دیکتاتوری تروریستی آشکار از تاجایی ترین، شونیستی ترین و امپریالیستی ترین عناصر سرمایه‌دانی نامید. دمیتروف در پی مورد فاشیسم آلمان گفت که این فاشیسم «مشت ضد انقلاب جهانی و عامل عمده ایجاد جنگ امپریالیستی و پیشگام جنگ صلیبی علیه اتحاد شوروی — میهن کبیر زحمتکشان سراسر جهان است» (برگزیده آثار، جلد ۱، ص ۳۷۷)

سخنرانی دیمیتروف در کنگره هفتم کمینترن یکی از مهم‌ترین اسناد جنبش جهانی کمونیستی در فاصله میان دو جنگ جهانی و نمونه‌انداز پرخورده خلاق و پیوندناگسسته‌ی تئوری مارکسیستی - لنینیستی با نیازمندی‌های مبرم جنبش انقلابی است.

دیمیتروف در کنگره هفتم دبریکل کمینترن انتخاب شد و تا سال ۱۹۴۳ یعنی تا زمان انحلال آن در این مقام باقی بود و طی این مدت علاوه بر آنکه میکوشید تا احزاب کمونیست مشی نوین را فراگیرند یکسلسله مسائل مربوط به خصوصیات این مشی را نیز از نظر تئوریک طرح‌ریزی میکرد. او در آستانه دو مین جنگ جهانی و بویژه در جریان جنگ تجربه‌ای را که اندوخته شده بود تمهیم داد و نظریه مربوط به توسعه پایه اجتماعی مبارزه ضد فاشیستی و ایجاد جبهه‌های ملی و میهنی از طریق جلب قشرهای میهن پرست بورژوازی به جنبش ضد فاشیستی مردم را مطرح ساخت.

نظریات دیمیتروف درباره جبهه واحد و دولت جبهه واحد در حکم گسترش و تکمیل آموزش لنین در باره طرق و اشکال انقلاب سوسیالیستی بود. این نظریات کمونیست‌ها را به دورنمای روشن در مبارزه ضد فاشیستی مجهز ساخت. پیروزی انقلاب‌های دموکراتیک توده‌ای در پایان دو مین جنگ جهانی و در دوران پس از آن صحت این نظریات را به ثبوت رسانید. کمونیست‌ها و فعالین انقلابی اکنون نیز با بررسی این نظریات چگونگی برخورد صحیح به متحدین را می‌آموزند و میکوشند با آنها به وحدت عمل برسند و جبهه‌های توده‌ای وطنی بهم فشرده تشکیل دهند.

دیمیتروف که تئوریسین مارکسیست بود در دوران دبریکلی خود در کمینترن برای تربیت و رشد شخصیت‌های برجسته و رهبران احزاب کمونیست و کارگری برادر مساعی فراوان بکار برد. او وظیفه عمده و اساسی هر حزب و هر کمونیست را فراگرفتن لنینیسم و اصول لنینی سازمانی و سیاسی و تاکتیکی و مبارزه در راه پیوستگی صفوف کمونیست‌ها و پاکیزه نگاه داشتن مارکسیسم - لنینیسم میدانست. او سکتاریسم و دکماتیسم را دیگر مانده‌ارزیایی سال ۱۹۲۰ لنین "بیماری کودکی" تلقی نمیکرد بلکه "عیب‌نقص ریشه دار" خطرناکی میدانست که احزاب بدون برانداختن آن نمسی توانند وظایفی را که تاریخ در برابر آنها قرار داده است انجام دهند. در همین حال او گوشزد میساخت که همراه با بسط دامنه فعالیت احزاب کمونیست در زمینه ایجاد جبهه واحد و توده‌ای خط‌سرساپورتونیسم راست که علیه آن نیز باید مبارزه آشتی ناپذیر انجام گیرد افزایش می‌یابد.

سهم دیمیتروف در تکامل تئوری مارکسیستی در زمینه مسائل مربوط به گذار به سوسیالیسم و از جمله خصلت طبقاتی حکومت دموکراتیک توده‌ای و مقدمات اقتصاد و خصوصیات این گذار در رهبر کشور مسیارا رزنده است.

دیمیتروف در تحلیل مسائل مهم رشد اجتماعی بلغارستان از حکم لنین درباره قوانین عام گذار به سوسیالیسم پیروی میکرد و اعتبار عام این قوانین را برای تمام کشورها خاطر نشان میساخت. و میگفت: "ویژگی گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در کشورها تاقی قوانین اساسی دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم که برای تمام کشورها عمومیت دارند نیست و نمیتواند باشد" گئورگی دیمیتروف خاطر نشان میساخت که صحت این قوانین عام در جریان ساختن سوسیالیسم در نخستین کشور سوسیالیستی جهان به ثبوت رسیده است و تجربه تاریخی حزب کمونیست کشور اتحاد شوروی که با توجه به شرایط کشور ما مورد استفاده قرار میگیرد "یگانه نمونه بهترین نمونه ساختن سوسیالیسم در کشور ما و سایر کشورهای دموکراسی توده‌ایست" (برگزیده آثار، جلد ۲، ص ۶۷۱).

در عین حال دیمیتروف غالباً گوشزد میکرد که قوانین هام گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم و تجربه عظیم حزب کمونیست اتحاد شوروی را نباید بطور مکانیکی بکار بست . ما باید ویژگی های رشد کشورهای دموکراسی توده ای را نیز بررسی کنیم و فراگیریم تا آموزش مارکسیستی - لنینیستی را که رهنمون عمل است بدرستی بکار بندیم .

تا پایان دهمین جنگ جهانی یگانه شکل دیکتاتوری پرولتاریا حکومت شوروی بود . سیر حوادث در زمان جنگ و پس از آن شکل جدیدی را پدید آورد که دموکراسی توده ای بود . بدین سان پیشینی لنین در باره اینکه ملل گوناگون از طرق گوناگونی که اوضاع و احوال تاریخی مشخص حکم میکند به سوسیالیسم خواهند رسید جاه عمل بخود پوشید .

کشی دموکراسی توده ای بمشابه شکل سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا آورد مساعی مشترک احزاب کمونیست کشورهای مختلف بود . ولی خدمت گئورگی دیمیتروف در این زمینه تردید ناپذیر است . دیمیتروف ضمن گزارش بهکنگره پنجم حزب کمونیست بلخارستان ماهیت ، نقش ، وظائف و دنیای دموکراسی توده ای را کاملاً تشریح کرد و آنرا شکل خاصی از اتحاد کارگران و دهقانان در عین اعمال نقش رهبری طبقه کارگرنامید .

دیمیتروف با توجه به پیوند دیالکتیکی عمیق میان عوامل عینی و ذهنی تکامل جامعه بروشنی درک میکرد که دگرگونی بنیادی و موقع اقتصاد و مناسبات اجتماعی بدون تغییرات عمیق در ایدئولوژی غیر ممکن است . با اینجهت ایدئولوژی و مسائل اقتصاد و سازمان اجتماعی به مسائل انقلاب در زمینه فرهنگ نیز میپردازد . گئورگی دیمیتروف به پیروی از شیوه لنینی برخورد طبقاتی - مسائل فرهنگی سوسیالیسم را یک پروسه دوجانبه تلقی میکرد : از یکسو مبارزه قاطع در راه برانداختن کلیه صور و اشکال ایدئولوژی بورژوازی و از سوی دیگر استقرار اصول مارکسیستی - لنینیستی بمشابه پایسه فعالیت تمام جبهه ایدئولوژیک .

دیمیتروف در آثار خود از نظریه لنین در باره ارثیه فرهنگی بطور پیگیر فاعلیکرد و خاطر نشان میساخت که سوسیالیسم وارث قانونی تمام ارزش های اصیل فرهنگ دوران گذشته است . او هم بانفی ارثیه فرهنگی وهم با ستایش غیر اصولی آن از مواضع ناسیونالیسم ایبرپایه سنت های بورژوازی ، مخالف بود .

دیمیتروف فرهنگ سوسیالیستی را ترکیب دیالکتیکی دستاورد های فرهنگ ملی با دستاورد های فرهنگ ملل دیگر و در رجه اول فرهنگ ملل کشورهای سوسیالیستی میدانست و خاطر نشان میساخت که در زمینه فرهنگ " ملل تما عیار و کم عیار " وجود ندارند و هر ملتی میتواند " سهم ارزنده خود را در گنجینه مشترک فرهنگ ادا کند " .

دیمیتروف در طول تمام فعالیت انقلابی طولانی و متنوع خود در حفظ پاکیزگی آموزش مارکسیستی - لنینیستی میکوشید و علیه هرگونه تشبیهی برای تجدید نظر در آن بطور خستگی ناپذیر مبارزه میکرد . او وفاداری به تئوری سترگ مارکس - انگلس - لنین و کامیست خلاق آنرا در شرایط حدید و پیوسته در حال تغییر وظیفه مقدسی در مبارزه برای کمونیسم و سعادت مردم تلقی میکرد . میدانیم که در زمینه تئوری علمی و اصولاً در هر زمینه ای سهم آن نیست که نکته تازه گفته شود ، بلکه مهم آنست که این نکته تازه صحیح باشد . دیمیتروف در مقالات و سخنرانی های خود حقیقت زندگی را برای توده ها مکشوف میساخت و طرق صحیح دگرگونی های انقلابی آتش را نشان میداد .

اود رهبر و وفاداری خود به مارکسیسم — لننیزم و برخورد خلاق به اصول اساسی آن که پیوسته برای او رهنمون عمل بودند توانست مارکسیسم — لننیزم را بر پایه واقعی غنی سازد ، کاری که هرگز از عهد "نوسازان" و "مد رنیزاتورهای" کاذب ساخته نبود .



مردم بلغارستان ژوئیه سال ۱۹۴۹ را که در یکی از روزهای آن صغیر طولانی ماتم از کارخانه‌ها برخاست بیاد دارند . در آن روزگورگی دیمیتروف سخنور آتشین ، انقلابی بی باک ، مارکسیست — لننیزست برجسته و پیشوای محبوب خلق در گذشت .

حزب کمونیست بلغارستان که دیمیتروف آنرا با روح وفاداری به مارکسیسم — لننیزم و انترناسیونالیسم پرولتری ، با روح آشتی ناپذیری انقلابی و ثبات قدم در نیل به هدف تربیت کرده بود مبارزه را بدون دیمیتروف ولی به شیوه دیمیتروف ادامه داد . امروز که ۲۳ سال از مرگ دیمیتروف میگذرد ما میتوانیم با غروری بحق اعلام داریم که وصیت او در باره اینکه "باید طی ۱۵ — ۲۰ سال به دستاوردهای رسید که کشورهای دیگر در شرایط دیگر برای رسیدن بدان یکصد سال وقت صرف کرده اند" با سر بلند ی تحقق پذیرفته است .

آنچه باور نکردنی بنظر میرسد به واقعیت بدل گردید . جمهوری توپ های بلغارستان طی زمانی بسیار کوتاه برهبری حزب دیمتر بلاگوف و گورگی دیمیتروف با تکیه بر کمک برادرانه اتحاد شوروی و همکاری با سایر کشورهای سوسیالیستی مسائل دشوار و ران گذار را با موفقیت حل کرد و صنایع مدرن نیرومند و کشاورزی بزرگ سوسیالیستی بوجود آورد و انقلاب عمیق فرهنگی سوسیالیستی انجام داد . سوسیالیسم که گورگی دیمیتروف زندگی خود را وقف پیروزی آن کرده بود بطور قطعی و با زنگشت ناپذیر پیروز شد .

حزب کمونیست بلغارستان در آوریل سال ۱۹۷۱ در کنگره دهم خود برنامه جدیدی بنام برنامه ساختمان جامعه سوسیالیستی رشد یافته تصویب کرد که تحقق آن وظیفه تاریخی مستقیم کمونیست های بلغارستان است . مشی سیاسی حزب که در کنگره بتصویب رسیده است در حگم تکامل مشی لنینی ساختمان سوسیالیسم در کشور ما و مبارزه برای پیروزی کمونیسم در سراسر جهان است که دیمیتروف از آن پیروی میکرد و حزب آنرا بطور پیگیر و بر مانی علمی گسترش داده است .

حزب کمونیست بلغارستان و زحمتکشان و تمام مردم ما نمود مین سالروز ولادت فرزند کبیر و پیشوای خود گورگی دیمیتروف ، رجل برجسته جنبش جهانی کمونیستی را با اعتقاد عمیق بسه حقانیت راهی که برگزیده اند برگزار میکنند و بخود می بالند از اینکه در پیشاپیش کاروان تشرقی جامعه بشری دوش بدوش خلق کبیر شوروی و ملل کشورهای سوسیالیستی برادران اتحاد پیکار — جوانانه با کمونیست ها و زحمتکشان کشورهای سرمایه داری و تمام کسانی که در جهان علیه امپریالیسم و رزاق آزادی و استقلال ، دموکراسی و سوسیالیسم مبارزه میکنند گام برمیدارند .

لنین و احزاب برادر

ارنست هنری

نویسنده اجتماعی و سیاسی شوروی
نقش لنین در جنبش جهانی کمونیستی صحت پایان ناپذیری بود و هست. برای بررسی این مسئله بحد کافی اسناد و مدارک وجود دارد. از آنجمله است تمام آثاری که از لنین بصورت کتاب، مقاله، سخنرانی و مصاحبه به میراث باقی مانده است. از یادنامه‌های همکاران لنین، از اسناد کمترین و مطبوعات احزاب برادر نیز اطلاعات فراوان میتوان کسب کرد. از آنجاکه يك نویسنده قادر نیست به تمام مسائل بپردازد، در این مقاله فقط به بررسی شیوه روابط لنین با احزاب برادر اکتفا میوریم.

راز شهرت بیسابقه لنین در جنبش کارگری چیست؟ چرا در محافل کمونیستی کشورها و ملل مختلف لنین را چنین دوست داشتند و با اعتماد میکردند و این احساسات را نصیب با و تا کنون نیز حفظ کرده اند؟

لنین بنیادگذار نخستین کشور موسیالیستی در جهان و نخستین حزب بوجود آورنده این دولت بود. لنین پس از مارکس و انگلس بزرگترین تئوریسینی بود که جنبش جهانی کمونیستی بخود میشناخت. سیاستی که لنین باین جنبش ارائه میداشت، بیوسسته صحت خود را نشان میداد و زندگی حقایق آنرا به ثبوت میرساند. لنینیسم هیچوقت يك پدیده صرفاً "روسی" و ملی نبود، آموزشی بود جهانشمول و چنین نیز باقی مانده است. البته این جانب عمده مسئله بود، ولی در اینجا سخن بر سر جانب دیگر آن نیز هست. و آن اینکه ویژگیهای مناسبات لنین با احزاب خارجی که ما آنرا "شیوه" لنینیسم، در این امر تاثیر فراوان داشت. میکوشیم اصول عمده این شیوه را تشریح کنیم.



انتروناسیونالیسم نخستین اصلی بود که لنین هنگام مذاکره و مشاوره و مباحثه با کمونیست های خارجی و با هنگام تحقق در باره مضامین آنان ملاک کار خود قرار میداد. لنین در استدلالات و استنتاجات و پیشنهادهای خود به احزاب برادر از این اصل پیروی میکرد. لنین خود در مقیاس جهانی می اندیشید و از منافع و هدف های جنبش جهانی کارگری پیروی مینمود و مسائل ملی را در پیوند با مسائل بین المللی حل میکرد و از هر کمونیست و انقلابی پرولتری نیز میخواست که چنین عمل کند. لنین در سال ۱۹۱۳ نوشت: "کارگر آگاه نه فقط خود را عضو خانوادها مارکسیستی روس احساس میکند و میشناسد، بلکه همچنین درک میکند که او عضو خانوادها جهانی مارکسیست ها نیز هست" (لنین، مجموعه کامل آثار، جلد ۴، ص ۲۰۱).

مختلف داغپرهیجان بود ، بازنسین برای تمام احزاب این حق را قائل میشد که عقیده خود را آزادانه بیان دارند و در اتخاذ تصمیم که بعد برای همه لازم الاجرا میگردد ، شرکتورزند .
 نسین نسبت به همفکرانی که خود انتقادشان کرده بود ، برخوردی غمخوارانه و با نزاکت داشت . نامه ای که نسین در آغز ماه مه سال ۱۹۲۰ به گ. و. چیچرین نوشت نمونه آنست .
 نسین در این نامه از چیچرین تقاضا میکند که کتابی را که تا زگی ینام " بیماری کودکی " چاپ روی در کمونیسم " نوشته ویا " فصل مربوط به انگلستان " این کتاب را خود مطالعه کند ویا برفیقی که " از جنبش سوسیالیستی انگلستان بخوبی اطلاع دارد " برای مطالعه بد هد تا چنانچه " اشتباهات و بی تاکنیکی هائی " در آن باشد ، نظر خود را بیان دارد . (مجموعه کامل آثار جلد ۵۱ ، ص ۱۸۶ - ۱۸۹) .

باید به جانب دیگر روش حزبی نسین نیز توجه داشت . نزاکت و ادب نسین نسبت به کسیکه با او بحث میکرد ، هرگز بمنمای نرزش و گذشت او در بار مسائل اصولی نبود . انتقاد نسین میتوانست کوبنده باشد ، ولی هرگز جنبه شخصی نداشت . اصولیت برای او حلال همه چیز بود . نسین نسبت به کسیکه از مواضع انترناسیونالیسم عدول میکرد و بنحوی ازانجا " دچار ناسیونالیسم " میگردد و حزب خود را بالای احزاب دیگر قرار میداد ویا میخواست آنها از جنبش جهانی جدا کند ، روش آشتی ناپذیر داشت .

چنانکه نسین پ . لوی ، لیدر اپورتونیستهای راست حزب کمونیست آلمان را بعلمت پیشنهاد هائی که در بار متزهای مربوط به مسائل ملی و استعمار داده بود و به آلمان بمثابه یگانه ملت جهان مینگریست ، صراحتاً مضمیم میکرد که او گرفتار " ناسیونال - شورونیم " شده است . (مجموعه کامل آثار ، جلد ۴۱ ، ص ۴۵۹) . نسین در مورد کم بهادان به اهمیت همکاری با احزاب برادر نسبت به کمونیستهای شوروی نیز همانقدر سختگیر بود . انترناسیونالیسم پیوسته پایه اساسی برخورد نسین را به مسائل جنبش جهانی کارگری تشکیل میداد .



نسین دارای شمم سیاسی حیرت انگیز بود . ولی این يك موهبت خداداد نبود ،

بلکه از تحلیل علمی عمیق همراه با تجربه فراوان سرچشمه میگرفت .

نسین نه يك بارود وبار ، بلکه دهها بار حوادث تاریخی آینده را دقیقاً پیش بینی نموده ، جنبش کارگری را برای مقابله با آن آماده کرده است . بهمین جهت نسین در لحظات قاطع پیروز میشد . بطوریکه میدانیم ، نسین نخستین جنگ جهانی را مدتها پیش از آغاز آن پیشگفتار ایسم و ایجاد نخستین کشور سوسیالیستی را در روسیه پیش بینی کرده بود . نسین ، در روزها فیکه در باره صلح برست - لیتوفسک بحث میشد ، سقوط آلمان قیصری و سپس در دوران پیش از تشکیل کنفرانس ژن ، گسیختگی جبهه ضد شوروی در پلماسی بورژوائی را دریافت . نسین آغاز تلاش سیستم استعمار امپریالیسم ، وارد شدن جنبش آزاد بیخشم ملی را بعرضه جهانی و بسیاری حوادث دیگر را پیش بینی کرده بود .

بصیرت و دراندیشی نسین غالباً کمونیستهای خارجی را به هنگام بررسی مسائل جداگانه

کشورهای آنها ، به شگفتی آورده ، در این باره ، دهها گواه کتبی از خاطرات رهبران کمینترین وجود دارد . تجزیه و تحلیل لنینی پیوسته به احزاب برادرکمیونر که بموقع اوضاع رادیک کنند ، برنامه عمل صحیح تنظیم نمایند و از شکست و امان یافتنند . علت این امر پیش از همه در عمق برخورد علمی لنین بمسائلی بود که در برابر جنبش جهانی کارگری قرار میگرفت . نقش لنین بمناب نه فقط یک پراتیسین بزرگ انقلابی ، بلکه بمناب تئوریسین کبیر انقلاب در همین بود . تجزیه و تحلیل دقیق که بانتيجه گیرهای نقشی از بررسی روزانه واقعیت و مشاهده حوادث تقویت میشد ، به لنین کمک کرد تا کار مارکس و انگلس را ادامه دهد و مسائل مهم تئوری مارکسیستی معا صرا نظیر خصلت امپریالیسم ، امکان پیروزی سوسیالیسم بد و اد ریک یا چند کشور ، تکامل انقلاب بورژوازی به انقلاب سوسیالیستی ، حزب پرولتری طراز نوین ، ساختمان سوسیالیسم در یک کشور ، اتحاد پرولتاریای پیروزمند با جنبش آزاد بیخشم ملی و یکسلسله مسائل دیگر را مطرح و حل نماید . پراتیک انقلابی لنین از کارهای تئوریک او جدائی ناپذیر بود و بر این پایه بوجود آمده بود .

سیاست برای لنین در حکم یک علم واقعی بود . لنین هر مسئله مهمی را اگر هم بمقا بررسی نمیکرد ، قانع نمیشد . منطوق استوارونبروی پولادین اقناع کمرققای خارجی و رجال کشورهای دیگر در ملاقات با لنین به حیرت میانند اذخت ، از همینجائاشی میشد . ا . پ . و لیا ص ، نویسند ه مشرقی امریکا که در انقلاب اکثری شرکت داشت و بارها با لنین ملاقات کرده بود ، از قول یکی از نویسندگان مینویسد : " لنین به مخالف خود پاسخ نمیکرد ، بلکه او را جراحی میکند . اوشیسه تیغ برنده است . مغز او با شدتی حیرت انگیز کار میکند . او به کوچکترین خطای مخالف پی میبرد ، استدلال های غیرقابل قبول را رد میکند و نشان میدهد که از این استدلال ها چه نتایج پوچسی میتوان رسید . . . نیروی منطوق او مارا مجذوب میکند . هیجانی هقلانی شمارا فرامیگیرد " .
جان رید ، کمونیست امریکائی در وصف لنین میگوید : " پیشوائی فوق العاده خلق ، پیشوائی که فقط در برترت قدرت اندیشه خود به این مقام رسیده و از هرگونه تظاهر و است و تسلیم احساسات نمیشود و استوار و تزلزل ناپذیر است و بدون شائبه ، پیشوائی که برای تشریح بفرنج ترین اندیشه ها و قالب ساده ترین کلمات و تحلیل عمیق اوضاع مشخص همراه با نرمش بصیرانه و جسارت اندیشه ، از توانائی عظیم برخوردار است " .

و . اولبریشته که در کنگره چهارم کمینترین شرکت داشت ، در خاطرات خود میگوید :

" . . . لنین فوراً با اهمیت مسئله پی میبرد و توجه او را نمیشد با مسائل فرعی منحرف کرد ، او هیچ چیز مهمی را از نظر درونمیداشت " .

ظرفیقترین و دقیقترین تجزیه و تحلیل علمی به لنین امکان میداد حوادث را در کشورهای خارجی پیش بینی کند ، تحولات در حال تکون را از پیش در یابد ، نیروی دشمنان و نیروی طبقه کارگر و نیروی این یا آن فرد را واقع بینانه ارزیابی نماید . لنین در این نیز مانند تمام موار در دیگر سطحی بودن و ظواهر بینی را تحمّل نمیکرد . تجزیه و تحلیل او فقط بر آن چه هست و بر آنچه که در آیند باز آن ناشی خواهد شد ، مبتنی بود . درباره لنین میتوان همان سخنانی را بکار برد که او درباره مارکس گفته بود : در او " اثری از کوشش برای خیال بافی و یا غیب گوئی عبث درباره چیزیکه دانستن آن ممکن نیست ، وجود ندارد " (لنین ، مجموعه کامل آثار ، جلد ۳۳ ، ص ۸۵) . بهمین جهت ایچا در تزلزل در نتیجه گیرهای او تقریباً غیر ممکن بود و بهمین جهت نیز تقضا و شتها و مشورتها و انتقادات او جنبین تاثیر عظیم در احزاب برادر داشت .

در مبارزه طبقاتی جهانی، تجزیه و تحلیل کامل علمی وضع سیاسی به تنهایی کافی نیست. تفکر علمی الزاماً با هنر استراتژی همراه نیست، ولی همین هم این وهم آنرا با هم داشت. نظریات لنین درباره استراتژی پیرویه انقلابی جهانی، هنر سازمان دادن و بسیج کردن توده ها، هنر قیام، چگونگی تاکتیک نسبت به احزاب و پارلمان بورژوازی و سوسیال — دموکراسی و بسیاری مسائل دیگر اکنون نیز از طرف کمونیستهای کشورهای مختلف بررسی میشود. کتاب "بیماری کودکی" "چپ روی" در کمونیسم" بمثابة درسی است که ای واقعی درباره استراتژی جنبش انقلابی جهانی مورد مطالعه قرار میگیرد. میلیون ها تن اعضا احزاب برادر در سراسر جهان بر پایه این کتاب چگونگی مبارزه انقلابی را فرا گرفته اند.

هیچ مسئله مهمی در استراتژی و تاکتیک انقلاب وجود ندارد که لنین درباره آن واکنش نشان نداده باشد. برای نمونه یک مثال میآوریم. کارگران مونیخ در آوریل سال ۱۹۱۹ جمهوری شوروی با اواریا تشکیل دادند. رهبران کارگران مونیخ کمونیست هائی وفادار و صادق بودند و با مارکسیسم آشنائی داشتند، ولی دارای تجربه انقلابی نبودند. ضد انقلاب دریا واریا نیرومند و محیل و مبرح بود و بلا درنگ به تعرض صلیک متقابل پرداخت. عده پیشاهنگان انقلابی کم بود، در اطراف مونیخ باند هائی از کولک ها تشکیل شده بود و هر آن انتظار میرفت که از طرف ژنرال های گارد سفید ضرباتی وارد شود. سر نوشت دولت کارگری به موتی بسته بود. تناسیبی نیروها به سود قیام کنندگان نبود. آینده به میزان زیاد بچگونگی عمل کمونیستهای باواریا در این روزهای حساس (واقعا صحبت بر سر روزهای انگشت شمار بود) وابسته بود. آیا آنان خواهند توانست پیش از آنکه بورژوازی باواریا به مونیخ حمله کند، مواضع خود را حفظ کنند و تحکیم بخشند. چگونه باید این کار را انجام داد؟

لنین در ۲۷ آوریل سال ۱۹۱۹ پیام تهنیتی به جمهوری شوروی باواریا میفرستد اگرچه در شرایط آزمان این پیام بسیار بیرعنی زمانیکه ضد انقلاب ابتکار را بدست گرفته بود، به کمونیست های باواریا میرسد، ولی این سند بمثابة نمونه کلاسیک قدرت استراتژی و تاکتیک انقلابی لنین برای همیشه باقی خواهد ماند. در این پیام گفته میشود: "از شما تقاضای فراوان داریم که در شماره اقداماتی که برای مبارزه با دشمنان بورژوازی و شدید من ها و شرکاء انجام داده اید، بیشتر و مشخص تر ما را آگاه سازید. آیا شورای کارگران و ضد متکاران را در بخش های شهر تشکیل داده اید، آیا کارگران راسلح و بورژوازی را خلع سلاح کرده اید، از انبارهای پوشاک و خواربار برای کمک سریع و وسیع بکارگران و بخصوص کارگران کشاورزی و دهقانان خرده پا استفاده کرده اید، آیا کارخانه ها و اموال ثروتمندان مونیخ و همچنین واحدهای کشاورزی سرمایه داری را در حوالی آن مصادره کرده اید، آیا واحهای رهنی و اجاره بهای دهقانان کوچک را لغو کرده اید، آیا دستمزدهای کارگران کشاورزی و کارگران ساده را به دو برابر پیرویه برابر افزایش داده اید، آیا تمام ذخایر کاغذ و چاپخانه ها را برای چاپ اوراق تبلیغاتی و روزنامه برای توده ها مصادره کرده اید، آیا یوزکار ۶ ساعته توام با ۲۱ ۳ ساعت کار برای اداره امور دولت برقرار کرده اید، آیا از خانه های بورژوازی مونیخ برای انتقال فوری کارگران به آپارتمان های ثروتمندان استفاده کرده اید، آیا تمام بانک ها را به تصرف در آورده اید، از بورژوازی گروهان گرفته اید. آیا برای کارگران سهمیه خواربار بیشتری از سهمیه سرمایه داران برقرار کرده اید، آیا همکارگران را برای دفاع و تبلیغات اید و لولویک در روستا های اطراف بسیج

کرده اید ؟ فوری‌ترین و سرریح‌ترین اقداماتی از این قبیل با شرکت فعال شورای کارگران و کشاورزان مزد ورود هقاناک خرد به پایبند مواضع شمارا تحکیم بخشید . باید برای بررژواری مالیات های فوق — العاده وضع شود وید رنگ به کارگران و کشاورزان مزد ورود هقانان خرد به پا داده شود . بهر قیمتى که شده باید به بهبود واقعی وضع آنان پرداخت " (لنین ، مجموعہ کامل آثار ، جلد ۳۸ ، ص ۳۲۲ — ۳۲۱) .

چنین بود پیام لنین . مضمون این سند چه بود ؟ آیا طرح يك برنامه سیاسى بود ؟ نه ، نه فقط ، این سند پیش از همه عبارت بود از فرمان جنگی يك استراتژوتوانکتیسن انقلاب برای یکی از نخستین نبرد هائی که در جنگ با دشمن طبقاتی در پیش بود . مگر در نمای راه رشد غیر سرمایه داری که لنین در جریان مصاحبه بارقائى مغول در سال ۱۹۲۱ آنرا تشریح نمود ، حائز اهمیت استراتژیک عظیم نبود !

چنین اوضاع واحوالی در آن سالها بارها برای کشورهای مختلف پیش می‌آمد و در تمام موارد مهمی که چنین مسائلی در ارتناسیونال کمونیستی مورد بررسی قرار میگرفت ، لنین به یافتن راه حل صحیح کمک میکرد . در آمیختن تجربه انقلاب روس با تجربه جهانی به لنین امکان میداد تا قانونمند بهای پروسه انقلابی جهانی را کشف کند و " مراکز عصبی " مبارزه طبقاتی را در کشورهای مختلف لمس نماید .



تجزیه وتحلیل علمی ومهارت استراتژیک لنین در حل مسائل جنبش جهانی کارگری برچه مبتنی بود ؟ واقعیت ها حاکیست که بريك چیز : علاوه بر دانش عمیق تئوری مارکسیسم ، اطلاعات همه جانبه درباره این جنبش و بطور کلی درباره افریک کشورهای خارجی .

لنین میکوشید پیوسته در جریان وضع سیاسى واقتصادى هر يك از کشورهای کم و بیش بزرگ قرار گیرد و از وضع احزاب و رجال اجتماعى بزرگ این کشورها آگاه باشد .

دانشه اطلاعات وعلاقى لنین بسیار وسیع بود . اینک چند مثال از گواهان دست اول :
ل . روداش ، یکی از بنیادگذاران حزب کمونیست مجارستان درباره مصاحبه خود بالنین در سال ۱۹۱۹ حکایت میکند :

" لنین ناگهان از من پرسید ، در مجارستان چند کارگر کشاورزی و دهقان فقیر وجود دارد ؟ من بر بایه ارقام مربوط به سالهای پیش از جنگ گفتم تقریبا چهار میلیون نفر . لنین با حیرت پرسید ، باین زیادى ! ... توجه کنید ، ... باین قبیل مسائل باید با مسئولیت تمام برخورد نمود . در یروز یکی از رهبران حزب کمونیست کشور همسایه شما نزد من بود و زمانیکه من همین سئوال را از او کردم ، اون توانست پاسخ بدهد . این چه کمونیستی است که تناسب نیروهای طبقاتی را در همین خود نمیداند و مهمتر آنکه نمیداند در کشور او چند نفر پرولتر کشاورزی و نیمه پرولتر ، وجود دارد " .

از نامه مورخ اوت سال ۱۹۲۱ لنین به ت . بل ، کمونیست انگلستان :
" ... تعداد معد نگران انگلستان چقدر است ؟ آیا بیش از ۵۰۰ هزار نفر است ؟
تعداد آنان در ولز جنوبی چقدر است ؟ ۲۵ هزار نفر ؟ تعداد واقعی معد نگرانی که در ۲۴ ژوئیه

سال ۱۹۴۱ در کار دیف نماینده داشتند ، جقد ریود ؟ " (لنین ، مجموعه کامل آثار ، جلد ۴۴ ، ص ۸۵ . در اینجا از کنگره فدراسیون معدنگران وولزجنوبی سخن میزود که در آن تصمیم گرفته شده که فدراسیون به انترناسیونال سوم به پیوند د) .
 س . روتگرس ، کمونیست هلندی که در آن زمان از امریکا بازگشته بود ، درباره مصاحبه خود با لنین در سال ۱۹۱۸ چنین مینویسد :

" لنین از اوضاع ایالات متحده امریکا و رجال آنجا بنحوی حیرت انگیز اطلاع داشت ، بطوریکه من حتی قادر نبودم به تمامه سئوالات او پاسخ بگویم . زمانیکه لنین متوجه میشد پاسخ باین یا آن سئوال برای من دشوار است ، بنحوی نامحموس بمسئله دیگر میپرداخت و موفق میشد از من اطلاعات و فاکت های مشخص فراوان بدست آورد " .

ر . آوراموف ، کمونیست بلغارستان که در آلمان اقامت داشته ، درباره ملاقات خود با لنین در اواخر سال ۱۹۱۷ چنین مینویسد : " ولا دی میرایلیچ طی بیش از وساعت گفتگو با من علاقه شدیدی نسبت به اوضاع آلمان نشان داد ، من بارگبار کاملی از سئوالات روپرسوده بودم لنین میخواست در باره همجیز تاز جزئی ترین آنها به تفصیل مطلع شود " .
 آ . تاپی ، عضو دولت انقلابی فنلاند که در اواخر ژانویه سال ۱۹۱۸ تشکیل شد میبود

درباره مصاحبه خود در فوریه سال ۱۹۱۸ با لنین مینویسد :
 " . . . اومرا درباره اوضاع فنلاند کاملاً سئوال پیچ کرده بود ، همه چیز مورد توجه او بود : وضع جبهه ، قوانینسی که بتصویب دولت انقلابی رسیده ، رفتار گروههای مختلف مردم ، نیروهای که سفید ها در اختیار داشتند . آیا عده زیادی از افراد ما با مورنظامی آشنا هستند ، به چه چیزی احتیاج شدید احساس میکنیم . . . " .

لنین درباره هرکشوری بنحوی خستگی ناپذیر اطلاعات مفصل بدست میآورد و این کار در زمانی انجام میگرفت که غرق در امور شوروی بود ! فاکت های مربوط به زندگی در کشورهای خارجی همانقدر بر او لنین لازم بود که ریاضی دان نیازمند ارقام برای معادلات و فیزیک دان محتاج ابزار برای آزمایش است . هواسنج سیاست جهانی همه روزه در برابر دیدگان لنین بود . قدرت درك و فهم لنین بحدی بود که پیوسته مجرب ترین و مطلع ترین رهبران احزاب برادر را مبهوت می کرد . ولی لنین همیشه میخواست بیشتر بداند ، آنها هم حقایق کامل و بدون آرایش را .

این امر درباره محتات لنین با مخالفان نیز صادق است . در این موارد نیز لنین بی اندازه دقیق بود . زمانیکه کنگره حزب سوسیالیست ایتالیا در سال ۱۹۲۰ در تورین تشکیل شد و تروس رهبر جناح راست ضد کمونیست این حزب در کنگره سخنرانی نمود ، لنین در صد تهیه مقاله ای تحت عنوان " درباره مبارزه در داخل حزب سوسیالیست ایتالیا " برآمد . لنین به آ . م . هاکرکه درباره این کنگره برای او مدارك جمع آوری میکرد ، نوشت : " متن سخنرانی تروس را حتماً برای من تهیه کنید . . . تمام اسناد و مدارك را جمع آوری کرده نکات عده آنرا ترجمه کنید ، تا بتوان هریک از احکام برنامه تورین را اثبات نمود " (لنین ، مجموعه کامل آثار جلد ۵۱ ، ص ۲۹۹) .

لنین هیچگونه اطلاعات غیراصیل و هیچگونه آرایشی را برای فاکت هائی پذیرفت . برنامه ای که لنین در اول سپتامبر سال ۱۹۲۱ بمناسبت طرح ایجاد انستیتیوی اطلاعات درباره مسائل

جنبش جهانی کارگری به ا. س. وارگا نوشته و گفته میشود :

" ما به اطلاعات کامل و حقیقی نیازمندیم . و حقیقت نباید وابسته آن باشد که بجهتکس خد متمیند " (لنین ، مجموعه کامل آثار ، جلد ۵۴ ، ص ۴۶۶) .

لنین اصرار داشت که جمع آوری فاکتها باید کامل و دقیق باشد و به خوبی انجام گیرد و در تذکراتی که به طرح وارگان نوشته ، صی طلبید که باید " فاکت های عینی " (لنین ، مجموعه کامل آثار ، جلد ۵۴ ، ص ۴۴۴) گردآوری نمود . لنین این کار را نه فقط برای خود بمثابة یسک رهبر ، بلکه برای تمام کمونیستها امری حائز اهمیت میسرمد و میگفت : کمونیست ها باید بریاسیه تجربه واقعی بیاموزند و نه بریاسیه واقعیت سطحی و بطریق اولی بریاسیه واقعیت رنگ آمیزی شده و نیز کمونیستها باید قدرت تفکر عملی را در خود پرورش دهند . لنین مینویسد : " برای آنکه در هر مورد معین بتوان سرازکار در آورد ، انسان باید دارای مغزواندیشه خود باشد " (لنین ، مجموعه کامل آثار ، جلد ۴۱ ، ص ۵۲) .

براین استعداد های لنین یک خصیصه بسیار مهم دیگر اضافه میشود و آن اینکه لنین قادر بود نه فقط با تمرکز عظیم نیرو ، بلکه با کاربری تمام کار کند .

مناسبات لنین با کمونیست : ای خارجی دارای همان خصایصی بود که در فنیالیان و در مقام ریاست دولت شوروی نمود آرمیگشت . تمام نمایندگان احزاب برادر که با لنین ملاقات داشته اند این امر را خاطر نشان ساخته اند .

و . هود ، از رجال اجتماعی مترقی انگلستان که در سال ۱۹۱۹ با لنین ملاقات نمود ، مینویسد : " هر چیزی را که لنین لازم داشت بگوید ، با صراحت و وضوح تمام بدون هرگونه کمالات مبهم اظهار میداشت . در گفتگو با لنین هیچگونه سوء تفاهمی نمیتوانست بوجود آید و هیچکس نمیتوانست با تصورات کاذب ، زرد او برود " . ولین فقط بدانجهت نبود که لنین میدانست چه میخواهد و یا روشنی کلام او فقط از اعتقاد اصولی تزلزل ناپذیرش ناشی میشد ، بلکه ، از خود اضافه کنیم ، از آنجهت نیز بود که لنین اهل کار بود و هیچگونه بیدقتی را تحمل نمیکرد . والشیر ، کمونیست قدیمی آلمان تاکید میکند که " شیوه سخن لنین را میتوان با سه کلمه بنحو کامل توصیف نمود : ساده ، صادقانه و صریح . لنین میکوشید ماهیت امر را چنان بیان کند که ساده ترین افراد نیز قادر درک آن باشند . زمانیکه لنین احساس میکرد عده ای او را درک نکرده اند ، دچار خشم نمیشد ، بلکه افکار خود را دوباره ، با زبانی دیگر ، ولی همانطور ساده از نو بیان میکرد " .

لنین در جریان کار ، زمانیکه ماموریتی بکسی میداد ، جزئیات را از نظر دور نمیداشت و تا حدی که امکان داشت میکوشید تمام جزئیات را پیش بینی کند . در فاینبرگ ، کمونیست انگلیسی که در سالهای ۱۹۱۹ - ۱۹۱۸ به کار طبع و نشر اوراق تبلیغاتی در میان نظامیان اشغالگر انگلیسی و امریکائی در شمال روسیه اشتغال داشت ، حکایت میکند که چگونه لنین " . . . میکوشید . . . چگونگی چاپ و بسته بندی و ارسال این نشریات را تا کوچکترین جزئیات آن تشریح نماید ، تا بتوان آنها را از سخت ترین موانع عبور داد " . کسیکه سکان تاریخ جهانی را در دست داشت ، در فکر امور کلامی فنی نیز بود ! در کار انقلاب همگیز برای لنین اهمیت داشت ، هیچ کاری نمیتوانست با سهیل انگاری انجام شود .

ظاهرا چنین بنظر میرسد که در سیمای لنین ، خصیصه ای مانند کاربری در فنیاس با سایر

خصائص این اندیشمند و استراتژیست انقلاب باید کاملاً در سایه قرار گیرد . ولی عملاً کاربری نیز از
 خصائص تغییرناپذیر پیشوای جنبش جهانی کارگری بود .
 بی شک ، خصوصیت دیگر لنین ، یعنی دموکراتیسم او در تکوین جنبش کمونیستی نقشی
 فوق العاده داشت .

باید چگونگی دورانیکه کمونیستهای کشورهای مختلف سازمان های خود را بوجود
 می آوردند و به انترناسیونال کمونیستی می پیوستند ، در نظر گرفت . احزاب برادر در آن سالها
 تازه روی پای خود می ایستادند . برای بسیاری از اعضا ، این احزاب و رهبران آنها هنوز
 وظائف و برنامه حزب و بطریق اولی تاکتیک آن روشن نبود . افرادی که تصور واضحی از مارکسیسم
 نداشتند وجه بسا عناصرتصادفی که از جریانات خرد و بوزووائی و نیمه آنارشیمیستی برخاسته و ایجاد
 گمراهی میکردند و تخم نفاق می افکندند ، وارد سازمان ها میشدند . در برخی احزاب کمونیست
 اپورتونیست های " چپ " و در برخی دیگر اپورتونیستهای راست فعالیت شدید داشتند ، در
 برخی احزاب انضباط ضعیف بود ، گاه اینجا و گاه آنجا خطر انشعاب پدید می آمد . گفتگوهای
 پرشور جریان داشت و مباحثات جدی انجام میگرفت . کمیتز که بابتکار لنین ایجاد شده و ارگان
 رهبری جمعی جنبش جهانی پرولتری بود ، عالیترین مرجع برای حل اینگونه بحث ها بود .
 نمایندگان احزاب برادر مهمترین مسائل را در اینجا متفقاً مورد بررسی قرار میدادند و حلال
 میکردند .

لنین با در نظر گرفتن مقتضیات مشخص زمان ، شرایط پذیرش به کمیتز را تنظیم کرد . مهود
 در این دوران ، لنین برای کمونیستهای کشورهای مختلف نه فقط ایدئولوگ و استراتژیست
 کبیر ، بلکه رفیق نزدیک و راهبری بود که با فروتنی و سادگی و انسان دوستی و بدون هرگونه برتری
 جوئی و احترام صمیمانه نسبت به تجربه و دانش دیگران ، آنها را مسحور خود میکرد . لنین نیز مانند
 مارکس پرستش شخصیت خویش را تحمل نمیکرد و پیوسته به شدید ترین نحو علیه چنین برخوردی نسبت
 بخود برمخاست . ولی نفوذ و اعتبار لنین در میان احزاب برادر رینحوی غیر قابل قیاس با لاترازان
 چیزی بود که در شرایط پرستش شخصی بتوان تصور نمود .

لنین در رسای اصولی جنبش جهانی قاطع بود و در موارد جدی — بی اندازه سختگیر .
 هیچیک از کمونیستهای خارجی که با لنین ملاقات کرده اند ، او را انسانی سست خوانده اند . چه
 سستی با سرشت آتشین و طبیعت پیکار جو و احساس مسئولیتی که او در قبال کمونیسم میکرد ، بهیچوجه
 سازگار نبود . هنگامیکه اقدام به تعرض لازم بود ، لنین با سلاح تمام با استقبال آن میرفت و رحم
 نمیکرد .

او ، تراچینی ، کمونیست ایتالیائی در باره سخنرانی لنین در سومین کنگره کمیتز در
 ساب ۱۹۲۱ ، که علیه چپ روان و زجمله علیه اوستوجه بود ، مینویسد : " . . . در سخنان او
 آهنگ شدیدی پرورش . ظنن انداز بود که هر لحظه بیشتر اوج میگرفت . سخنان او همه چیز را زیرورو
 میکرد و بنای بید و ام فرمول ها و نظریات ما را درهم میکوبید . آیا این دفاع از خود بود ؟ هرگز !
 برعکس این یورش بود پرتوان ، زیرا " اگر کنگره علیه اینگونه خطاها ، علیه اینگونه حماقت های
 " چپ روانه " به حمله قاطع نپردازد ، تمام جنبش ، حکومت به فنا خواهد بود . این جملات چسب
 روانه ، ماروس ها را تا حد تبوع میزاکرده است " (در اینجا ، تراچینی سخنان لنین را در سومین

کنگره کمینتران نقل میکند . رجوع شود به مجموعه کامل آثار لنین ، جلد ۴۴ ، ص ۲۳) .
 لنین بی امان بود ، ولی فقط بخاطر کار و پیشرفت آن . هر نوع برخورد دیگری برای او کاملاً بیگانه بود . لنین هرگز به تدابیر اداری متوسل نمیشد ، در بحث ها هیچوقت از قدرت خود استفاده نمیکرد و هیچوقت خود را بالای دیگران قرار نمیداد . کلاراتسکیس مینویسد : " او کاملاً باتوجه رفتار بی آمیخت ، با این تود میکان بود . تنی بود از تن ها ، او نمیخواست با حرکت دست و تغییر یافته ، بعنوان " شخص رهبر " اعمال فشار کند . این شیوهها برای او بیگانه بودند . زیرا او واقعا یک شخصیت برجسته بود . رفتار لنین همچون رفتار فردی برابر حقوق در میان افراد برابر حقوق بود که با تمام تار و پود وجود خود با آنان پیوند دارد . در لنین اثری از " مرد قدرت " وجود نداشت ، نفوذ و اعتبار او در حزب ، نفوذ و اعتبار یک پیشوا و رفیق ایدالین بود که با علم باینکه او همیشه در کمینتد و بنویس خود میخواست که در کمینتد درک شود ، در برابر مقام بالای او سر تعظیم فرود میآورد .
 آ . رانسوم ، روزنامه نگار انگلیسی میگوید که " جاه طلبی و شهرت جویی بهیچوجه خصیصه او نبود . و . و . وارگا ، کمونیست مجار متذکر میشود که " لنین هرگز و بهیچوجه برتری خود را بر رخ نمیکشید ، عقیده خود را تحمیل نمیکرد ، بلکه میتوانست انسان را قانع کند و او را به حقیقت برساند " . بانوک ، شریکان که مجسمه ای از لنین ساخته مینویسد : " چهره او پیش از آنکه مظهر قدرت باشد نمود ارادتی پشه عمیق بود " .

لنین مینویسد :

" پیشوا یان کارگران نه فرشته اند و نه مقدس و نه قهرمان ، آنان نیز انسانهایی هستند مانند دیگران . آنان نیز خطا میکنند و حزب خطا پشان را اصلاح میکند " (لنین ، مجموعه کامل آثار ، جلد ۲۱ ، ص ۴۰۹) .
 تمام آثار لنین خاطره های نازد و دنی از سادگی و فروتنی او در انسان باقی میگذاورد . لنین مانند زحمتکشی عادی زندگی میکرد . رفتارهای از کشورهای خارجی که با لنین ملاقات کرد مانند اختلاف شدید میان نحوه زندگی لنین را با وسائل آسایشی که رهبران سوسیال - دموکرات غرب به شیوه بورژوازی پیرامون خود بوجود میآوردند ، خاطر نشان ساخته اند .
 انقلابی کبیر ، دموکراتی کبیر بود . او نه فقط سیاست ، بلکه انسان ها را نیز بخوبی درک میکرد . بهمین جهت در احزاب براد ریاضمیت و احترام با او مینگریستند .



لنین دارای خصلت ویژه دیگری نیز هست که همچون نیروی الکتریسته به سایر خصلت ها و " بار الکتریکی " میداد و بدون آن سیمای لنین را بمثابة رهبر جنبش جهانی کارگری و کمونیستی اصلاً نمیتوان ترسیم نمود . و این تحرك عظیم شخصیت او است .
 تقریباً تمام کمونیست ها و رجال مترقی خارجی که لنین را میشناختند ، از زنده دلی و شادمانی (حتی زمانیکه دچار بیماری سخت بود) ، از او آرزو داشتند . خللی ناپذیر بود که در او رطوبت شوخ اوسخن گفته اند . لنین انسانی بود سرشار از شور زندگی . آ . رانسوم انگلیسی مینویسد :
 " ... آیا من کسی را به قامت او ندیده ام که باندازه او زنده دل و پرحرارت باشد ؟ هیچکس "

رابیاد ندارم " ای . ماک براید امریکائی خاطر نشان میسازد : " . . . کسیکه دارای طبع شوخ نبود نمیتوانست برد شواریهائی که او از سرگرد راند ، چیره گردد " . . . و . . . وارگای مجار میگوید : " . . . هر قدر وضع دشوار تر بود ، او بیشتر شوخی میکرد و شادابتر میشد . او با همین کار در شنوندگان خود روح اعتماد می دمید " . ف . سترم سوئدی درباره لنین میگوید که " او همچون لوکوموتیو بنظر میرسید . در این انسان فروتن نیروئی شگفت نهمفته بود " جالب آنکه جان رید نیز لنین را " لوکوموتیو تاریخ " نامیده بود .

ولی نیروی حیاتی عظیم لنین پراکنده نمیشد و تماماً متوجه هدف عمده بود . ف . دان سرورترین خصم لنین ناگزیر اعتراف میکند که لنین شکست ناپذیر است " زیرا کسی را سراغ نداریم که در شبانه روز ۲۴ ساعت تمام بکار انقلاب بپردازد و اندیشه دیگری جز انقلاب در سرنداشته باشد و حتی در خواب نیز فقط رویای انقلاب به بیند . حال کیست که از عهد او برآید " . لنین ، هم دانشمند و هم استراتژ و هم سازمانگروهم انسان بود و . . . تمام این خصائص لنین چنان کمکهای گرانبھائی به جنبش جهانی کمونیسم کرده است که حتی امروز نیز ارزهای آن کاری است دشوار .

وصیت نامه فلسفی لنین

ایوان فرولوف

فیلسوف شوروی

نیمقرن پیش مقاله لنین تحت عنوان "پیرامون اهمیت ماتریالیسم بیکارگو" انتشار یافت. این اثر که ادامه مستقیم "ماتریالیسم و آمپیریوکریتیسیسم" و "دفاع فلسفی" لنین بود از آنجا که راه رشد خلاق اندیشه مارکسیستی را معین میکرد به برنامه ای برای پیشبرد این اندیشه بدل گردید و عملاً در حکم وصیت نامه فلسفی لنین شناخته شد.

نگارش مقاله با انتشار نخستین شماره ها نامه فلسفی، اجتماعی و اقتصادی تحت عنوان "در زیر پرچم مارکسیسم" که در فوریه سال ۱۹۲۲ در مسکو از چاپ خارج شد ارتباط مستقیم داشت. لنین مقاله "پیرامون اهمیت ماتریالیسم بیکارگو" را برای شماره سوم آن که انتشارش با تشکیل کنگره یازدهم حزب همزمان در نظر گرفته شده بود نوشت و در آن وظایفی را که يك مجله فلسفی مارکسیستی در شرایط دشوار و گداز و مبارزه طبقاتی جامعه داشت برشمرده و برنامه کار مجله را با توجه به نیازمندی های مبرم مرحله مشخص رشد جامعه شوروی و ضرورت پیشرفت علم و گسترش جنبش جهانی کمونیستی تعیین کرد.

لنین با انتخاب اصطلاح "ماتریالیسم بیکارگو" برای عنوان مقاله خود سرشت اصولی نویسنده و خصلت فعال فلسفه مارکسیستی، عزیمت این فلسفه، روح تعرضی و بیکارگوآشتی ناپذیری آن را در قبال ایده دژولوی بورژوازی و کلیه انواع ایدئالیسم و تاریک اندیشی مذهب خاطر نشان ساخت و این حکم اصولی را گسترش داد.

۱

یکی از مهمترین و صایای فلسفی لنین که در این مقاله طرح و مستدل شده است ضرورت اتحاد میان فلاسفه مارکسیست و دانشمندان علوم طبیعی است. لنین خاطر نشان ساخت که این اتحاد برای هر دو طرف ضرور است، زیرا از یکسو بدون تکیه بر دستاوردهای علوم طبیعی مشخص تهیه و تنظیم تئوری ماتریالیسم دیالکتیک امکان پذیر نیست و از سوی دیگر "علوم طبیعی و ماتریالیسم هر آینه بر پایه استدلال فلسفی عمیق استوار نباشند بهیچوجه نمیتوانند در مبارزه علیه فشار اندیشه های بورژوازی و علیه تجدید حیات جهان بینی بورژوازی پایدارمانند. دانشمندان علوم طبیعی برای آنکه بتوانند در این مبارزه پایدارمانند و آنرا با کامیابی کامل به پایان رسانند باید ماتریالیست مدرن و هواداران آن ماتریالیسمی باشند که مارکس عرضه داشته است و بد یگر سخن باید پیرو ماتریالیسم دیالکتیک باشند. در غیر این صورت طبیعت پژوهان بزرگ در آیند و نیز مانند گذشته در زمینه نتیجه گیری ها و جمع بندی های

فلسفی غالباً زیون خواهند ماند " (لنین ، مجموعه کامل آثار ، جلد ۵ ، ص ۴۵ - ۲۹ - (۳۱) . مخالفان کنونی لنینیمم میکوشند مفهوم و اهمیت آموزش لنین را درباره دیالکتیک تحریف و تاثیر آنرا در علوم طبیعی تضعیف کنند . برای این منظور اندیشه های لنین و نیز احکام مشابهی را که انگلس بیان داشته در نطه مقابل " مفهوم اولیه دیالکتیک " که گویا در آثار اولیه مارکس آمده است قرار میدهند . " بنیاد فلسفی " که این تزییر آن استوار گردیده در این نکته خلاصه میشود که گویا دیالکتیک عرصه نهیت خالص است و لذا فقط در عرصه شناخت و معرفت میتوان بکار برد نه در عرصه واقعیت عینی . دعوی میشود که گویا مارکس (پیش از آنکه به کار تالیف " سرمایه " بپردازد) دیالکتیک را فقط به مفهوم تاثیر متقابل ذهن و عین (سوژه و اوبژه) ، انسان و طبیعت تلقی میکرد . وتر " مارکس شناس " کاتولیک مدعیست که انگلس و لنین مارکس را " تخطئه کرده اند " زیرا بایست دامنه دیالکتیک به عرصه طبیعت " ناتورفیلوسوفی " (۱) را احیا کرده و فقط آنرا با عناصری از پیوتیویسم " (۲) در آمیخته اند . حرفی از این پوچ ترین نیست . لنین اصول شناخت

(۱) - ناتورفیلوسوفی - حکمت طبیعی ، فلسفه طبیعت . این فلسفه که بطور عمده خصلت ذهنی داشت از دوران باستان تا اواسط قرن نوزدهم مراحل گوناگون پیمود . در نطفه یونان باستان عنوان " فیزیک " بآن اطلاق میشد . در دوران رنسانس نظریات ماتریالیستی و ایدئالیستی عمیق بیان داشت که از آنجمله است نظریه لایتاهی بودن طبیعت و بشمار بودن اجزاء متشکله کائنات و تطبیق اعداد در عالم بی نهایت بزرگ و بی نهایت کوچک (ماکروکسموس و میکروکسموس) . در قرن های ۱۸ و ۱۹ نیز بیانگران این فلسفه نظریات سهمی در زمینه وحدت نیروهای طبیعت و تکامل جهان آلی و غیره بیان داشتند .

نقصان عمده این فلسفه در آن بود که در عین قائل بودن وحدت و همپیوستگی میان پدیده های طبیعت این پدیده ها را بطور عمده بر پایه استنتاجات ذهنی و صفری و کبری های ساخته ذهن تفسیر میکرد و هر جا ارتباط واقعی میان پدیده ها برایش مجهول میماند ارتباط های خیالی و پندار آمیز جایگزین آن میساخت و کمبود فاکت های واقعی را با ساخته های ذهنی تکمیل میکرد . انگلس ضمن تصریح این مطلب در عین حال خاطر نشان ساخته است که ناتورفیلوسوفی " در عین ژاژ خانی های فراوان - اندیشه های داهیانه فراوان نیز بیان داشته و بسیاری از کشفیات بعدی را حدس زده است " (توضیح مترجم)

(۲) - پیوتیویسم - جریان ایدئالیستی سوپروکتیف که خصلت جهان بینانه فلسفه را منکراست و تجربه و آزمون را مطلق میکند ، رابطه میان شعور و هستی را منکراست و هر آنچه را که صحت آن با تجربه و آزمون به ثبوت نرسد مردود میدانند و برای تجرید علمی در عرصه های که در مرحله معین تکامل شناخت به تجربه و آزمون تن در نمیدهند اعتبار و ارزش قائل نیست .

(توضیح مترجم)

علمی را بر بنیاد ماتریالیسم دیاکتیک مارکسیستی با برخوردی سازنده و خلاق تکامل داد . این اصول نه با دعوی ناتورفیلسوفی که خود را با فوق علوم طبیعی قرار میدهد و از خارج برای آن قانون " وضع میکند " الفتی درازد و نه با اسلوب پوزیتیویستی که فلسفه را در مجموعه مسائل علوم طبیعی مستحیل میسازد .

اصل اساسی فلسفی که لنین آنرا برای نتیجه گیری تئوریک صحیح در زمینه پژوهشهای علوم طبیعی ضروری میدانید عبارتست از درک چگونگی روند شناخت وین بردن با این فکته که شناخت انعکاسی است از واقعیت که خصلت فعال (آکتیو) دارد و متوجه هدف معینی است . مخالفان کنونی لنینسم میکوشند تئوری لنین را در باره چگونگی انعکاس واقعیت در عالم شعور آمپیریسم (۱) مغیایر با دیاکتیک جلوه دهند . علاوه بر این اندیشه هائی هم که در " ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم " بیان شده است مفایر اندیشه های " دفاتر فلسفی " اعلام میگردد . فلاسفه مارکسیست کذب این دعاوی را کاملاً ثابت کرده اند . تمام آثار لنین اعم از " ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم " ، " دفاتر فلسفی " و " پیرامون ماتریالیسم بیکارجو " بر بنیاد دیاکتیک استوار است . تحلیل لنین در باره بفرنجترین مسائل تئوری شناخت که در نتیجه پیشرفت علوم در آغاز سده کنونی مطرح شده بود بر پایه همین شیوه برخورد دیاکتیکی انجام گرفته است . لنین جهات اساسی پژوهش های فلسفی را در زمینه شناخت مبتنی بر علوم طبیعی ، نشان داده است . وظیفه ای که لنین برای بکار بستن دیاکتیک در عرصه علوم طبیعی و در نتیجه گیری های ماتریالیستی دیاکتیکی از دستاوردهای آن مطرح ساخته امروز نیز بختوان یک وظیفه اساسی بقوت خود باقیست .

یکی از نمونه های آن زیست شناسی است که مرحله جدید انقلاب علمی و فنی با پیشرفت آن ت پیوند محکم دارد . استفاده وسیع از اسلوب های فیزیک - شیمی و ریاضی در زمینه پژوهش موجودات زنده که به پیدایش زیست شناسی مولکولار انجامید بکار بردن متد ولوژی صحیح را به ضرورت مبرم بدل کرد . زیرا این خطر بوجود آمد که فعل و انفعالات ارگانیسم های زنده بر اساس برخورد های مکانیکی ساده شود و به فعل و انفعالات فیزیک - شیمی تعبیر گردد . متد ولوژی ماتریالیستی دیاکتیکی در این عرصه کارآیی و شمر بخشی خود را آشکار میسازد . این متد ولوژی رهنمونی است برای تجزیه و تحلیل ویژگی کیفی زندگی در عین توجه به سطوح گوناگون استروکتور آن . طبیعی است که در این مورد سخن بر سر خود پژوهش های مشخص و فرعی نیست بلکه بر سر سنتز تئوریک و نظریات تعمیم دهند آنهاست . علاقه روز افزون تئورسین های زیست شناس کشورها مختلف به متد ولوژی ماتریالیسم دیاکتیک بسیار شایان توجه است . در این زمینه کافیس از ولد ینگو دانشمند انگلیسی نام ببریم . این دانشمند مطالعات خود را برای ایجاد تئوری عمومی زیست شناسی مستقیماً به سیستم نظریاتی مربوط میسازد که " در حد و معین به فلسفه دیاکتیکی مارکسیستی نزدیک است " .

ترکیب دیاکتیک با علوم طبیعی پیرو سه بفرنج و متضادی است که تنها با فرا گرفتن فلسفه دیاکتیکی مارکسیستی توسط طبیعت پژوهان پایان نمی پذیرد . در اینجا سخن بر سر قانومندی

(۱) - آمپیریسم - مطلق کردن تجربه حسی و اعلام آن بمثابة یگانه منبع معلومات و دانش بشری . (توضیح مترجم)

های خود شناخت علمی است . پروسه درونی عینی پیشرفت علم بطور خود بخود دیاکتیک پدید میآورد و همزمان با آن دانشمندان را به فراگرفتن اسلوب دیاکتیک برمیآنگیزد . این مطلب را انگلس هنگام تجزیه وتحلیل گرایش های علوم طبیعی زمان خود خاطر نشان ساخته است . لنین این شیوه برخورد را دریافت و آترا بطور خلاق در تجزیه وتحلیل وضعی که در رزمی زمان قرن نوزدهم و بیستم در فیزیک پدید آمده بود بکار بست . او تصریح کرد که " عامل عمده ای که موجب شد تا فیزیک نوین از راه منحرف گرد و به سراشیب اید آلیسم در غلتد آن بود که فیزیکسین ها از دیاکتیک بی خبر بودند " (جلد ۱۸ - ص ۲۷۶ - ۲۷۷) . ضرورت آگاهی از دیاکتیک تحت فشار کشفیات نوینی که به نتیجه گیریهای دیاکتیکی نیاز داشتند با حدت خاصی آشکار شد . لنین ضمن تشریح این گرایش ها که بطور خود بخود بروز کرده و راه خود را گشوده بودند نوشت :

" فیزیک نوین در دزایمان دارد . فیزیک ماتریالیسم دیاکتیک میزاید " (جلد ۱۸ ، ص ۳۳۲) . اکنون روشن شده است که این در دزایمان نمتنها در فیزیک بلکه در علوم دیگر نیز بسیار دراز مدت از کار در آمده است . پروسه در آمیزی علوم طبیعی با دیاکتیک بغرنجتر از آن بود که تصور میشد . هنوز بسیاری از اشکال و قانونمندی های این پروسه پژوهش نشده و در كن نگر پیداست . است . اکنون این پروسه بانوسازی تئوریک خود علوم مصادف شده است و این امر حل مسائل مربوطه را هر اندازه هم که بغرنج باشند میسر خواهد ساخت .

۲

لنین در " ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم " خاطر نشان میساخت که فلسفه نوین امروز نیز همان اندازه حزینت دارد که دوهزار سال پیش داشت . در مقاله " پیرامون اهمیت ماتریالیسم پیکار جو " لنین بار دیگر پیوند محکم فلسفه اید آلیستی بورژواشی را با منافع طبقاتی امپریالیست ها خاطر نشان میسازد و می نویسد برای تشخیص روشن این پیوند " کافیت کمی در وابستگی دولتی ، سپس اقتصادی و سپس معیشتی و انواع وابستگی های دیگر افراد تحصیل کرده کنونی به بورژوازی حاکم تعمق شود ... " (جلد ۵ ، ص ۲۴) .

پیوند منافع طبقاتی بورژوازی با محتوی ایدئولوژیک جریان های فلسفی جهان سرمایه داری امروز نیز عیان و آشکار است ، اگرچه امروز میکوشند این پیوند را با دقتی بیشتر و با شیوه های ظریفتر از گذشته پرده پوش کنند . برای آنکه بتوان در پس پرده و در احتجاجات معرفتی اسکولاستیک جریان های فلسفی اید آلیستی ، مبارزه احزاب را در زمینه فلسفه دریافت باید به پیروی از رهنمود های لنین و وابستگی های بغرنج فلاسفه و جامعه شناسان بورژواشی را به حلقات گوناگون دستگناه انحصاری دولتی ، پیوسته در مد نظر داشت و به چگونگی آن مکانیسم اجتماعی که نمایانندی های هوسسات بورژواشی را با مجموعه مسائل مورد پژوهش فلسفی و ویژه با نوع خاص جریان های فلسفی و جامعه شناسی در قالب یک سیستم بیکدیگر پیوند میدهد - بی برد . این مکانیسم دانشندان بورژواشی را مجبور میکند تا برای " حراست " جامعه از " سوسه آرمان کمونیستی " در کارگزاران ساختن و انحراف افکار عمومی شرکتورزند .

اصل لنینی حزینت رهنمونی است برای درک چگونگی فریبگری ایدئولوژیک جامعه شناسی بورژواشی و ارزیابی صحیح نظریات فلسفی طبیعت پژوهان و - باصطلاح لنین - " تذبذب های "

آنان ، دست آورد ها و نقش آنان در پیشبرد ماتریالیسم و دیاکتیک . اصول لنینی تحلیل تئوری های علوم طبیعی رهنمون است برای ارزیابی جهان بینی طبیعت پژوهان با هر خورد یا لکتیکی و بالنتیجه حزبی و تشخیص دقیق میان آنچه که علوم طبیعی با آن عمل میکند و آنچه که آن میاندیشد (انگلس) . تاریخ گواهی میدهد که تفحصات علمی دانشمندان میرزهواره گرا بخشی خود بخودی در جهت ماتریالیستی و دیاکتیکی داشته است . ولی نتیجه گیری های فلسفی آنان که تحت تاثیر یکسلسله عوامل و از جمله سیستم های رایج جهان بینی و جامعه شناسی آنجا همبگیرند ممکنست با مفهوم عینی خود نظریات علمی تطبیق نکند .

لنین در همانحال که وجود پیوند میان جهان بینی و عوامل اجتماعی را خاطر نشان میساخت با برداشت مستقیم احکام از متن فلسفه برای تئوری های علوم طبیعی مخالفت اکید داشت ، شرط لازم برای مبارزه علیه ایدئالیسم و متافیزیک تحلیل پروسه های واقعی معرفتی در زمینه علم است نه جستجوی نظریاتی که بتوان بر حسب ایدئولوژیک دلخواه بر آنها زد .

ایدئالیسم و عرفان امروز خود را با دستاورد های جدید علوم و با اوضاع و احوال جدیدی که در آن سوسیالیسم در سرنوشت جهان تا شش روز افزون میبخشد و مارکسیسم - لنینیسم با وسعتی بیش از پیش عقول را مسخر میسازد - در مساز میکنند . هم جریان های عمده فلسفه بورژوازی و هم کتاب فلسفی کثیرالعمده خرد ریز در باره مسائل جدید اجتماعی و معرفتی احتجاج میکنند بی آنکه توانایی حل صحیح این مسائل را داشته باشند . استفاده از متدولوژی لنینی که تحلیل علمی عمیق را با هر خورد حزبی و طبقاتی میآمیزد به مبارزه موفقیت آمیز با این جریان ها کمک میکند . لنین خاطر نشان میساخت که ماتریالیسم پیکار جو در عمل ظهور میکند و به ثبوت میرسد نه در حرف ، به پیشرفت علم خدمت میکند نه به قشریت و جمود فکری .

لنین برای تاکتیک مبارزه علیه " چاکران دپلم دار کلیسا " اهمیت فراوان قائل بود و خاطر نشان میساخت که این مبارزه بدون اتحاد با نیروهای مترقی بورژوازی موفقیت آمیز نخواهد بود . ولی " . . . کمونیستها و تمام ماتریالیست های پیگیر باید در همانحال که متحد معین یا بخش مترقی بورژوازی متحد میشوند هنگامیکه این بخش مشی ارتجاعی اتخاذ میکند با فشار آن برخیزند " (جلد ۴۵ ، ص ۲۸) .

در مرحله کنونی مبارزات ایدئولوژیک به پیروی از رهنمود های لنین در قبال جریان های گوناگون فلسفه فیر مارکسیستی روش های متفاوت اتخاذ میگردد . اکنون برای " گفت و شنود " - مستقیم یا غیر مستقیم - با آن هواداران جریان های غیر مارکسیستی که بر مواضع آنتی کمونیسم تکیه ندارند امکانات فراوان وجود دارد که با استفاده از آن میتوان پایه ایدئولوژیک را برای اقدامات سیاسی مشترک بسود صلح ، همکاری بین المللی و پیشرفت اجتماعی توسعه داد .

اشربخشی و نیروی اقناعی انتقاد مارکسیستی در طررحریز خلاق مسائل میربی است که حل مثبت خود را در جا رجوی جهان بینی علمی طلب میکنند . پیشبرد مستر تئوری مارکسیستی - لنینیستی به ماتریالیسم و دیاکتیک در مبارزه علیه ایدئالیسم و متافیزیک خصلت پیکار جو و پیروزی آفرین می بخشند

وهای فلسفی لنین در فعالیت تئوریک احزاب براد رود را آثار فلاسفه مارکسیست کشورهای سوسیالیستی و سرمایه داری جلوه‌نگار است . فلاسفه شوروی نیز پیوسته از این و سایر پیروی میکنند . محیط خلاقیتی که حزب کمونیست اتحاد شوروی بوجود آورده است به توسعه دانش پژوهشهای علمی کمک میکند . تلاش برای درک کشف مسائل دوران معاصر نقش فعالیت فلسفی را که یکی از عوامل مهم رشد معنوی جامعه شوروی و نوسازی انسان است بالا برده است .

فلاسفه شوروی با ایجاد تئوری دیالکتیک و تبدیل آن به علم مکتوب و وصیت لنین را تحقق بخشند . همراه با تحلیل مسائل فلسفی علوم طبیعی معاصر به متدولوژی علوم اجتماعی نیز توجه فراوان معطوف میگردد .

اتحاد فلاسفه با طبیعت پژوهان که لنین ضرورت آنرا خاطر نشان ساخته بود با گذشتن از آزمایشهای جدی سالهای پیشین بطور مشهود تحکیم پذیرفته است . طی سالهای اخیر آثاری انتشار یافته که به تحلیل مسائل فلسفی فیزیک ، شیمی و زیست شناسی اختصاص دارد . اصول عام ماتریالیسم دیالکتیک نظیر وحدت و یکپارچگی مادی جهان ، اصل علیت ، دترمینیسم و غیره بررسی شده و نقشی که این اصول از نظر تدقیق امور پژوهشی و سیستم بندی در تئوریهای جدید علوم طبیعی ایفا میکنند مشخص گردیده است . در زمینه تحلیل متدولوژی و منطق شیوه معاصر شناخت در علوم طبیعی نیز نتایج مهم بدست آمده است .

تجزیه و تحلیل مسائل فلسفی و سوسیولوژیک انقلاب علمی و فنی اهمیت روزافزون کمینیسٹ میکند . کنگره ۲ حزب کمونیست اتحاد شوروی با تعیین این وظیفه کمیان دستاورد های پیشین علمی و فنی و برتریهای سیستم اقتصاد سوسیالیستی پیوند ناگسستنی برقرار گردید فلاسفه شوروی را به پژوهش عمیق چگونگی اشکال نقش علمی علم مشابه ابزار اجتماعی هدایت کرده و اهمیت علم را برای مبارزه سوسیالیسم علیه سرمایه داری تصریح نموده است .

در دوران مناقش جهان بینی و سمت گیری اجتماعی و فلسفی در جهان بسیار بالاتر است . ایدئولوژی علمی مارکسیستی - لنینیستی جنبه وسیعی از انواع نظریات و تئوریها در برابر خود دارد . این جنبه بازتابی است از کجبه الوان طیف شعور بورژوازی و خرد بورژوازی معاصر از آنتی کمونیسم آشکار گرفته تا پندارهای رفرمیستی و ماورا انقلابی اشباع از اصطلاحات "مارکسیستی" . مبارزه علیه آنها در حکم اجرای وصیت لنین یعنی تامین نقش بیگار جو و تعرضی فلسفه مارکسیستی - لنینیستی است .

لنین در وهای خود مارکسیست - لنینیست ها را به مبارزه علیه دشمن طبقاتی در تمام سنگرهای تئوریک دعوت کرده و خاطر نشان ساخته است که این مبارزه باید با شایستگی و اطمینان انجام گیرد زیرا در جهان نیروی نیست که بتواند با مارکسیسم - لنینیسم از لحاظ عمق نتیجه گیریها و خصلت اصیل علمی و حقایق آنها برابری کند .

انواع سوسیالیسم کاذب و سوسیالیسم واقعی

رولان لوروا

عضویت بهرود بهرکمیته مرکزی
حزب کمونیست فرانسه

درفرانسه ، اکنون خیلی ها خود را سوسیالیست مینامند ؛ از رئیس جمهور که بدون کمترین دغدغه خاطر از " جوانب سوسیالیستی " سیاست خود سخن میگوید وشایان - دلماش کسه از " جبهه خلق " یاری می طلبد ، گرفته تا اپورتونیست های راست و " چپ " . حتی دواتشتمین مرتجعین نیزگاه نسخه هائی درباره دگرگونی اجتماعی بنیادی عرض میدارند .
علت این امرآنست که سوسیالیسم دردستوروزجهان ماصرفرا گرفته است . جاذبه آرمان های سوسیالیسم قشرهای اجتماعی واحزاب وسازمانهای گوناگون راوامدارد تانظریات خود را درباره سوسیالیسم مطرح سازند . تحلیل انتقادی اپرنظریات صحتترین وظیفه مااست .
اکنون که تئوری مارکسیستی - لنینیستی واقعا علمی وانقلابی سوسیالیسم در فعالیت عملی میلیون ها انسان تجلی می یابد ، افشا " ماهیت اجتماعی وسیاسی ومفهوم تئوریک نظریات غیرمارکسیستی وضدمارکسیستی سوسیالیسم اهمیت ویژه کسب میکند . باید چگونگی برخورد واقعی این نظریات را به سوسیالیسم واقعا موجود ، پایه های تئوریک این نظریات ونیز چگونگی برخورد واقعی آنها را به جامعه سرمایه داری ومبارزه انقلاب طبقه کارگر آشکار ساخت . همانگونه که انگلس خاطر نشان ساخته است باید " سوسیالیسم آگاهانه وغیرآگاهانه " ، " سوسیالیسم طبقه کارگر وسوسیالیسم بورژوازی " را بروشنی دید واهم تمیز داد (جلد ۲۲ ، ص ۲۸۴) .
مامیکوشیم دراین مقاله ضمنوع سوسیالیسم کاذب دوران کنونی رامورد بررسی قراردهیم .

سوسیالیسم ارتجاعی بورژوازی

محقق حاکم فرانسه بانیات سوداگرانه ازمساعی خود درراه سوسیالیسم دمپیزند . آنان که ناگزیرند ضرورت اتخاذ تدابیرعملیه انحرافات اجتماعی ونیز ضرورت تحقق دگرگونی های معین را درحرف بپذیرند ، از " شرکت درسود " واز " کارگران سهامدار " دمپیزند ، " پراتیک سرمایه داری " را محکوم میسازند ودعوی میکنند که در " جامعه نوین " آنان " مفهوم طبقه ازبین میروند " . این قبیل سوداگرپها ، مانند خود سرمایه داری کپشه شده است . کافی است نسخه های ناپلئون سوم را درباره " برانداختن فقرهگانی " ویا مواظط پاپ لئون هشتم را دربار

" مسیحیت اجتماعی " بیاد آوریم . حکومت کنونی که زحمتکشان را به " هم پیوندی با میستیم " وحل مسائل ارزاه " توافق " دعوت میکند ، در واقع آنانرا به قبول وضع موجود و عدول از مبارزه طبقاتی فرا میخواند .

ایدئولوگ های بورژوازی میکوشند " بر انداختن " شعور طبقاتی را بر اصول تشویک مبتنی سازند . مثلا به عقیده رایجمن آرون ، آگاهی انقلابی طبقه کارگر در مفهوم مارکسیستی آن نه بر منافع واقعی کارگران بلکه بر نوعی توهم ایدئولوژیک یعنی بر " پدیده روانشناسی جمعی " مبتنی است . آلتون ، جامعه شناس دیگر مدعی است که گویا شعور طبقاتی فقط در دوران پیدایش " جامعه صنعتی " وجود دارد و بعد جای خود را به احساس " یکپارچگی جامعه " می سپارد .

شایان دلماس که بدون قائل شدن هیچگونه تفاوت میان دو سیستم سرمایه داری و سوسیالیسم دعوی دارد که دولت اومیکوشد در سیاست اقتصادی خود بهترین اصولی را بکاربرد که هم از سرمایه داری وهم از سوسیالیسم قابل اخذ است ، انسان را بیاد ارزیابی انگلس در باره کسانی میاندازد که " از " نظرها عالی " بی شائبه خود سوسیالیستی را بکارگران هدیه میدهند که بر فراز منافع طبقاتی و مبارزه طبقاتی آنان در پرواز است و میکوشد بمشاقه بشردستی عالی خود منافع و طبقه مبارز را با هم آشتی دهد . ولی اینان یا نوا آموزشی هستند که هنوز باید بمسئار بیاموزند و یا کن تورتترین دشمنان کارگران و گرگانی در پوست گوسفند هستند (جلد ۲۱ ، ص ۳۶۵) . تجربه کنونی فرانسه موبد کامل این ارزیابی است .

ششمین برنامه شد اقتصاد کشور ، از ساخته های همین " گرگان در پوست گوسفند " است . پایه این برنامه را بمتصریح خود پمپید و تشدیقه تمرکز و افزایش قدرت مالی بزرگترین انحصارات تجاری تشکیل میدهد . در این برنامه یکسلسله اقدامات بمنظور محدود کردن مصرف توده های مردم و افزایش درآمد های مالیاتی بحساب زحمتکشان پیش بینی شده است . این اقدامات کار را به عقب مانده گی بیشتر کشور در رشته های نظیر اتوبوسرانی شهری ، خانه سازی ، آموزش ، فرهنگ ، ورزش وغیره و به افزایش بیکاری و بالا رفتن بیشتر قیمت ها بدون افزایش دستمزدها منجر خواهند ساخت .

بدیهی است که دولت این برنامه را با استناد به ملاحظات عالی توجیه میکند . مصرف کمتر ، کارویس انداز بیشتر - شرط باصلاح ضروری برای تحقق سیاست صنعتی کردن فرانسه معین گردیده است و در عین حال از همه دعوت میشود که به رشد اقتصاد کشور کمک کنند . پس از مبارزات توده های خلق در ماههای اول و ژوئن سال ۱۹۶۸ که بحران عمیق حاصه ما را آشکار ساخت ، ایدئولوگ های جدیدی در زمینه " سوسیالیسم بورژوازی " به صحنه آمده اند که نرزش بیشتر از خود نشان میدهند . باصلاح ایوزیسیون - سانسریست برهمنی لوکاتوئه و گلمست های چپ از قماش ادگارفور ، رفرماتوره های پیرو ژان - ژاک سروان شیربر - هر یک " قمر اردان اجتماعی " نوین و تحولات اجتماعی تازه ای پیشنهاد میکنند که گویا با تحقق آنها انقلا ب سوسیالیستی ضرورت خود را از دست خواهد داد . مثلا در اعلامیه رادیکال های پیرو سروان شیربر گفته میشود که اصلاح شیوه مدیریت و " رعایت جدی تر اصول سوادوری در سده بیستم تولید موجب بالا رفتن سریع و پیدار قدرت خرید اهالی خواهد شد " . این حکم ممتنا و مقوم واقعی " سوسیالیسم بورژوازی " را آشکار میسازد . از زمان سن سیمونیمست هایی که پیرامون ناپلئون سوم گرد آمدند

بودند تا زمان تکنوکرات های کنونی جمهوری پنجم و جریان ایدئولوژیکی موجود دارد که موصولا با محافل مقتدر سرمایه داری پیوند دارد و برنامه ریزی دولتی را که بدرجه تعیینی انجام میگیرد و هدف آن " مدرنیزه کردن اقتصاد " و " صنعتی کردن " کشور و برانداختن اشکال کهنه سرمایه داری است ، سوسیالیسم می نامند . اظهارات پمید و نیز چاکی از اینکه گویا فرانسمنه سرمایه داری است و نه سوسیالیستی ، بلکه هم این است و هم آن مفهومی جز این نمیتواند داشته باشد .

اینگونه اندیشه ها گاه از طرف بخشی از حاکمان و پیش از همه از طرف کارمندان اداری و مهندسان و تکنیسین ها پذیرفته میشود . این افراد که در قبال هرج و مرج تولید سرمایه داری وحیف و هیل ها و شواریهای موجود در راه رشد نیروهای مولده و واکنش در ناک نشان میدهند ، می پندارند که گویا نیگانه راه چارنا بسامانی کنونی امنیت گمراهی از کارشناسان " بیطرف " که در خدمت دولت هستند (دولت نیز ایضا " بیطرف " اعلام میشود) دست بکار بهبود سازمان تولید شوند . سرمایه داری همیشه کوشیده است بکمک این قبیل افکار ، تئورسین ها و سیاست مدارانی را که در آغاز به سوسیالیسم تمایل بوده اند بصوی خود جلب نماید (وجه بسادراین کار موفق شده است) - پیروان سن سیمون و نیز نمایندگان سازمان رفرمیستی " کفند راسیون کل کار " در سالهای ۳۰ که جریانی از مکتب تکنوکراتیک بوجود آوردند و به قاشیمم گرویدند ، چنین وضعی داشتند .

به ایدئولوژی تکنوکرات ها باید برخوردی کاملاً جدی داشت . مثلاً نشان دادن بی پایگی استدلال سروان شیربرد شواریسمت . او پس از اینکه اطمینان میدهد به سوسیالیسم وفادار است ، در اعلامیه خود تصریح میکند که گویا " سیاست درست اجتماعی نباید ماهیت اقتصادی سیستم کامزدوری را تغییر دهد ، زیرا سرمایه بابت سهام خود طلب هم پاداش و هم ارزش اضافی است " . ولی هنوز باید بطور مستدل ثابت کرد که سرمایه داری " معاصر " نه فقط هرج و مرج تولید را برنی اندازد ، بلکه آنرا تشدید میکند . نمونه های آن عبارتست از ایجاد وقفه در رشد یکسلسله ارزشسته های صنعتی و مناطق اقتصادی کشورهای سرمایه داری ، متوقف ساختن کارهای پژوهشی حتی کارهایی که کاملاً پیشرفت کرده بود و مناسبات بربرمنشانه با نیروی کار وغیره .

سوسیالیسم رفورمیستی

سوسیال - دموکرات های یکسلسله از کشورهای موافقت خود را با نظریه سوسیالیسم - بمثابه نظام اجتماعی که مالکیت اجتماعی بروساقل اساسی تولید خصیصه آنست ، اعلام میدارند . ولی همزمان با این موافقت که بیشتر جنبه تشریقاتی بخشود گرفته اعلام میدارند که سوسیالیسم از طریق رفورمهای اجتماعی تحقق پذیر است .

صوتی که سوسیال - دموکراتها پیش از ۴۰ سال در آن زمان حکومت را در دست دارند از این لحاظ شاخص است . سوسیال - دموکراسی جهانی مدتها " تجربه سوئد " را بمشابه " الگو " می در برابر ساختن سوسیالیسم در اتحاد شوروی تبلیغ میکرد . ولی استناد به " الگوی سوئد " ی رشد اقتصادی و اجتماعی ، امروز یگربا آن قاطعیت انجا نمیگیرد . رهبران سوسیالیست ، نظیر گی موله ، حتی صمترند که کشورهای اسکاندیناوی بدون " رفورمهای بنیادی "

که " مالکیت خصوصی انحصارات و تراست ها " را در برگیرد نمیتواند پیشرفت آتی خود را تا همین کند .

با اینهمه " تجربه سوئد " هنوز هم برای " سوسیالیسم دموکراتیک " بعنوان نمونه دلپذیر باقی مانده است . مرکز دانشگاهی پژوهشهای سوسیالیستی فرانسه ، اخیراً جزوه ای منتشر کرده و در آن مدعی شده است که ، گواید سوئد برای تحول تدریجی جامعه و سوق آن به سوی سوسیالیسم شرایط لازم فراهم آمده است . در این جزوه از مندرجه برنامه ای رهبران حزب سوسیال - دموکرات سوئد چنین نقل قول شده است : " سوسیالیسم سوئد . . . وظائف معینی را که در گذشته صرفاً بعهده سرمایه داران بود و ریکسلسله از کشورها و پیش از همه در ایالات متحده آمریکا هنوز هم از وظائف آنان باقی مانده ، بعهده گرفته است . در کشور ما مالکیت کاملاً اجتماعی نشده ، بلکه برخی از مهمترین جوانب آن و آنهم از روی انتخاب سوسیالیستی شدناست . ما بکمک این سوسیالیسم از تصادمات بزرگ و خشونت آمیز در داخل جامعه اجتناب ورزیدیم . ما جامعه را با اسلوب هائی رهبری کرده ایم که بطور کلی برای سوسیالیسم مخالف با آئین پرستی پذیرفته است " . سپس گفته میشود : " شاید سوئد همان کشوری باشد که در آن شیوه زندگی واقعی مبتنی بر فرهنگ دموکراتیک و ارزش های نوین پدید میآید " .

این شیوه برخورد به تحولات سوسیالیستی برای رفرمیست ها کاملاً عمومیت دارد . اپورتونیست ها معتقدند که حزب کارگری نباید پیش از همه حزب رفرمیست ها باشد و بکوشد تا از طریق رفرموجبات " گذارتد تدریجی " از سرمایه داری به سوسیالیسم را فراهم کند . در دوران ما دیگر نمیتوان مدعی شده که انقلاب سوسیالیستی حاصل جمع رفرمهائی است که " جوانب معیوب " سرمایه داری را اصلاح میکند . اکنون همانگونه که تبلیغ روزافزون " تجربه سوئد " نشان میدهد ، از " برانداختن تدریجی سیستم سرمایه داری " و " تعویض آن با سیستم بهتر " ی سخن میسرود که بشر و ستانه تری باشد یعنی پاسخگوی نیازمندیهای طبیعت جاودان و تجریدی انسان باشد ، این سوسیالیسم منحصر است به مبارزه در راه رهایی انسان از وظائف آزاردهنده و تا مین شکستگی شخصیت انسان منفرد و مجزوا واقعیت تشدید تضادهای اجتماعی و تقویت نقش طبقه کارگر نمیگردد . مسئله حاکمیت سیاسی و تصرف انقلابی قدرت بوسیله طبقه کارگر و متحدین آن مسکوت گذارد میشود . در باره " تجربه سوئد " باید گفت که کارگران این کشور شدیداً به سران سوسیال - دموکرات یاد آور میشوند که منافع طبقاتی و رسالت تاریخی خویش را با زمینستاند و ایشان نیز اعتقاد برر معدنچیان کبرون در سالهای ۱۹۷۰ - ۱۹۶۹ است . " سوسیالیسمی " که ۹۵ درصد وسائل تولید را به والنبرگ و سایر انحصارات کلان تسلیم کرده است بدرد کارگران سوئد نمیخورد .

اپورتونیست نیست . خصوصیات اساسی " سوسیالیسم رفرمیست " بعقیده ما بشرح زیر است :

انسان شناسی (آنتروپولوژی) فلسفی که فرد جداگانه نیام کند ضد جامعه در مرکز آن قرار دارد ، جایگزین ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی میشود . تعریف مارکسیستی ماهیت انسان یعنی اینکه انسان " مجموعه ای از مناسبات اجتماعی " است و نیز اسلوب ماتریالیستی درک تاریخ که مارکس و انگلس برهیاقتان ثابت کردند که ممبر آزاد ی انسان آرمان تجریدی او نیست ، بلکه سطح رشد نیروهای مولده و درجه شناخت و معرفت او بر طبیعت و جامعه است ، نفی میشود .

بما میگویند خصلت دوران تغییر کرده است بدینمعنی که گویا تضاد میان سرمایه داری و سوسیالیسم دیگر تعیین کننده خصلت دوران مان نیست ، بلکه تضاد میان انسان و شیائی که تولید میکند ، تعیین کننده آنست . موافق با این اصل ، تئوری سوسیالیسم اخلاقی و بشرد و سستی تجریدی جا بیگزین آموزش مبارزه طبقاتی میگردد و فرم در عرصه شعور و فرهنگ حا ای انقلاب اجتماعی را میگیرد .

حمله برسوسیالیسم واقعا موجود و سیستم جهانی سوسیالیسم (که گویا در حال " فساد " و " قلب ماهیت " است) همراه بانفی قانونمند پهای عام ساختان سوسیالیسم و ایچ — ااد " الگوهای " مختلف برای کشورهای جداگانه انجا همیگیرد .

بجای آموزش مربوط به رسالت تاریخی طبقه کارگر تئوری " حل " طبقه کارگر در راه های میانانه مطرح میگردد . " انترناسیونال سوسیالیستی " نه فقط اصل دیکتاتور پرولتاریا ، بلکه هرگونه زکری از نقش رهبری طبقه کارگر در هر دوره تاریخ را از برنامه خود حذف کرده است . میگویند چنین جلوه دهند که گویا بهبود معین وضع مادی زحمتکشان کشورهای سرمایه داری که در نتیجه مبارزات طبقاتی شدید بدست آمده بمعنای " استحاله بورژوازی " آنهاست . در عین حال این مطلب را نادیده می انگارند که فاصله میان وضع اقتصادی کارگران و بورژوازی بزرگ کاهش نمی یابد (مثلا در انگلستان ، مطابق ارزیابی ج . زول ، استاد دانشگاه کمبریج ، ۴۲ درصد ثروتهای خصوصی در دست (٪ اهالی است) . این مطلب همگنیای زندگی پهای حیاتی زحمتکشان در زمینه آموزش و شرکت در امر اجتماعی وغیره برآورده نمیشود بصکوت برگزارد میگردد .

اپورتونیست هاد معینند که اصل مارکس وانگلس در ربارتشدد بد استعمار ، د بگرضت تئوریک ندارد غافل از آنکه فقط اشکال و شیوه های استعمار تغییر کرده ولی ماهیت آن بدون تغییر مانده است . مثلا در ایالات متحده آمریکا ، حجم ارزش اضافی بمیزان زیاد افزایش یافته وطی . ۴ سال برابر شده است .

نظریه غلط در باره " حل " طبقه کارگر در راه های میانانه پایه های تئوریک سیاست باصطلاح " راه سوم " یا " نیروی سوم " را تشکیل میدهد . امروز که دشواریهای ارزی و بحران اقتصادی تضاد های اجتماعی سیستم سرمایه داری را عیان ساخته است ، نادرستی این نظریات خطا نیازی به اثبات ندارد .

هیچیک از احزاب سوسیالیست ، حتی زمانیکه حائز اکثریت در پارلمان بودند و باطوسی سالیان دراز حکومترا در دست داشتند ، زحمتکشان را به سوسیالیسم سوق ندادند . سوسیالیست هابرای توضیح علت این امر مدعی میشوند که فقط در راه " سوسیالیسم دموکراتیک " کوشا هستند . هدف آنها ، بگفته ونر ، معاون حزب سوسیال — دموکرات آلمان چنین است : " سوسیالیسم ، ولی درست بمیزانی که دموکراسی همگانی را خفه نکند " . ولی " دموکراسی همگان " در نظام سرمایه داری بجهمتا میتواند باشد ؟

دموکراسی بمفهوم صوری در ربارت دیکتاتور پرولتاریا و دموکراسی سوسیالیستی عرضه میشود . بجای جستجوی اشکال دموکراتیک برای تامین شرکت واقعی زحمتکشان در اداره کشور به دفاع از آزادی پهای سیاسی صوری ، آزادی شخصیت و سیستم انتخاباتی تکیه میشود . لیبرالیست های بریتانیای کبیر که از همین اصول پیروی میکردند ، در زمان زمانمداری خود نقش مجسریان و

مدیران وفادار را در خدمت سرمایه‌های کلان داشتند .

سوسیالیست‌های فرانسه مسئله وجود دموکراسی را در شرایط سوسیالیسم تصریح میکنند ولی درباره پایه‌های اجتماعی اقتصادی آن سخنی نمیگویند . آنها به پیروی از ژورس سوسیالیسم را دنباله وعده‌هایی تلقی میکنند که در اعلامیه حقوق بشر قید شده ولی جمهوری‌پورژواکی آنرا اجرا نکرده است . سالروز کمون پاریس را نیز با همین روح برگزار میکنند .

کمونیست‌ها اعتقاد راسخ دارند که فقط سوسیالیسم میتواند آزادی‌های سیاسی و فردی را که در شرایط سرمایه داری جنبه صوری دارد تحقق کامل بخشد ولی دموکراسی سوسیالیستی برای کمونیست‌ها دارای مفهوم کاملاً وسیعتر است . چنانکه در اعلامیه مشترک حزب کمونیست اتحاد شوروی و حزب کمونیست فرانسه در سال ۱۹۷۱ خاطر نشان شده " فقط سوسیالیسم ^{حقیقی} مبتنی بر مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید . . . شرایط را برای دموکراسی سیاسی و اقتصادی ^{حقیقی} فراهم میآورد . . . " و بنویسه خود " تکامل دائمی دموکراسی ضرورت حیاتی و شرط تکامل سوسیالیسم است " .

سوسیالیست‌های فرانسه بطور رسمی هیچگاه ، حتی در دوران لئون بلوم و سالهای پنجاه نیز که اوج آنتی کمونیسم بود مارکسیسم را انگار نکرده اند (و این بدین شک انعکاس غیر مستقیم نفوذ ایدئولوژیک حزب کمونیست فرانسه در میان توده‌های مردم است) . ولی آنها تا اعلام نتایج مباحثه احزاب ما در دسامبر سال ۱۹۷۰ ، همیشه از طرح مسئله ضرورت جهش انقلابی ظفر می‌رفتند . سندی که در آن از این بحث نتیجه‌گیری میشود در نمودار تحول معینی است که در نظریات سوسیالیست‌های فرانسه بوجود آمده است . در این سند گفته میشود : " رفرمهای بنیادی محتمل ، دارای هراهمیتی که باشند ، باز تحولات سوسیالیستی نمیتواند محصول رفرمهای باشد که هدفش اصلاح نارسائی‌های سرمایه داری است . هدف هیچیک از دوحزب اصلاح صمیمت موجود نیست ، بلکه تفسیر آتمت . این تفسیر بمعنای تحول انقلابی است . . . " .

ولی موضعگیری اکثریت حزب سوسیالیست که اخیراً در طرح برنامه آنها تشریح شده ، یا عدول از پلاتفرم مشترکی است که احزاب ما در دسامبر سال ۱۹۷۰ تنظیم کرده بودند و یا مناقض با این پلاتفرم است . راهی که حزب سوسیالیست در کنگره آیند خود انتخاب خواهد کرد ، در روابط آتی کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها موثر خواهد بود . کمونیست‌های فرانسه معتقدند ند که حزب سوسیالیست از تجدید نظر در مواضع مصرحه در اعلامیه مشترک جد آبه‌ریزد و برنامه ای تصویب کند که وحدت عمل ما را در تفسیر رژیم موجود ، تأمین نماید .

سوسیالیسم و شیوه افراطی " چپ "

تجزیه و تحلیل خصوصیات مشترک تمام جریانات چپ روانه یعنی آنا رشیسم ابتدائی کهمارکس، علی‌قمان مبارز میگرد ، نئوتروتسکیسم و تازه ترین صورت " چپ روی " که تحت تاثیر جامعه شناسی و تکنوکراتیسم بورژواکی قرار دارد . ما را معتقد میسازد که فاصله میان اپورتونیسم " چپ " و نظریات سنتی سوسیال - دموکراسی علاوه چند ان زیاد نیست . رونق رفرمیسم " چپ " در سالهای اخیر نشان میدهد که بورژوازی به مسائل جدید مبارزه ایدئولوژیک نیاز دارد . بورژوازی بحد کافی تجربه اندوخته است که در شرایط اعتدالی جنبش‌های انقلابی بی ثمری ارتجاع آشکارا درک کند . با پنج جنبه‌ی زیرموی ایدئولوژی پدید آمد که حتی مخالفین امپریالیسم را بخندت امپریالیسم

بگمارد . برای این کار از روحیات آنارشیستی و عصیانگرانه و پندار با فانه استفاده میشود . جریان افراطی " چپ " با اپورتونیسم راست پایگاه اجتماعی مشترک دارد . لنین مینویسد : " رشد جنبش کارگری ناگزیر بعد فصیحی اعتنا صر خرد بورژوا را که اسیراید و بلوژی بورژوازی هستند و به سختی از جنگ آن رهائی می یابند و پس از رهائی نیز پیوسته دوباره گرفتار آن میشوند ، بصوف هواداران این جنبش میکشاند " (جلد ٢ ، ص ٣٠٦) .

افراطیون " چپ " رامیتوان بر حسب خصائص اساسی زیرین گروه بندی کرد : آشفتگی در زمینه نقش طبقه کارگر در انقلاب سوسیالیستی ، درباره ماهیت طبقاتی دولت و وظائف آن و راهها گذار به سوسیالیسم . ک رهبریک از این موارد موضعگیری امیدتولوگ ها و سازمانهای " چپ رو " با موضعگیری سنتی سوسیال - رفرمیست ها قرابت زیاد دارد . میتوان گفت که رفرمیسم در مجموع خود رآورد عناصری است که ترکیبهای مختلف آنها امیدتولوژی های بظا هر متفاوت پدید میآوردند . در برخی موارد جریان افراطی " چپ " به بهانه اینکه رشد سرمایه داری و " جامعه مصرف " آگاهی انقلابی پرولتاریا را ازین برده است ، نقش طبقه کارگر را در مبارزه بخاطر سوسیالیسم نفی میکند و از اینجا به دو نتیجه میرسد : یا نتیجه بدبینانه حاکی از عدم امکان انقلاب و یا با این نتیجه خوش آیند برای خرده بورژوازی که گویا قشر (یا نسل) دیگری جانشین پرولتاریا میگردد . مارکوزه بیانگر همین جریان است . در موارد دیگر ، افراطیون " چپ " ضرورت و امکان سیاست اتحاد هارا برای طبقه کارگر نفی میکنند و بدینسان این طبقه راه انقلاب بانیری اقلیت محکوم میسازند (نئوتوتسکیسم) . باید دانست که سوسیال - دموکراتها در همان حال که امکان انقلاب سوسیالیستی را از طریق اقدام و عمل اقلیت نفی میکنند درباره طبقه کارگر نظریه ای ارائه میدهند که مطابق آن تمام افراد حقوق بگیر در شمار طبقه کارگر میآیند .

افراطیون " چپ " که نسبت به تجزیه و تحلیل طبقاتی دولت بورژوازی بی اعتنا هستند ، با ضرورت تصرف انقلابی قدرت سیاسی را نفی میکنند و با تصرف این قدرت ولوهمهای فاجعه و فلاکت را مطرح میسازند . تئوری " تصرف قدرت " در موسسات و مدارس عالی و روستا ها و غیره در قالب یک سیستم منظم ضمن کتابی به همین نام از طرف ژیل مارتین بیان شده است . حزب سوسیالیست متحد در اقدامات خود از این تئوری پیروی میکند . مطابق این تئوری ، قدرت سیاسی پس از تصرف قدرت اقتصادی همانند میوه ای رسیده خود بخود جلوی پای طبقه کارگر خواهد افتاد و با مطابق روایت آنارشیستی این تئوری قدرت سیاسی بیدرنگه و بطور قطعی از میان خواهد رفت . این نظریه بمعنای بازگشت به پرودون و عواقب فاسدکنندگی است که پرودون و تنیسم بصورت نفی سیاست و محدودیت صفی برای جنبش کارگری بهار میآورد . این نظریه همچنین آتاری از تئوری بیطرفی دولت که از طرف رفرمیست های " کلاسیک " و تکنوکراتیک مطرح میشود ، و ر خود دلزد . برای تئوری " تصرف قدرت " مفهوم " اشتراک در حکومت " مهمترین خصیصه سوسیالیسم بشمار میآید . با اینجهت سوسیالیسم واقعا موجود در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیست است که نخستین وظیفه آنها استقرار دولت طبقه کارگر و متحدین آن بجای دولت بورژوازی بود ، سوسیال - بوروکراتیک" اعلا میشود . چگونه میتوان در این جا هماهنگی کامل میان آنتی کمونیسم " راست" و شیوه افراطی " چپ " را مشاهده نمود ؟

مارکسیست - لنینیست ها در تجزیه و تحلیل پدیده های زندگی اجتماعی همیشه بر آن

بوده اند که بنیادین پدیده‌ها را شیوه تولید نعمه‌مادی که در جریان تاریخ پدید آمده است تشکیل می‌دهد. تئوری چپ روانه "تصرف قدرت" این اصل را کم اهمیت جلوه می‌دهد. بدین سان این نکته پرده پوشی می‌شود که نکته اساسی در سرمایه داری هیرارشی بمفهوم انتزاعی آن نیست، بلکه محروم شدن تولیدکنندگان از وسائل تولید و استثمار راست که موجب مبارزه طبقاتی می‌گردد.

نئو ترولتسکیست‌ها و ماژوتسکیست‌های فرانسوی در پناه جمله پردازیهایی مائو را "انقلابی طبیعت قدرت در ولتی طبقه کارگر را بشیوه سکنارستی تفسیر می‌کنند بدین معنی که تکه پاره هائسی از اقوال مارکس و انگلرولینین را شاهد مثال می‌آورند و آنها را به منوی آیه‌های آسمانی تبدیل وید بنمان اندیشه‌های صحیح را تحریف می‌کنند. نقش رهبری در انقلاب سوسیالیستی و ساختن سوسیالیسم به طبقه کارگر تعلق دارد. شرط سوسیالیسم، بدون شک، حاکمیت طبقه کارگر است ولی آیا طبقه کارگر می‌تواند به تنهایی عمل کند؟ فقط کسانی که از چگونگی آرایش نیروهای طبقاتی بی خبرند و به موضوع واقعی جامعه و طرق واقعی تصرف قدرت بی اعتنا هستند - می‌توانند باین سؤال پاسخ مثبت بدهند.

سرمایه داری بمثابة میستم جهانی، در نتیجه پیدایش و تحکیم میستم جهانی سوسیالیسم و شکست استثمار، به میزان زیاد تضعیف شده است. فرانسه برای انقلاب سوسیالیستی نضج یافته است. بورژوازی انحصاری می‌کوشد تضادهای ذاتی نظام سرمایه داری را که به حدت فوق العاده رسیده تخفیف دهد، ولی قادر به حل سیاسی این تضادها نیست. در عین حال سرمایه داری در نتیجه متمرکز انحصاری - دولتی منابع اقتصادی و افزایش شدت نقش دولت در زندگی اجتماعی هنوز از نیروی قابل ملاحظه برخوردار است. طبقه حاکمه همچنین تکنیک فریب دادن افکار عمومی را تکمیل کرده است.

طبقه کارگر دارای دشمنی است نیرومند که خوبی سازمان یافته و منافع طبقاتی خود را بنحو احسن تشخیص می‌دهد. برای مبارزه با این دشمن سازمان سیاسی نیرومندی لازم است و طبقه کارگر می‌تواند این سازمان را بوجود آورد. فقط طبقه کارگر نیست که استثمار می‌شود، بلکه سایر زحمتکشان یعنی کارمندان، دهقانان خرده پا و میانه جاب، روشنفکران و پیشه وران و فروشندگان کوچک نیز در معرض استثمارند. ضرورت امکان ایجاد اتحادهای طبقاتی و متحد ساختن تمام کسانی که ازستم انحصار رنج می‌برند، از همین جا ناشی می‌شود. چنین است نتایجی که از اندیشه لنین در باره جبهه دموکراتیک وسیع حاصل می‌شود. تز چپ روانه در باره حاکمیت "صرفاً" کارگری فقط می‌تواند به مفرد شدن و خلع سلاح طبقه کارگر بیانجامد.

ایدئولوژی اپورتونیستی چپ "از تعیین راههای سوسیالیسم و مراحل آن ظفره می‌رود. ولی برای اینکه بدانیم متحدین طبقه کارگر چه قشرهای اجتماعی هستند و شرایط مشخصی مبارزه طبقاتی چیست باید وضع اجتماعی و اقتصادی کشور را تجزیه و تحلیل کنیم. حزب کمونیست فرانسه در ورنمای مراحل دموکراسی اقتصادی و سیاسی را برای رسیدن به سوسیالیسم مشخص کرده است. افراطیون "چپ" به بهانه اینکه دموکراسی مترقی، سوسیالیسم نیست، کمونیست‌ها را به رفرمیسم متهم می‌کنند. رفرمیست‌های راست نیز با دعای اینکه دموکراسی مترقی همان سوسیالیسم است؛ ضرورت پیشروی بعدی را نفی می‌کنند. مرحله دموکراسی اقتصادی و سیاسی مترقی، مرحله تضعیف

و انفراد انحصارها و مرحله مبارزه ایدئولوژیک در رفاکاه ساختن اکثریت مردم از ضرورت سوسیالیسم است . منفرد کردن طبقه حاکمه و متحد ساختن مخالفین آن — قانون مبارزه طبقاتی است .
افراطیون " چپ " این قانونمندی را انکار میکنند .



زحمتکشان سراسرجهان امکان دارند نه فقط نظریات مختلف درباره سوسیالیسم را با هم مقایسه کنند ، بلکه میتوانند با سوسیالیسم واقعی که در یکسلسله از کشورهای ایجاد شده آشنا شوند . زحمتکشان میتوانند از یکسو به عام بودن اصول عمده و قانونمندی های اساسی ساختمان سوسیالیسم معتقد گردند و از سوی دیگر به تنوع وسیع تحقق این اصول و قانونمندیهای عام در شرایط خاص هرکشوری بپردازند . عام بودن این اصول ، برای خلق هائی که در راه سوسیالیسم مبارزه میکنند ، دلایلی است برای اثبات اینکه سوسیالیسم نظام اجتماعی اصولاً نوینی است و نیز دلایلی است برای طرد نسخه های " راه سوم " که فرمیست ها ارائه میدهند . تنوع بروز این قانونمندیها مویب آنست که سوسیالیسم نظامی است زنده و در حال تکامل و نه تجسم " الگوتسی " مجرد و ثمره تصادف تاریخی .

مهمترین قانونمندی و رسالت تاریخی سوسیالیسم اینست که راه کمونیسم را هموار میسازد . نه اپورتونیست های راست و نه اپورتونیست های " چپ " — هیچیک به تفاوت های موجود میان مراحل صورت بندی کمونیستی پی نبرده اند . هر دوی آنها از سوسیالیسم آن چیزی را طلب میکنند که قادر بر ایجاد آن نیست و آن برقراری برابری کامل و برانداختن تضاد هائی است که رفع آنها تنها پس از رسیدن به کمونیسم امکان پذیر خواهد بود .

کمونیسم از آرزوها و تمایلات دلخواه پدید نمیآید ، برای گذار به مرحله عالی نظام نویسن شرایط و مقدمات مادی و معنوی ضرور است . و این شرایط و مقدمات را سوسیالیسم واقعا موجود که دستاورده مبارزه طبقه کارگر و متحدین آنست ، بوجود میآورد . پراتیک سوسیالیسم صحت تئوری علمی مارکسیسم — لنینیسم را به ثبوت میرساند .

چگونگی تضادها در شرایط سوسیالیسم

گریگوری گدزمان

فیلمسوف شوروی

احزاب برادردر کشورهای سوسیالیستی به تجزیه وتحلیل ماهیت تضاد های تکامل اجتماعی در دوران سوسیالیسم و به طرق و شیوه های حل آنها توجه فراوان معطوف میدارند . بدیهیست که هر حزب این مسئله را با توجه به درجه تکامل کشور خویش یعنی با توجه باینکه کشور ایجاد بنیاد مادی و فنی سوسیالیسم را بیابان رسانده و به ساختمان جامعه سوسیالیستی رشد یافته پرداخته و یا این بنیاد را بوجود آورده و به ایجاد بنیاد مادی و فنی کمونیسم مشغولست مطرح میسازد . ولی علیرغم تمام وجوه تمایز بیک وجه مشترک وجود دارد که معرف برخورد مارکسیستی-لنینیستی به تحلیل سوسیالیسم است : این وجه مشترک عبارتست از ارزیابی واقع بینانه سوسیالیسم . بمتابیه جامعه ایکه از تضاد فارغ نیست . حزب طبقه کارگرا این تضاد ها را بی پروا مکتشف میدارد و بسا بسمیج نیروهای تمام خلق آنها را کامیابانه بر طرف میسازد . در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به کنگره بیست و چهارم که توسط لئونید برژنف ایراد شد تصریح گردیده است که :

" جهان کنونی سوسیالیسم با کامیابی ها و ورنماها و تمام مسائل آن هنوز بیکرا اجتماعی جوان و رشد یافته است که در آن همه چیز پابرجا نشده و بسیاری از پدیده ها مهر و نشان ادوار تاریخی پیشین را بر خود دارند . جهان سوسیالیسم سرپا در جنبش است و پیوسته راه کمال می پوید . تکامل آن طبعا از طریق مبارزه میان نوکهنه ، از طریق حل تضاد های درونی صورت میگیرد . تجاری که اندوخته شده به احزاب برادردک میکند تا تضاد ها را بدرستی و بموقع حل کنند و با کامیابی استوار در راهی که آموزگاران بزرگ پرولتاریا - مارکس ، انگلس و لنین نشان داده اند به پیش روند "

مارکسیسم - لنینیسم از خیال پردازی بدو است و سوسیالیسم و کمونیسم را حالت خود وجود و قلمروها هنگی کامل تلقی نمیکند . مارکس ، انگلس و لنین در نظریات خود راجع به نظام سوسیالیستی این اصل را ملاک قرار میدادند که سوسیالیسم سرآغاز زین شرف شتابان در کلیه شئون حیات اجتماعی است . بهمین جهت کمونیست های کشورهای مختلفی که به کار عملی ساختمان جامعه نویسن مشغولند امروز وقتی میخواهند زندگی کنونی را با تضاد های متنوع آن بر بنیاد مارکسیسم - لنینیسم تحلیل کنند نکات زیرین را در نظر میگیرند .

- سوسیالیسم جامعه نوینی است با خصائص که آنرا از بیخ و بن از نظام استثنایرگرمتابیسی میسازد . ولی سوسیالیسم فقط مرحله نخستین کمونیسم است و در این مرحله نمیتوان تمام تضاد ها

جامعه کهنه را در فضا از میان برد .

— سوسیالیسم جامعه ایست پویا (دینامیک) که پیوسته تکامل می پذیرد (و این امر بویژه در قرن انقلاب علی و فنی مشهود است) و هر تکاملی هم باید ایش تضاد ها و حل آنها همراه است .

— سوسیالیسم فقط در بخشی از جهان پیروز شده است . مبارزه میان دوسویستیم اجتماعی — اقتصادی یعنی مبارزه ای که با زتاب تضاد اساسی دوران معاصر است مهر و نشان خود را بر حیات درونی هر یک از کشورهای سوسیالیستی نیز باقی میگذارد .
 ما در اینجا قصد بررسی تمام مسائل مربوط به تضاد های دوران سوسیالیسم را نداریم و تنها به تشریح تضاد های خاص نظام اجتماعی — اقتصادی آن می پردازیم .

۱

تکامل جامعه بشری همواره از طریق تضاد ها انجام گرفته است . با پیدایش طبقات تضاد حاصلت آنتاگونیستی پیدا کردند و از آن پس خود پیشرفت اجتماعی نیز با این تضاد ها بستگی ناگسسته داشته است . بهبود نبود که مارکس پیشرفت اجتماعی را به غولی تشبیه میکرد که شهید را جزا زکاه سر کشتگان نمی نوشید . مارکس مینویسد : " تولید از همان آغاز پیدایش تمدن برینسیاد تضاد آنتاگونیستی میان عناصر و طبقات و سرانجام بر تضاد آنتاگونیستی میان کارانیا شسته و کار بلا واسطه استوار میگردد . پیشرفت بدون تضاد آنتاگونیستی میسر نیست . چنین است قانونی که تمدن تا ایام ما تابع آن بوده است " (مجموعه آثار مارکس و انگلس ، جلد ۴ ، ص ۹۶) .
 عبارت " تا ایام ما " نشان میدهد که قانون مکشوفه مارکس حدود و شعور تاریخی دارد . این حدود و شعور کجا هستند ؟ با پیروزی انقلاب سوسیالیستی تضاد آنتاگونیستی میان طبقات بلافاصله از میان نبرود ولی طرفین تضاد جا بجای میشوند بدین معنی که طبقات قبلا مستکمل به طبقات حاکم بدل میگردد . ولی این جریان برخلاف تصویری که هگل درباره دیالکتیک برد و آقا داشت تنها تبدیل ساده یک تضاد به تضاد دیگر نیست . تبدیل پرولتاریا به طبقه حاکم در حکم تفسیر اصولی حاصلت تسلط و حکومت است زیرا پرولتاریا قدرت خود را برای تخلید وابدی کردن تسلط طبقاتی خویش بکار نمیبرد بلکه از آن برای گذار به جامعه فارغ از طبقات استفاده میکند . با استقرار و مکرر نوین سوسیالیستی همیشه اعمال قهر علیه اقلیت استوار گموجه میشود و نقش این اقلیت در جامعه بکلی محدود میگردد . با وجود تمام این تغییرات در دوران گذار جامعه از سرمایه داری — سوسیالیسم مبارزه طبقاتی همچنان نیروی محرکه تکامل اجتماعی باقی میماند .

تنها با ساختن جامعه سوسیالیستی است که زمینه تضاد های طبقاتی آنتاگونیستی از بین میرود . ولی با ساختمان جامعه هنوز بمعنای همگونی کامل اجتماعی نیست . تمایزات اجتماعی در میان زحمتکشان — میان طبقه کارگر و دهقانان ، میان این طبقه شور و شنگران برج میماند . این تمایزات از تمایزات اساسی بر طرف نشده میان شهروند ، میان کارگری و بدنی ناشی میشود . ولی سوسیالیسم مهر و نشان تضاد آنتاگونیستی را که در جامعه سرمایه داری ذاتی مناسبات اجتماعی است از بین مناسبات می زاید . در بطن این تضاد ها ضرورت تبدیل طرفین آنها به قطب هائی که مبارزه میان آنها به تضاد مات خصمانه میانجامد — نهفته نیست .

نیمقرن پیش‌لنین پیشبینی کرد که در شرایط سوسیالیسم خصلت تضاد ها در قیاس با جامعه سرمایه داری دستخوش چه تغییرات عمیقی خواهد شد . لنین پسر از خواندن کتاب بوخاریسین تحت عنوان " اقتصاد دوران گذار " که در آن گفته میشد : " سرمایه داری سیستم آنتاگونیستی متضاد است " در حاشیه آن نوشت : " بگلی نادرست است . آنتاگونیسم و تضاد بهیچوجه یکی نیستند . اولی از بین میروند و دومی در دوران سوسیالیسم برجا میماند " (مجموعه تالیفات لنین ، جلد ۱۱ ، ص ۳۵۷) .

برخی از مؤلفین معاصرین آنکه میان مفاهیم آنتاگونیسم و تضاد تمایزی قائل شوند تقریباً چنین استدلال میکنند : وقتی در سوسیالیسم تضاد هست پس آنتاگونیسم هم هست و بنا بر این سوسیالیسم موجود سوسیالیسم واقعی یعنی سوسیالیسمی که باید باشد نیست زیرا جامعه واقعا سوسیالیستی تضاد نباید داشته باشد . سخنانی که از لنین نقل کردیم ما را از اشتباهات دوگانه برحذر میدارد . از یکسو از تصور غیر واقع بینانه درباره سوسیالیسم و تلقی آن بحثا به جامعه فارغ از هرگونه تضاد و از سوی دیگر از این تصور غلط که گویا قبول تضاد وجود آنتاگونیسم اجتماعی دارای مفهوم واحدی هستند . تضاد آنتاگونیستی تضاد میان آن نیروهای اجتماعی است که منافع آنها از بیخ و بن باید یکدیگر تناقض دارد . تضاد غیر آنتاگونیستی تضادی است که طرفین آن در زمینه منافع اساسی باهم اشتراك منافع دارند .

آزاد شدن پیشرفت اجتماعی از تضاد های آنتاگونیستی یکی از راه آورد های رسالت تاریخی سوسیالیسم و بزرگترین خدمت آن به جامعه بشری است . ولی این رسالت فقط و بایک عمل انجام نمیگیرد بلکه تحقق آن بیکدوران کامل نیازمند است . و مانند به جا میماند فارغ از آنتاگونیسم راهیست طولانی همراه با مبارزه ای سرسخت میان طبقات و سیستم های اجتماعی متضاد که نمیتواند خصلت آنتاگونیستی نداشته باشد .

از میان رفتن آنتاگونیسم های خارجی و درونی همزمان انجام نمیگیرد . اولی تازه تازمانیکه در صحنه جهانی دو سیستم متضاد همزیستی دارند ناگزیر است و دومی با پیروزی سوسیالیسم گسسته و در نتیجه آن استثمارگران بعنوان یک طبقه در کشور از بین میروند . حل میشود . ولی با این عمل تمام آثار آنتاگونیسم طبقاتی از بین نمیروند . بطوریکه تجربه نشان میدهد پس از ایجاد میانی جامعه سوسیالیستی نیز برخی از نیروهای ضد سوسیالیستی در آن باقی میمانند . این نیروها با آنکه از مواضع اقتصاد خود محروم شده اند امکان اعمال تاثیر در سیر حوادث را بگلی از دست نمیدهد . بویژه در مواردی که اشتباهات جدی از نوع انحراف راست یا " چپ " روی میدهد .

نادیده انگاشتن مناسبات واقعی میان طبقات ، نفی نقش طبقه کارگر یا کم بهادان بآنکه از خصائص اپورتونیسم راست است ممکنست برای سوسیالیسم خطر جدی پدید آورد . نیروهای راست که همزیستی سلامت آمریکشورهای پیرو نظام های اجتماعی مختلف را نوعی آشتی تعبیر میکنند و می پندارند که این امر سرانجام به درآمیزی دو سیستم متضاد خواهد انجامید در داخل کشورهای سوسیالیستی نیز در قبال بازمانده های نیروهای ضد سوسیالیستی ناپینائی از خود نشان میدهد راست ها میگویند تضاد های آنتاگونیستی را غیر آنتاگونیستی جلوه دهند ولی " چپ ها " سعی دارند آنتاگونیسم های اجتماعی را که جامعه سوسیالیستی بر آنها فائق آمده است ابدی و نامود سازند . آنها مدعیند که در این جامعه نیز میان راه رشد سوسیالیستی و راه رشد سرمایه داری

مبارزه صورت میگیرد و مسئله " کدام طرف برد یگري غالب خواهد آمد ؟ " تا نيل به مرحله عالى كميونيسم قابل حل نخواهد بود . بدينسان " چپ ها " تفاوت هاى ماهوى ميان خصلت تضاد هاى سوسياليسم و تضاد هاى سرمايه دارى را لوئ ميكنند و منكر اين واقعيت تاريخى جهانى ميشوند كه سوسياليسم طرق و اشكال تازه اى براى حل تضاد هاى اجتماعى پديد ميآورد . تصورات آنها درباره طرق حل اين تضاد ها يعنى اينكه گويان اين تضاد ها بى ضرورى نظامى و مبارزه مسلحانه و مداخله ادارى و لونتاريستى بر طرف ميگردد - نيز نادرست است .

۲

" قسم به خدا كه هگل فيلسوف حق داشت : زندگى بى ضرورى تضاد ها پيش ميرود و تضاد هاى زنده بمراتب غنى تر و متنوع تر و پر مضمون تر از آنند كه انسان در آغوش پندارد " (لنين : مجموعه كامل آثار ، جلد ۴۷ ، ص ۲۱۹) . اين سخنان كه لنين در نامه خود به گوركي نوشته است بيانگر قانون عام ديالكتيك است كه در جامعه سوسياليستى نيز عمل ميكند . در اين جامعه نيز زندگى تضاد هاى پديد ميآورد كه هميشه قابل پيش بينى نيستند . بهمين جهت بايد آنها را بموقع مكشوف ساخت و در فعاليت عطفى در نظر گرفت .

تضاد هاى سوسياليسم را بهگي ترين شكل آنها ميتوان به دو گروه تقسيم كرد . تضاد هاى هستند كه از گذشته بمرات رسيد ه اند و سوسياليسم آنها را در گروته ساخته است . از آن جمله اند تضاد هاى ناشى از بازمانده هاى نابرابرى اجتماعى و تقسيم كار سابق بويه در عرصه هاى صنعت و كشاورزى و كار فكري و بدنى . اين تضاد ها را ميتوان صرفا بميل خود از بين برد زيرا در سطح رشد توليد و فرهنگ داراى پايهينى هستند . حتى ميتوانيم بگوئيم كه اين تضاد ها فقط " لكه هاى مادرزاد " سرمايه دارى نيستند كه بتوان آنها را با سرعضى كه پيش از بيكر جامعه نويـن زدود . البته بازمانده هاى نابرابرى اجتماعى از دوران گذشته به ميراث رسيد ه اند و جامعه سوسياليستى ميكوشد آنها را برپايه اعتلاى عمومى اقتصاد و فرهنگ بر طرف سازد . ولى جامعه در عين حال مجبور است اين نابرابرى عملا موجود را بپذيرد و اعتبار قانونى بآن بد هذ زيرا اين نابرابرى از تفاوت هاى عيى در محتوى كار اجتماعى ناشى ميشود و در اصل توزيع سوسياليستى انعكاس ميبابد .

و اما راه حل اين تضاد ها كدام است ؟ سوسياليسم ساده لوحانه ي " يكسان طلب " چاره اين امر را امتناع از تقويت علائقى مادى به كار و از درجه بندى مزد كار ميداند . ولى تجربه نشان داده است كه اين " راه چاره " هم بيشرفت توليد و هم امپرورش افراد با روح علائقى به كار را به بن بست ميكشاند . در واقع نيز درجه بندى مزد ها بر حسب چگونگى كميت و كيفيت كار در سوسياليسم اهمر و نيز روند پيشت براى تسريع افزايش توليد و وسيله ايست كه زحمتكشان را به ترفيع سطح تخصص و تكميل استعداد برميانگيزد و اين امر هم براى پيشرفت جامعه هم براى تجلى هر چكا ملتـ شخصيت انسان ها ب يكسان اهميت دارد . جامعه با قبول حد معين نابرابرى در زمينه توزيع كه معلول سطح موجود رشد نبروهاى مولده است بسوى برابرى كميونستى پيش ميرود . تضاد هاى ناشى از كهنه شدن برخى جوانب و خطوط و اشكال مناسبات اقتصادى و اجتماعى كه خود سوسياليسم آنها را پديد آورده است با تضاد هاى ميراث دوران گذشته در ميايزد . گاه

با چنین تصویری برخورد میکنیم که گویا قاعده سوسیالیسم عبارتست از تطابق کامل میان تولید و تصاحب و توزیع اجتماعی و هماهنگی تمام شئون حیات اجتماعی و گویا تضادها در نتیجه نقض اصل سوسیالیستی و در اثر اشتباهات و قصور و اهمال و غیره پدید میآیند .

چنین تصویری بنظر ما خطاست . تردید نیست که شرط سوسیالیسم رشد یافته آنستکه تمام جوانب زندگی جامعه از نضج لازم برای نخستین مرحله کمونیسم برخوردار باشند . سوسیالیسم که سیستم اجتماعی یکپارچه ایست خواستار تطابق مناسبات اجتماعی و اشکال سازمان رهبری امور اقتصاد با سطح تکامل نیروهای مولده و خواستار تطابق سازمان سیاسی با زیر بنای اقتصادی و تغییرات استروکتور اجتماعی و تطابق در رشد فرهنگ مصنوعی و مادی و غیره است . ولی این تطابق بطور خود بخود و یکبار برای همیشه صورت نمیگیرد و کامل نیست . تغییرات جوانب گوناگون ارگانیک جامعه باید یکدیگر هماهنگ نیستند و از پیش نیز نمیتوان آنها را باید یکدیگر هماهنگ ساخت . تطابق آنها در زمانهای مختلف و با آهنگهای متفاوت انجام میگیرد . برخی از اشکال مناسب است سوسیالیستی کهنه میشوند و در نتیجه آن تضادهایی بروز میکنند که حل آنها شرط لازم پیشرفت بعدی میگردد .

مثلا در آستان سالهای شصتم میان سیستم پیشین برنامه ریزی رهبری امور اقتصاد از یکسو و نیازمندی های رشد اقتصاد از سوی دیگر تضاد بروز کرد . این تضاد از آنجائش میسر شد شرایط انقلاب علمی و فنی در یکسلسله از کشورهای سوسیالیستی لازم آمد که توجه عمده به عوامل رشد عینی (انتانیف) اقتصاد معطوف گردد . حل این تضاد مستلزم فرم های اقتصادی و تکنیکال تمام سیستم رهبری امور اقتصاد ملی بود . تکامل بعدی مناسبات اجتماعی - سیاسی و تحکیم وحدت میان اقتصاد و مکراسی و فرهنگ نیز که خصیصه سوسیالیسم رشد یافته است با این امر پیوند نزدیک دارد .

سوسیالیسم نضج یافته جامعه ای نیست که به کمال نهایی رسیده که حالت خود و جمود دچار شده باشد ، بلکه جامعه ایست پویا و در حال رشد . بیاد بیاوریم که لنین با چه قطعیتی خاطر نشان میساخت که با استقرار سوسیالیسم پیشروی سریع حقیقی و واقع توده ای در کلیه شئون حیات اجتماعی و فردی فقط آغاز میشود . پیشرفت نیروهای مولده و رشد فرهنگ در آینده نیز تکمیل مناسبات سوسیالیستی را ضرور میسازد .

توجه باین نکته بی پایگی دعوی هائی را نشان میدهد که زمانی در مطبوعات فلسفی مارکسیستی رواج داشت و حاکی از آن بود که گویا دیاکتیک سوسیالیسم دیاکتیک هماهنگی است زیرا در سوسیالیسم گرایشهای رشد طرفین تضاد باید یکدیگر تطابق دارند و تغییرات آنها در یک جهت انجام میگیرد . اگر این گرایشها با هم تطابق داشته باشند پس تضاد چه میشود ؟ علت بروز تضاد آنستکه گرایشها یا متناقضند و یا متفاوت و بهر حال باید یکدیگر تطابق ندارند . اگر مثلا در شرایط انقلاب علمی و فنی روابط میان انسان و ماشین و خصلت رابطه میان تولید و علم تغییر کند ولی اشکال سازمان اقتصاد و رهبری امور پژوهشهای علمی بصورت پیشین باقی بماند تضادهایی بروز میکنند که برای برانداختن آنها باید بموقع اقدام شود .

این تضادها خصلت عینی دارند بدیجمنی که مستقل از اراده و تمایل افراد بروز میکنند و پس از بروز نیز هیچوجه فوراً قابل شناخت نیستند . در این زمینه در مقاله ورنر کالویت تحت عنوان :

در باره نیروهای محرکه اقتصادی جامعه سوسیالیستی " منتشره در بخش تبادل نظر مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " (شماره ۱۱ سال ۱۹۶۹) عبارتی وجود دارد که بیش از اندازه موکد و قاطع بنظر میرسد . در آن گفته میشود : " در جامعه سوسیالیستی برخلاف کلیه شیوه های تولید پیشین انسان ها دیگر وارد مناسبات تولیدی شناخته نشده و مستقل از اراده خویش نمی شوند . . . " (۶۷) . این امر بعقیده مولف مقاله در عین حال ناشی از آنستکه رابطه میان نیازمندی ها و تولید " در شرایط فقدان جریان های اجتماعی خود بخودی " برقرار میگردد .

آیا میتوان میان اعمال تاثیر آگاهانه در سربرتکامل مناسبات تولیدی و وابستگی این مناسبات به اراده انسان ها علامت مساوی گذاشت ؟ آیا در چنین صورتی خصلت مهم مناسبات تولیدی یعنی خصلت یعنی آنها بدست فراهوشی سپرده نمیشود ؟

عینی بودن مناسبات تولیدی دال بر آنستکه انسان ها نمیتوانند این مناسبات را بد لخواه خود برقرار سازند و نمیتوانند تصمیم بگیرند که وارد چنین مناسباتی بشوند یا نشوند ، همانگونه که نمیتوانند مثلا بکلی از تولید دست بکشند . اینکه در شرایط سوسیالیسم انسان ها را روابط اقتصادی خود را آگاهانه برقرار میسازند و این روابط را بر اساس برنامه تغییر میدهند هیچ تضاد با این مطلب ندارد . مکانیسم این تغییرات در وراء اراده انسان ها عمل نمیکند ولی محتوی و وظائفی را که انسان ها باید انجام دهند چگونگی سطح رشد نیروهای مولده و نیازمندی های این رشد تعیین میکند . پیشرفت نیروهای مولده همان عاملی است که امیدوار تا اشکال مناسبات تولیدی و سازمان اقتصاد و رهبری امروا اقتصاد با نیروهای مولده تطبیق داد شود و تضاد هائی که در این عرصه پدید می آید برطرف گردد . تضاد هائی را که بروز میکنند میتوان بهتر باید تر ، به موقع یا با تاخیر شناخت و وجود آنها باین برد و برای برانداختن آنها طرق صحیح یا ناصحیح برگزید . ولی زندگی سرانجام راه را بر خود سری های ذهنی سد میکند بدین معنی که نقشه های افراد را به شکست محکوم میسازد و سرانجام به بهای قربانی ها و خسارات بزرگ اتخاذ راه حل صحیحتر را تحمیل میکند . علاوه بر این حتی در صورت اتخاذ مشی صحیح نیز هنگام تعیین دورنمای اساسی رشد اقتصادی نمیتوان تمام نتایج و عواقب فعالیت تولیدی روزمره را بطور مطلق پیشبینی کرد . باشیوه های علمی میتوان خطوط اساسی پیشرفت علمی و فنی را پیشبینی کرد و دورنمای رشد اقتصادی و اجتماعی را تعیین ساخت . ولی خیالیاتی است اگر تصور شود که میتوان همه چیز را آنهم برای هر مدتی پیشبینی و برنامه ریزی کرد . شعور اجتماعی قادر است هستی اجتماعی را روز بروز گامی بلندتر و یاد قستی بیشتر منعکس سازد ولی هرگز نمیتواند آنرا بخد کمال در برگیرد . بهمین جهت در جریان رشد عمومی اقتصاد سوسیالیستی مبتنی بر برنامه نیز بروز برخی پدیده های خود بخودی منتفی نیست . مثلا نا هماهنگی در زمینه تناسب میان رشته های گوناگون تولید بطور خود بخودی پدید میگردد ، در زمینه عرضه کالا و گردش پول نیز برخی پدیده های خود بخودی بروز میکند . من دیگر در این باره سخنی نمیگویم که در جامعه ای که اداره امور آن بروفق برنامه انجام میگیرد پیرو سه هائی نظیر - فی المثل پیرو سه های دموکراتیک وجود دارند که به برنامه ریزی تن در نمیدهند (لا اقل در مرحله کنونی) و آنها را فقط میتوان تنظیم کرد .

مادر سوسیالیسم علاوه بر تضاد های ناشی از تاثیر قوانین عینی به تضاد های دیگری هم برخورد میکند که نتیجه این با آن اشتباه هستند . این تضاد ها به لعل گوناگون پدید میآیند .

از آنجمله است: تخطی از قوانین رشد جامعه سوسیالیستی، ناپختگی و کم تجربگی کارکنان مربوطه، محافظه کاری یا برعکس ماجراجویی، کشف کامل منشأ آنها فقط در صورتی ممکنست که رابطه میان این تضادها و منافع افراد در نظر گرفته شود.

تضاد های اجتماعی اعم از اینکه منشأ عینی داشته باشند یا ذهنی همیشه بیابانگر مناسبات میان افراد هستند و یا منافع آنان برخورد دارند. در سوسیالیسم اشتراک منافع اساسی تضاد اعضای جامعه بر پایه تسلط مالکیت اجتماعی و کار جمعی مبتنی بر همکاری رفیقانه و تعاون استوار است. این امر تمامکنیسم رشد اجتماعی را در گروگن میسازد بدین معنی که رشد اجتماعی دیگر نتیجه تلاقی و تضاد منافع و نیروهای طبقاتی تضاد و رقابت تلاش های بیشمار و ناهمگونی که تسلط جریان خود بخودی را اجتناب ناپذیر میسازد - نخواهد بود.

ولی اشتراک در منافع عمده و درجه اول وجود منافع ویژه طبقات و گروهها و قشرهای اجتماعی را که از اختلاف در وضع و شرایط زندگی آنان ناشی میشود منافی نمیسازد. به برخی از تضاد های که در این زمینه پدید میآیند توجه میکنیم:

این تضادها پیش از هر چیز عبارتند از تضاد هایی که میان منافع آتی و جاری جامعه بروز میکنند. سوسیالیسم آنتاگونیسم میان کار انباشته و کار زنده، میان تولید و مصرف را برانداخته است. ولی در سوسیالیسم نیز بروز تضاد میان انباشت و مصرف امکان دارد. منافع آتی در رشد ارجح و افزونتر تولید و وسائل تولید و سرمایه گذاری های گفاینده جامعه با تنه بستی دارد نهفته است. ولی افزایش یکجانبه افزایش میزان انباشت و کاهش ناموجه مصرف اهلالی ممکنست به سوسیالیسم زیان فاحش برساند. این امر سرانجام موجب کند ی رشد تولید میگردد زیرا از علاقمندی مادی توده ها میکاهد و برای تشنج اجتماعی زمینه پدید میآورد. تجربه عملی میآموزد که چگونه باید انباشت و مصرف، منافع آتی و جاری را بنحوی مطلوب با هم درآمیخت.

در اقتصاد ممکنست میان منافع اجتماعی اقتصاد ملی و منافع حلقهات جداگانه آن تضاد هایی بروز کند. از آنجمله است تضاد میان منافع رشته های تولیدی و واحد های تولیدی، مناطقی اقتصاد و اشتراک سرزمین. در آمیزی صحیح این منافع بر پایه اصل مرکزیت در موکراتیک انجام میگردد. رفرم های اقتصادی کشورهای سوسیالیستی که در هر کشور ویژگی های معین دارد به حصول این مقصود مشترک کمک میکند.

تغییرات بخش اشکال سازمان اقتصاد و رهبری امور آن ممکنست به موانعی ناشی از منافع شخصی کوتاه بنانه و تنگ نظرانه برخورد کند. وقفه در پیشرفت فنی، ادامه تولید انواع کهنه شده محصولات، پراکنده بودن سرمایه گذاری ها، نقض مواد برنامه تحویل کالا میان موسساتی که بایکدیگر همکاری تولیدی دارند و غیره اغلب ناشی از آنستکه برای منافع موسسه و محل خود در قبالی منافع مجموع اقتصاد ملی رجحان قائل میشوند.

تجربه کشورهای سوسیالیستی طرق برانداختن این تضادها را نشان میدهد. این طرق عبارتند از اولاً استفاده از آنچنان اشکال سازمانگری اقتصاد و بکار بردن چنان شاخص هایی برای برنامه ریزی و تسریع پیشرفت اقتصاد که در آنها هر آنچه که به صرفه اقتصاد ملی است به صرفه هر یک از واحدهای آن (اعم از رشته ها و موسسات و غیره) نیز باشد. ثانیاً تربیت افراد با روح درک اهمیت درجه اول منافع عمومی کشور و مبارزه قاطع علیه انضباط شکستی و لولنگاری خرد و بورژوازیسی

و خود خواهی و مظاهر برتر شمردن منافع موسسه و محل خود .
 آیامیتوان این تضاد ها را از طریق خرد کردن مالکیت عمومی خلق و تمویض آن با مالکیت گروهی که چنانکه بما میگویند علاقمندی مولدین را به رشد اقتصاد بیشتر میکند — بر انداخت ؟
 این را محل خطر حدت پیش از پیش تضاد ها را در بر دارد . نظریاتی که الهام یا محدود ساختن نقش برنامه ریزی متمرکز و واگذاری استقلال کامل به موسسات مجزا و مشرف و برقراری کنترل کامل با زار بر فعالین آنان را ضروری شمارند با بنیازمندی های پیشرفت اقتصادی و اجتماعی تضاد پیدا میکنند . هواداران این نظریات تلویحا بر آنند که منافع عمومی خلق تجرید پوچ است و تنها منافع موسسات جداگانه و منافع شخص کارکنان اهمیت واقعی دارد . ولی بی اعتنائی به منافع عمومی کشور ممکنست به سهلک ترین طرز در وضع زحمتکشان تاثیر بخشد . با اصطلاح مسدل " سوسیالیسم بازار " در آخرین تحلیل کار را فقط به تخریب مابانی سوسیالیسم ویرانگیختن حسن خود خواهی خرد به بورژوازی و نفاق در دولت و ایجاد تفرقه در میان طبقه کارگر و تضعیف نقش رهنمون آن در جامعه منجر خواهد ساخت .

از سوی دیگری اعتنائی به منافع شخصی و جمعی زحمتکشان و نیز به علاقمندی مادی آنان به نتایج کار که برخی ها آنرا " خنجر زدن از پشت به انقلاب پرولتری " مینامند خطر کمتری برای سوسیالیسم ندارد . ستایش فقر و تبلیغ ریاضت کشی با هدف های مبارزه زحمتکشان در راه زندگی آزاد و سعادت منفذ همسان نیست . رهنمود های رویزیونیستی چه در راهیست امر نیروهای محرکه سوسیالیسم را که از ترکیب صحیح منافع اجتماعی و جمعی و فردی پدید میگردد در رتثوری نقی و در عمل تضعیف میکنند . نقی علاقمندی مادی انگیزه های کار را تقویت نمیکند بلکه در آخرین تحلیل بآن صدمه میزند ، زیرا این انگیزه ها چیزی جز انعکاس منافع مادی اجتماعی در عرصه شعور و اندیشه نیستند .

سوسیالیسم بعضی در آمیزی منافع عام و خاص را پیش از هر چیز بمثابة یک معضل اجتماعی — سیاسی تلقی مینماید و آنرا در عرصه مناسبات میان طبقات و گروههای اجتماعی و در کشورهای کثیرالمله ایضاً در عرصه مناسبات میان خلقی ها آن حل میکند . کنگره بیست و چهارم حزب کمونیست اتحاد شوروی و کنگره های یکسلسله از احزاب برادر خا طرف نشان ساختند که باید هم منافع مجموع خلق و هم منافع گروههای اجتماعی جداگانه آنرا بدقت در نظر گرفت و بدینسان تمام این منافع را بهمجرای مشترک واحد سوق داد .

۳

حال برخی از مسائل کلی را که غالباً در محافل علمی بحث بر میانگیزد مورد بررسی قرار میدهیم .

آیا تضاد اساسی سوسیالیسم وجود دارد و آیا چنین تضادی با تضاد عمده ی این یا آن مرحله از رشد انطباق دارد ؟

باید همینجا گفت که این مفاهیم باید یکرا نطباق ندارند . در مراحل گوناگون رشد جامعه تضاد های گوناگونی ممکنست خصلت عمدتاً بخود بگیرند . ولی این تضاد ها را نمیتوان تضاد اساسی بشمار آورد زیرا تضاد اساسی باید در سراسر دوران تکامل سوسیالیسم تاثیر خود را اعمال کند .

بنظر من اصولاً تضاد اساسی سوسیالیسم مسئله ایست که آنرا نمیتوان در قیاس با تضاد اساسی سرمایه داری که تعیین کننده راه این جامعه از هنگام پیدایش تا لحظه فزای آنست مطرح ساخت و حل کرد . تضاد های کاملاً گوناگون سوسیالیسم غالباً تضاد اساسی نامیده میشوند . از آنجمله اند تضاد میان نیازمندی های روزافزون و سطح رشد نیروهای مولده ، تضاد میان اشکال و گانمناکیت سوسیالیستی ، تضاد میان برابری در زمینه رابطه با وسائل تولید و نابرابری در زمینه توزیع و غیره . چنین تضاد هایی واقعاً هم وجود دارند ولی اگر یکی از آنها تضاد اساسی بشمارد که در اینصورت تمام تضاد های دیگر باید از آن ناشی گردند آنوقت بنظر ما ناگزیر از آن نتایجی یکجانبه و بنا بر این نادرست بدست خواهد آمد .

برای مثال تضاد میان نیازمندی های روزافزون و سطح رشد نیروهای مولده در هر یک از مراحل آنرا در نظر بگیریم . این تضاد را رتفا میخایلف و مویلیف تضاد " میان هدف تولید سوسیالیستی و امکاناتی که در هر یک از مراحل برای نیل بآن وجود دارد و چگونگی آنها را پیش از هر چیز سطح رشد تولید اجتماعی معین میکند " نامیده اند (مقاله " مناسبات اقتصادی و منافع در شرایط سوسیالیسم " - بخش تبادل نظر مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " ، شماره ۴ ، سال ۱۹۶۹ ، ص ۶۸) .

استناد باینکه تضاد مزبور تضاد اساسی است زیرا از قانون اساسی سوسیالیسم ناشی میشود قانع کننده نیست . قانون اساسی سوسیالیسم که رشد تولید را تابع ارضای هر چه کاملتر نیازمندی های روزافزون اعضای جامعه و رشد همه جانبه آنان میبازد در واقع نیز انگیزه نیرومندی است برای افزایش تولید . ولی خود این انگیزه در نتیجه تحقق هر چه کاملتر این قانون پدید میگردد نه در نتیجه عقب ماندگی دائم تولید از نیازمندی های روزافزون . استناد یکجانبه به ناگزیری این عقب ماندگی خصلت عینی و واقعی قانون و بالنتیجه امکان تحقق اصل کمونیسم را نیز در معرض تردید قرار میدهد .

بنظر من این دعوی نیز که تضاد میان برابری در رابطه با وسائل تولید و نابرابری در زمینه توزیع را تضاد اساسی بشمارد و می آورد قانع کننده نیست . اصل سوسیالیستی توزیع در واقع نیز تضاد هایی ناشی از پیوند وحدت میان برابری (دستمزد برابر در مقابل کار برابر) و نابرابری در بردارنده در بالا بآن اشاره شد . ولی نادرست است اگر دعوی شود که گویا این امر نتیجه عدم تطابق شیوه توزیع با شیوه تولید است . در واقعیت امر خصائص اساسی شیوه سوسیالیستی توزیع و ارزش تاریخی عظیم آن و ایضاً محدودیت ناگزیر آن از چگونگی سطح تکامل شیوه تولید ناشی میگردد . اگر از منطبق هواداران این نظریه پیروی شود آنوقت باید شیوه توزیع را هر چه سریع تر تسخیر و ادو حال آنکه برعکس باید از نقش تسریع کننده آن تمام کمال برای پیشبرد تولید سوسیالیستی استفاده کرد . البته زمانی خواهد رسید که این نقش پایان میدهد و جای خود را به اصل کمونیستی توزیع میبازد . ولی این امر مربوط بآینده است و دلیلی در دست نیست که تضاد مزبور برای سراسر دوران تکامل سوسیالیسم تضاد اساسی اعلام گردد .

این نمونه ها نشان میدهند که براهینی که برای معرفی یکی از تضادها به مثابه تضاد اساسی عرضه میشود سست است و این تضاد فی هم نیست زیرا آنچه را که نیست نمیتوان یافت . بجای این کاوش ها باید تضاد های واقعی سوسیالیسم را تجزیه و تحلیل کرد . این تضادها بسیار

متنوعند و در عین حال سیستم يك پارچه ای را تشکیل میدهند زیرا شئون مختلف زندگی جامعه سوسیالیستی با هم در پیوندند؛ تغییرات حاصله در شیوه تولید تکمیل مناسبات اجتماعی را ضرور میسازند و برای حل مسائل اجتماعی و فرهنگی بنیاد مادی پدید میآورند و این مسائل نیز بنویه خود تاثیر خود را در چگونگی این تغییرات اعمال میکنند. این تضادها ی مشخص با وجود تمام تفسوع خود در آخرین تحلیل دارای منشا* واحدی هستند و از اینجانشی میشوند که سوسیالیسم فقط مرحله اول صورت بندی کمونیستی است و این صورت بندی در این مرحله هنوز تمام امکاناتی را که در طبیعت خود نهفته دارد نمودار نموده است و آمیزه ای از خصائص میراث جامعه طبقاتی و خصائص نوین و در حال تکوین کمونیسم را در بردارد.

تضاد های سوسیالیسم در چا رچوب نظام موجود حل میشوند و بر افتادن آنها به تحکیم این نظام کمک میکند. ولی این ویژگی بدون شرکت عامل نهی چنانکه باید و شاید نمودار نخواهد شد. شرایط عینی برای برانداختن تضاد هایدون تضادات و تظاهرات اجتماعی؛ فقط امکان فراهم سازند ولی تحقق این امکان مستلزم عمل انسانها و کشف بموقع تضادها است که برای برانداختن آنها باید شیوه های صحیح برگزید و کارسازمانی را با آن هماهنگ ساخت. در غیر این صورت تشدید تضادها در شرایط سوسیالیسم نیز ممکنست به تضادات اجتماعی بیانجامد.

مهمترین شرط کامیابی در زمینه برانداختن تضادها اتخاذ سیاست صحیح است و حزب مارکسیست - لنینیست چنین وظیفه ای را بعهده دارد. برعهده حزب است که بر پایه تحلیل تئوریک تضاد هائی را که بروز کرده است بموقع مکتشف سازد. حزب این وظیفه را در صورتی با احراز موفقیت انجام خواهد داد که به تئوری علمی مجهز باشد، با طبقه کارگر و توده های زحمتکش روابط وسیع و همه جانبه داشته باشد، علائمی را که از میان توده های مردم میرسد بدقت در نظر گیرد و سیاستی اتخاذ و اجرا کند که بتواند دشواریها، ناهماهنگیها و موانع موجود در راه ارضای نیازمندی های روز افزون رشد جامعه را براندازد.

سوسیالیسم از طریق کشف و برانداختن تضادها راه حرکت خود را به پیش میگشاید. کشور های سوسیالیستی نمونه زنده جامعه ای را به جهان عرضه میدارند که در آن زمینه تضادات طبقاتی از میان رفته و وحدت اجتماعی استوار پدید آمده است. تحکیمهایی و اصول سوسیالیسم راه را برای گذار به کمونیسم که در آن تمام خصائص ذاتی عالیترین شکل زندگی اجتماعی به کمال خود خواهد رسید - هموار میسازد.

از انقلاب ملی بسوی انقلاب اجتماعی

شاریدن

اکنون همه قبول دارند که در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین دگرگونیهای انقلابی صورت میگیرد. اما در مورد چگونگی برخورد به مسئله خصلت انقلاب در این سه قاره نظریات و ارزیابیهای گوناگون وجود دارد. علت آنهم روشن است. زیرا این مسئله تنها با منافع طبقات و گروههای اجتماعی گوناگون کشورهای در حال رشد ارتباط ندارد بلکه منافع طبقات و گروههای اجتماعی سایر کشورهای جهان را نیز در بر میگیرد. کنگره مطلب در آخرین تحلیل روشن کردن این نکته است که خلقهای مستعمره و نیمه مستعمره سابق در زمینه نوسازی اجتماعی جهان آینده چه نقشی ایفا خواهند کرد.

در مطبوعات بورژوازی معمولاً گفته میشود که در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین "انقلاب آرمانهای روزافزون" و "جنبشید رنیزه کردن" صورتی پذیرد. غرض از این تئوری سازی ها مکتوم نگا داشتن خصلت اجتماعی - سیاسی انقلاب آزادی بخش ملی جهان است. اگر انگیزه های معنوی - روانی ("آرمانهای روزافزون") و یا فرهنگی - فنی ("مدرنیزه کردن") واقعا عامل عمده تعیین چگونگی رشد اجتماعی این قاره ها باشند آنگاه رشد اجتماعی از مبارزه طبقاتی جهانی فارغ میگردد و در قبال سرمایه داری و سوسیالیسم بیطرف از کار در میآید. صاحبان این نظریات جنبش خلق های سه قاره را عاری از محتوی اجتماعی جلوه میدهند و خصلت آزادی بخش ملی جنبش را نیز نفی میکنند. برخی از مولفین لیبرال و اپورتونیست حاضرند بپذیرند که آزادی ملی اکنون نیز مانند گذشته نقطه اتکافی است برای نبرد هایی که مثلا خلق های هند و چین برضد امپریالیسم امریکا و یامپهن پرستان آفریقا برضد استعمارگران پرتغالی انجام میدهند، ولی میگویند چون نظیر این نبردها در کشورهای دیگر صورت نمیگیرد پس بطور کلی مبارزه در راه استقلال در و رانی سپری شده است.

کلیت درک خصلت واقعی انقلاب معاصر در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین تئوری مارکسیستی لنینیستی است که در آمیزی وحدت دیاکتیکی مبارزه ملی و طبقاتی را در جنبش آزادی بخش خلق ها بر مبنای علمی نشان میدهد. تنها با تکیه بر اندیشه های لنین در باره مراحل رشد انقلاب میتوان به قانونمندی های تحولات اجتماعی - سیاسی کنونی و آتی کشورهای در حال رشد پی برد.

-
- چهارمین مقاله از سلسله مقالات عامه فهم برای آموزندگان تئوری مارکسیستی - لنینیستی .
مقالات دیگر در شماره های پیشین بجا ب رسیده است .

عامل ملی و عامل طبقاتی در جنبش آزادی بخش

تئوری مارکسیستی - لنینیستی هم‌خصلت آزادی‌بخش ملی و هم‌حقوق اجتماعی تغییر-یابنده انقلاب معاصر را در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره سابق مورد توجه قرار می‌دهد .
 آیا این تز صحیح است که پس از استقرار حاکمیت ملی برای ادامه مبارزه آزادی‌بخش ملی دیگر زمینه‌ای باقی نمی‌ماند ؟ برای اثبات آن گفته می‌شود که در این کشورها امروز دیگر مانند گذشته منافع ملی مستقیماً پایمال نمی‌گردد و احساسات ملی بی‌حرفتی نمی‌شود و کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره سابق در صحنه جهانی با استفاده از حق حاکمیت خویش در زندگی بین‌المللی شرکت می‌جویند . اما این فقط یک جانب مسئله است .

جانب دیگر مسئله آنست که بسیاری از معضلات عمده کشورهای آسیا ، افریقا و امریکای لاتین هنوز حل نشده است . عقب ماندگی اقتصادی هنوز باقی است - درآمد سرانه اهالی بطور متوسط ۱۲ بار کمتر از کشورهای سرمایه داری رشد یافته است . استعمار نوازمکانیسی که در سیستم جهانی اقتصاد سرمایه داری برای غارت کشورهای کم رشد ترا ایجاد شده استفاده می‌کند . تأثیر این مکانیسم مثلاً در ماههای اخیر بنام سبب بروز بحران سیستم ارزی - مالی سرمایه داری آشکار شد . در نتیجه این امر اولاً با ممانعت صادراتی کشورهای در حال رشد که باسدهای گمرکی تازه به ویژه در ایالات متحده امریکا روبرو شدند لطمه جدی وارد آمد . ضمناً این امر در همان هنگامی رخ داد که کشورهای صنعتی بموجب قطعنامه سال ۱۹۶۸ در مین اجلاس کنفرانس توسعه و بزرگانی سازمان ملل متحد میبایست نرخ گمرکی کالا های خارجی صنعتی وارده از کشورهای در حال رشد را تقلیل دهند . ثانیاً ، با بالا رفتن ارزش یکسلسله بازارهای خارجی بهای تجهیزات صنعتی که ورود آنها برای اقتصاد ملی کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره سابق اهمیت حیاتی دارد افزایش یافت . طبق محاسبه ای که انجام گرفته است کشورهای آسیای جنوب شرقی اکنون برای خرید ماشین افزارهای ساخت آلمان باختری و ژاپنی در قیاس با نرخ های سابق باید ۲۰ - ۲۵ درصد بیشتر بپردازند (۱) ثالثاً ، به ذخیره ارزی ناچیز کشورهای در حال رشد نیز زیان مستقیم وارد آمد زیرا بر حسب مقررات صندوق بین المللی پول این ذخایر به دلا تسعیر می‌شود که اکنون بهای آن کاهش یافته است . وضع کنونی دال بر صحت کامل این سخنان لنین است که " تسلط سرمایه مالی و بطور کلی سرمایه با هیچگونه درگونی در زمینه دموکراسی سیاسی بر افتادنی نیست و حال آنکه حاصل مسئله تعیین سرنوشت کلا و مطلقاً به این مسئله مربوط است " (لنین ، جلد ۲۷ ، ص ۲۵۴) .
 در واقع نیز تلخیص اهمیت عظیم استقلال سیاسی پایبندی برای مبارزه آزادی بخش ضد امپریالیستی در جای خود باقی می ماند . منتهی مرکز ثقل آن از عرصه سیاسی به عرصه اقتصادی انتقال می یابد .

(۱) - در عین حال بهای کالاهای صادراتی کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره سابق کاهش یافته است . مثلاً زیان مستقیمی که از بحران ارزی به کشورهای صادرکننده نفت یعنی ایران ، عربستان سعودی ، ونزوئلا ، کویت ، لیبی ، عراق ، نیجریه ، اندونزی ، الجزیره ، ابوظبی و قطر در چهار ماه آخر سال ۱۹۷۱ وارد آمد ، ۴۰۰ میلیون دلا ری بود و علاوه بر آن زیان ناشی از کاهش ارزش دلا ر نیز ماهانه به ۲۵ میلیون دلا ر تخمین زده می‌شود (ماخذ : مجله اینترنشنل هرالد تریبون ، شماره ۱۱ ژانویه ۱۹۷۲) .

ماهیت تغییر مراحل جنبش آزاد بیخشی ملی در شرایطی که ملل عملاً همه جا آزاد می‌سازند بدست آورده اند در همین نکته نهفته است. در مبارزه برای آزادی ملی بدست آوردن استقلال اقتصادی اهمیت درجه اول کسب میکند. لنین مینویسد: " . . . آزادی ملی بدست آمدن استقلال ملی آزادی اقتصادی را مسکوت میگذارند. و حال آنکه اصل مطلب همین است " (جلد ۲۲ ، ص ۱۸۷) . آزادی ملی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره سابق بدست آمدن رشد عمومی اقتصاد ملی، بدون درهم شکستن اهرمهای تسلط سرمایه بین المللی، بدون برانداختن سدهای اقتصادی و اجتماعی که مانع آنست که این کشورها از منابع داخلی خویش در مقیاس وسیع بسوزد خود بهره برداری کنند - آزادی محدود خواهد بود.

یکی از شرایط استقلال اقتصادی رهائی از قید تسلط انحصارات خارجی است. در این امر کارگرانی که بوسیله شعب انحصارات خارجی صنایع کانی و نفت بشدت استثمار میشوند، و نیز دهقانان که محصول قهوه، کاکائو و کتان خود را به بهای ناچیزه زمینداران خارجی و پیمانکاران بین المللی صادرات میفروشند ذینفع هستند. گروههای بزرگی از بورژوازی ملی هم میکوشند دست رقیبانی نیرومند خارجی را از اقتصاد کشور خود کوتاه کنند. بدین طریق یکی از مستقیمترین خواستههای عمومی دموکراتیک و ملی که پایان دادن به فعالیت سرمایه خارجی است پایه عینی پیدا میکند. مسئله مهم دیگر اصلاحات ارضی بنیادی است. حل این مسئله برای برانداختن کمبود خواربار که درها کشور در حال رشد از آن رنج میبرند و برای بالابردن سطح نازل زندگی اهالی یگانه وسیله موثر است. موضعگیری دهقانان و بطور کلی توده های زحمتکش در این زمینه کاملاً روشن است؛ ولی بورژوازی ملی نیز در برانداختن انحصار مالکیت و ملاکان بر زمین ذینفع است زیرا این امر مانعی را که در راه سرمایه گذاری این بورژوازی در کشاورزی وجود دارد برطرف میسازد و زمینه را برای توسعه بازار داخلی فراهم میکند. به همین جهت نیز اصلاحات ارضی بنیادی یکی از پایهها مشترک توافق میان نیروهای گوناگون اجتماعی درون ملت را تشکیل میدهد. در زمینه مسائل صنعتی کردن، تقویت نقش بخش دولتی، تنظیم اموری اداری و وارداتی و تسریع آهنگ رشد اقتصاد نیز در بسیاری از کشورهای آزاد شده وضع بر همین منوال است. مجموعه این عوامل نمایشگر خصلت ملی و سمت عمومی دموکراتیک و ضد امپریالیستی انقلاب معاصر در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره سابق است.

وحدت ملی که در شرایط مبارزه در راه استقلال اقتصادی پدید میگردد در هیچوجه بمعنای آشتی اجتماعی همگانی نیست. برعکس مناسبات میان استثمارگران و استثمارشوندگان که در گذشته باعث تسلط فرمانروایان خارجی نهان می ماند اکنون بصورتی بارز تر و محسوس تر نمایان میگردد. زیرا هر یک از گروههای اجتماعی نسبت به هر یک از مسائل اقتصادی برخورد متفاوت دارند. در نتیجه این امر گسترش جنبش ملی بصورت پیروسی سرشار از تضادها و تضاد مات اجتماعی صورت میگردد. در اینجا صحت کامل این حکم لنین به ثبوت میرسد که تا هنگامیکه رشته های وابستگی به سرمایه انحصاری بین المللی گسسته نشود دموکراسی بطور عام و از آنجمله تعیین سرنوشت ملی خلق های ستمدیده مفهومی بجز " شکل آزادانه تر و وسیع تر و آشکارتر سمت طبقاتی و مبارزه طبقاتی " نخواهد داشت. (جلد ۲۷، ص ۲۵۴) .

بخش مهم و گاه بسیار منتقدی از نیروهای اجتماعی - سیاسی علیه هر اقدامی که هدفش

برانداختن تسلط امپریالیسم و انجام اصلاحات مترقی در راستا و کثرت اقتصاد و اجتماعی باشد به مبارزه برمیخیزند . این نیروها در درجه اول عبارتند از ملاکان فئودال و انحصارهای بزرگ در آسیا ، سران طوائف و قبائل و " نخبگان نوخاسته " دستگا بوروکراتیک بورژوازی در بسیاری از کشورهای آفریقا و زمینداران بزرگ و الیگارشی بورژوازی در امریکا لاتین .

نظریه همین دو لامل وحدت ملی را نباید با این مفهوم تلقی کرد که گویا مجموع ملت را در برمیگیرد . وسعت دامنه این وحدت را ویژگی های شرایط داخلی و از جمله این عامل تعیین میکند که بورژوازی ملی که همیشه برای بند و بست و سازش با امپریالیسم آماده است تا چند درجه در جنبش عمومی دموکراتیک شرکت میورزد . بطوریکه تجربه نیروهای انقلابی بسیاری از کشورهای امریکای لاتین نشان میدهد در یکسلسله از موارد حتی صحیح تر آنست که بجای وحدت ملی گفته شود وحدت خلق . ماهیت امر در اینجا نیز همان اتحاد نیروهای ناهمگون اجتماعی بر مبنای برنامهمشترک مبارزه در راه منافع واقعی ملی است .

آرایش و تناسب طبقاتی نیروها نیکه در انقلاب آزاد بپخش ملی معاصر شرکت میجوینند پیوسته دستخوش تغییر است و این بدان معنی است که محتوی اجتماعی این انقلاب ثابت نمیداند باینجهت باید روشن کرد که قانونمندی این تغییرات چیست وجه در زمانی ایجاد میکند .

بورژوازی در آغاز زبیدایش سرمایه داری حاصل وفاداری اندیشه های آزادی و وحدت ملی بود و با این شعار به مبارزه برخاست تا نظام فئودالی را براندازد و بازاری وسیع برای خود ایجاد کند و بدیگر سخن " صاحب اختیار خانه خویش " گرد . بورژوازی که مسئله ملی را شعار سیاسی روز برگزیده بود میکوشید آنرا بکند جنبش های توده ای که خود پیدا داشته بود و خود براس آنها قرار داشت ، حل کند . بدینسان این جنبش ها هم از لحاظ هدف و هم از لحاظ وظائف خود جنبش بورژوازی بودند . لبه تیز آنها علیه فئودالیسم و با زمانده های دیگر قرون وسطائی در مناسبات اجتماعی بود . از لحاظ جغرافیائی مسئله ملی فقط در کشورهای که سرمایه داری در آنها رشد مییافت ، یعنی در اروپا ، امریکای شمالی و سپس در ژاپن حدت داشت .

در دوران امپریالیسم هنگامیکه تقسیم ارضی - سیاسی جهان میان دولتلهای استعماری صورت میگرفت مسئله ملی از یک امر داخلی به مسئله بین المللی ، و از مسئله ملی به مسئله ملی - مستعمراتی و از مسئله بطور عمده اروپائی به مسئله آسیائی - آفریقائی و امریکای لاتین بدل گردید .

در این شرایط جنبش در راه آزادی ملی و تعیین سرنوشت ملی به بخش جدائی ناپذیر مبارزه جهانی ضد امپریالیستی بدل شد . همانگونه که لنین خاطر نشان میسازد : " برخی از خواسته های دموکراسی و آزانحطه تعیین سرنوشت مطلق نیستند ، بلکه جزئی از جنبش جهانی دموکراتیک (و در حال حاضر : سوسیالیستی) هستند " (جلد ۳۰ ، ص ۳۹) . در این سخنان لنین تحقق کنیم . مفهوم اصولی مهم آن اینست که محتوی مبارزه ملی را چگونگی خصلت عمومی هر دو دران و نیروهای محرکه پیشرفت جهان معین میکنند . بنابراین رابطه میان عامل ملی و عامل طبقاتی را در جنبش خلقهای متمکثش تنها در صورتی میتوان بد رستی درک کرد که پیوند ناگسستی این جنبش با پروسه انقلابی جهان در نظر گرفته شود .

دروسیورجریان انقلابی جهانی

این اندیشه که حق ملل در تمیین سرنوشت خویش همراه با درگونی اوضاع و احوال جهان از اصل جنبش دموکراتیک به اصل جنبش سوسیالیستی بدل میگردد در تعالیم لنین در باره مبارزه آزادیبخش ملی که بخش جدائی ناپذیر نوسازی انقلابی جهان برصنای سوسیالیستی است کاملاً تشریح شده است. لنین مینویسد: "انقلاب سوسیالیستی تنها و بطور عمده بر پایه مبارزه پرولترهای انقلابی هرکشور علیه بورژوازی خودی استوار نخواهد بود. این انقلاب مبارزه همه مستعمرات و کشورهای تحت ستم امپریالیسم و همکشورهای وابسته را علیه امپریالیسم جهانی دربر خواهد گرفت" (جلد ۲۹، ص ۳۲۷). از این حکم این نتیجه مهم بدست میآید که آزادی کشورهای مستعمره سابق در مقیاس وسیع تاریخی - جهانی نمیتواند با منافع ملی خلقهای دریند امپریالیسم بلکه با منافع طبقاتی سوسیالیسم جهانی و پرولتاریای بین المللی نیز مطابقت دارد. از سوی دیگر افزایش قدرت کشورهای سوسیالیستی و کامیابیهای جنبش انقلابی طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری مواضع جهانی امپریالیسم را متزلزل میسازد و ارتجاع بین المللی را مهار میکند و بدینسان برای گسترش انقلاب ملی در آسیا، آفریقا و امریکا لاتین شرائط مساعد فراهم میآورد. مبارزه طبقاتی ارکان سرمایه داری جهانی را به لرزه میاندازد و راه را برای تحقق و تحکیم آزادی ملی خلقها هموار میسازد. این امر برای وحدت میان نیروهای مبارز را آزادی ملی و کشورهای سوسیالیستی و طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری نیز پایه عینی بوجود میآورد.

ایدئولوگهای بورژوازی همیشه بی بردند که درگونی مستعمرات دیروزی امپریالیسم جریانی است ناگزیر و بازگشت ناپذیر، با شعارهای گوناگون درصد درآمدند تا جنبشهای بخش ملی را از دیگر نیروهای انقلابی جهان جدا سازند. مثلاً والرت رستویکی ارتشورسین های عهد امپریالیسم امریکا به کارگردانان آن چنین توصیه میکند: "نظر ما بر آنستکه وظیفه اساسی ما در مناطق کم رشد حفاظت استقلال پروسه انقلابی در آنجا است".

همین نظر را منتها به صورت توصیه بلکه بالحن توضیحی چستر بولسن که د وبار سفیر امریکا در هندوستان بود بیان داشته و نوشته است که: "حتی اگر هم اتحاد شوروی هرگز وجود نداشت باز هم درگونیهای عظیم و انفجاری کنونی در آسیا، آفریقا و امریکا لاتین صورت میگرفت" اما دگی برای بزرگداشت "استقلال" و حفاظت "استقلال" جنبش آزادی بخش ملی در اینجما بجز تلاش برای جدا کردن این جنبش از سوسیالیسم جهانی و پرولتاریای بین المللی و خارج کردن آن از مسیر عام جنبش انقلابی جهانی مفهوم دیگری ندارد.

ولی دستگاه تبلیغات بورژوازی شیوه دیگری هم بکار میبرد که یکی عکس این است. مثلاً افسانه هائی چون "دخالت دستکرمین" و "خطر کمونیستی" و نیز این ادعا که یگانه منشاء واقعی مبارزه ملی "توطئه سرخ" است بی در پی تکرار میگردد. این دکتترین افسانه ها از آنجا که زمینه تبلیغاتی و ایدئولوژیک برای حجازکارانه ترین عملیات امپریالیسم فراهم میسازد نقش بسیار شوم بازی میکند. مثلاً جنگ امپریالیستی ایالات متحد امریکا علیه جنبش آزادیبخش خلقها و وییتنام، لاوس و کامبوج به همین بهانه مبارزه با "خطر کمونیستی" آنجا میگیرد.

شکفت‌آور آنکه ماهیت همین دکترین‌ها، حتی با تضادهایشان، در نوشته‌های تئوریک و تبلیغاتی "انقلابیون افراطی" با دقتی عجیب منعکس می‌شود. برای مثال تز معروف مائوئیستی را درباره نقش رهنمون "سه قاره طوفانی" در جنبش انقلابی معاصر در نظر می‌گیریم. مگر این تناقض‌ناک مستقیم همان نظریه بورژوازی نیست که "استقلال" مبارزه آزاد بیخشی ملی را طلب می‌کند؟ و نیز بیاد بیاوریم که یکن بارها دعوی کرده است که حاکمیت دولتی کشورهای مستعمره سابق جزیک حاکمیت صوری پوچ و انتقال قدرت از دست گروهی از مستمگران بدست گروه دیگر چیز دیگری نیست. بعبارت دیگر هرگونه اهمیت واقعی دستاوردهای دموکراتیک خلق‌هایی که امپریالیسم بر آنها ستم روا داشته است بکلی نفی می‌شود و فقط انقلاب صرفاً اجتماعی درگونی اصل انقلابی تلقی می‌گردد.

تئوری مارکسیستی - لنینیستی نه بی‌اعتنائی به ویژگی‌های مبارزه‌ملی را مجاز می‌شمارد و نه مبالغه بی‌اساس در تقزاین ویژگی‌ها را. کمونیست‌ها از وحدت تمام نیروهای انقلابی جهان با پیگیری دفاع یکپند. کنفرانس جهانی سال ۱۹۶۹ احزاب کمونیست و کارگری خاطر نشان ساخته است که: "تحکیم اتحاد میان سیستم سوسیالیستی و جنبش کارگری و جنبش آزاد بیخشی ملی برای درنمای مبارزه ضد امپریالیستی اهمیت درجه اول دارد. مارکسیست‌ها ضمن کمک مجدانه به تحکیم این اتحاد درباره استقلال و ویژگی‌های هر یک از گردانهای جنبش انقلابی جهان نظریه روشن دارند و آنرا برسمیت می‌شناسند."

خصوصاً جنبش آزاد بیخشی ملل آنستکه این جنبش درجا رجوب هر کشور پیش‌راهر چیز وظایف دارای خصلت‌عام ملی و دموکراتیک آنجا امیدهد. وجه‌تما یزاین جنبش نیز با سایر نیروهای انقلابی که هدف نوسازی سوسیالیستی جامعه را دربرخود قرار داده‌اند همین است. درعین حال در شرایط مبارزه دو سیستم متضاد اجتماعی - اقتصادی نیروهای مبارزه آزادی ملی در زمینه انتخاب نظام اجتماعی آینده کشورهای خود با ضرورت‌عینی و امکان انتخاب میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم روپرو می‌شوند.

تدقیق مفهوم واقعی "انتخاب" در اینجا ضرور بنظر میرسد. وقتی گفته می‌شود که مثلاً جمهوری ساحل عاج راه رشد سرمایه‌داری را انتخاب کرده است، این سخن به معنی اقبال همگانی مرد آن کشور به نظام بورژوازی نیست بلکه فقط نتیجه‌ای که در زمان معین از مبارزه پدید آمده و چگونگی تناسب نیروهای طبقاتی در لحظه معین تصریح می‌گردد. ولی با این امر معضلت انتخاب میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم به پیچوچه متغی نمی‌شود. برعکس استقرار مناسبات سرمایه‌داری در شرایط یک کشور کم‌رشد موجب تشدید تشریندای اجتماعی و مزیند سیاسی میان گروه‌ها و قشرهای مختلف اهالی می‌گردد. بدینسان انتخاب اجتماعی مبارزه بفرنجی است کادر جریان آن نیروهای طبقاتی معینی مواضع فائق و سرانجام مسلط در جامعه بتصرف می‌آورند.

محتوی نوین انقلاب‌های ملی

بورژوازی ملی در کشورهاییکه رهبری جامعه را بدست می‌گیرد، البته می‌کوشد جامعه را برآه رشد سرمایه‌داری سوق دهد. ضمناً هرگامی که در این راه برمی‌دارد بمنزله آزمایشی است از چگونگی توانائی نظام سرمایه‌داری در زمینه برانداختن عواقب ناشی از دوران استعمار، تا مین

پیشرفت اقتصادی، غذارساندن بمرگسنگان ورهائی محرومان از فقر و بیداد. ولی سرمایه‌داری چگونه میتواند از این محک آزمايش کامياب درآيد؟

هند وستان که طبق پیشبینی ایدئولوگ‌ها ی بورژوازی غرب وهمفکران مجلسی آنها میبایست به ویتترین سرمایه داری شکوفان بدل شود، در نتیجه پیروی محافل حاکمه از این شی به بحران عمیق اقتصادی (سالها ی ۱۹۶۴ - ۱۹۶۵) و سپس ایشابه بحران سیاسی (سال‌ل‌های ۱۹۶۶ - ۱۹۷۰) دچارگشت واین بحران بانشعابد رجزی که ازهنگام اعلام استقلال بلانازع زمام حکومت کشوررا بدست داشت منجرگردید و مواضع نیروهای مخالف راه رشد سرمایه داری بطورقابل ملاحظه ای تحکیم یافت. این جهان درکشوری رخ داد که نهنها بورژوازی داخلی بلکه گروههای ملاءک - فئودال آن نیز ازامکانات بالقوه اقتصادی و سیاسی قابل ملاحظه ای بسر خوردارند. دربرخی دیگر از کشورهای نواستقلال رشد نظام سرمایه داری ازاینهم محدود تر است. روشن است که نیروهای ارتجاعی این قبیل کشورها درقبال اعتلای جنبش‌های توده ای که خطربرانداختن تسلط بورژوازی را دربردار آرا چنی نشینند. نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری درگفرتانس سال ۱۹۶۹ خاطر نشان ساختند که: "ارتجاع داخلی این کشورها هنگام برخورد بانارضائی روزافزون مردم بملک امپریالیسم متوسل میشود و برآزادیهای دموکراتیک یورش میبرد و درسیاری ازموارد جنبش دموکراتیک و میهن پرستانه توده‌ها را بشدت سرکوب میکند و میان گروههای متعلق بهملتها، نژادها، مذاهب، قبايل و زبان‌های گوناگون نفاق برمی انگیزد و بدینسان استقلال این کشورها را بخطر میاندازد."

نا توانی بورژوازی ونظام سرمایه داری درحل مسائل بنیادی کشورهای آزاد شده بدان معناست که درآسیا، آفریقا و امریکای لاتین (اگر بخواهیم اصطلاح مارکس را درباره آنها بسا بکار بریم) حرکت جامعه بورژوازی سیر صعودی ندارد.

نمودار بارز نا توانی بورژوازی را چگونگی رفتار و فرجام آن در انقلاب مصر نشان میدهد. "افسران آزاد"ی که در سال ۱۹۵۲ رژیم سلطنتی را واژگون ساختند برای اجرای نقشه های خود در زمینه رستاخیز ملی به کارفرمایان داخلی و به تکار و سرمایه آنان تکیه کردند. صاحبان صنایع و بازرگانان مصری چنان امتیازاتی بدست آوردند که بورژوازی هر یک از کشورهای عقبی ماند فقط میتواند آنرا داشته باشد. ولی نتیجه چه شد؟ احتکاری بند و بار و ویلاها مجلل بجای احداث کارخانه و نیز انتقال سودهای کلان به بانکهای میس. گروه های متنفذ بورژوازی مصرد عوت به شرکت در رستاخیز ملی را با خیانت ملی پاسخ دادند. این مطلب که در برمه نیز پس از ده سال تقریباً همین جریان تکرار شد نشان میدهد که بورژوازی پدیده ناشی از ویژگیهای ملی سرمایه داران مصری نبوده بلکه ناشی از قانون اجتماعی رفتار و کردار بورژوازی بوده است.

هم در مصر وهم در برمه رهبران انقلابی که بمنافع ملی مردم خود وفادار ماندند، ناچار راه ضد سرمایه داری در پیش گرفتند. در سیسیا رنا ز کشورهای دیگر آسیا و آفریقا نیز که در آنها راه رشد غیر سرمایه داری در پیش گرفته شده علت انتخاب این راه آنست که تحقق خواسته های دموکراتیک در چارچوب سرمایه داری و برمیانی سرمایه داری از نظر عینی غیر ممکن است. چنانکه می بینیم اگر انقلاب ملی مصرا بپیگیری رشد یابد؛ امرز انقلاب بورژوا - دموکراتیک

فراتر میروید . در این زمینه اندیشه های لنین درباره دیالکتیک رشد انقلاب بورژوا - دموکراتیک و انتقال تدریجی آن به مرحله انقلاب سوسیالیستی و تنوع اشکال گذار این انقلاب اهمیت ویژه کسب میکند . لنین ضمن انتقاد شدید از تئوریسین های کاذبی که این تنوع را درک نمیکنند خاطر نشان ساخته است که اینان مارکسیسم را " بشیوه کوتیمینانه ولیبرال مآبانه تحریف میکنند و در نتیجه این امر جز تضاد میان انقلاب بورژوائی و انقلاب پرولتری چیزی یگری برای آنها وجود ندارد و تازه این تضاد راهم بینهایت خشک و جامد تلقی میکنند " (جلد ۳۳ ، ص ۳۹) .

لنین در آغاز قرن حاضر با توجه به شرایط آزمون روسیه اندیشه استقرار دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان را بمثابة یک مرحله بینابینی در رشد انقلاب و تأمین " حد اعلا ی کامیابی مبارزاتی پرولتاریا در راه سوسیالیسم " (جلد ۱۱ ، ص ۷۷) به پیش کشید و همچنین خاطر نشان ساخت که رشد انقلابی کشورها و ملل در بند امپریالیسم بعلمت چندگونگی شیوه های تولید در اقتصاد ملی و فویربازمانده های قرون وسطایی در زندگی اجتماعی - ناگزیر چنان تنوعی از اشکال ویژه و مراحل گذار بوجود خواهد آورد که " خرد بورژواهای اروپائی حتی تصورش را هم نمیتوانند بکنند " و بطور کلی مبارزه ملل در راه های ملی بحکم قوانین عینی به جنبش علیه نظام بورژوائی و علیه سرمایه داری بدل خواهد شد (جلد ۲۴ ، ص ۳۸) . صفت مشخصه ای که مارکسیسم - لنینیسم برای مرحله کنونی مبارزه آزاد بیخش قائل است آنستکه این مبارزه ضمن حفظ

خصالت ملی عمومی خویش بیشتر از پیش محتوی ضد امپریالیستی کسب میکند . کشورهای سوسیالیستی باتمام وسایلی که در اختیار دارند بیمللی کهرای رهائی خود مبارزه میکنند کمک میسازند و این بدان معناست که تاریخ شرائطی فراهم آورده است که در آن بگفته لنین : " نادرست است اگر تصور شود که بورژوازمحله رشد سرمایه داری برای خلسق های عقب مانده اجتنابناپذیر است " (جلد ۱ ص ۲۴۶) . این عامل بین المللی عمده ایست که برای کشورهاییکه از لحاظ اجتماعی - اقتصادی عقب مانده اند امکان واقعی فراهم میسازد تا مرحله رشد سرمایه داری را طی نشده بگذرانند و یا با اتخاذ راه رشد غیر سرمایه داری از طی این مرحله رهائی یابند .

مسئله انتخاب راه رشد در برابر کشورهای هم کسرمایه داری در مناسبات تولیدی و زندگی اجتماعی آنها ریشه های بسیار عمیق دوانده کاملاً مطرح است . مثلاً همین کنگره حزب کمونیست هند وستان که در اکتبر سال ۱۹۷۱ برگزار شد خاطر نشان ساخت که " از این پس مبارزه بوسراین مسئله اساسی که مردم هند از چه راهی باید پیش بروند : از راه سرمایه داری و یا از راه غیر سرمایه داری شدت خواهد یافت . امتناع از راه رشد سرمایه دارگوانجام اقدامات بنیادی ضد امپریالیستی و ضد فئودالی ضرورت بصوم پیدا کرده است " . کنگره همچنین خاطر نشان ساخت که اتحاد طبقه کارگر و دهقانان محور جنبش ملی - دموکراتیک را تشکیل میدهد و این اتحاد باید به نیروی اجتماعی - سیاسی قاطعی در مبارزه برای سوق کشور براه رشد غیر سرمایه داری بسدل گردد .

چنانکه تجربه سالهای چند دهه گذشته نشان داده است در بسیاری از کشورهاییکه سطح رشد سرمایه داری و قشر بندی طبقاتی آنها نازل است رهبری جنبش انقلابی غالباً بدست گروههای اجتماعی و سازمانهای سیاسی میانگرمنافع توده ها و دهقانان ، خرد بورژوازی شهری و روشنفکران ارتشی و کشوری میافتد . این گروهها که آنها را " لایه های میانه " می نامند طبیعت

متضاد دارند بدین معنی که هم کار می‌کنند و هم دارای مالکیت هستند . خود آنها وجه بسیار ناگرا نشا
 د چارنا استواری های ناشی از هیچانات آنی هستند و در مسائل سیاسی از یک قطب به قطب
 دیگری می‌آیند . ولی این گروهها آمادگی آنها دارند که بمراتب قاطع تر و جسورانه تر از بورژوازی
 ملی به راه تحقق خواسته های موکراتیک مردم گام نهند .

چگونگی وضع اجتماعی - سیاسی در کشورهای که رهبری آنها در دست موکراتها ی
 انقلابی است صحت خدشه ناپذیرترین حکم لنین را بیش از پیش ثابت می‌کند که شرط ضروری پیروزی
 انقلاب ودوام دستاورد های آن تحکیم اتحاد پرولتاریا و دهقانان است . احزاب ورهبران جنبش
 د موکراتیک انقلابی هر قدر بیشتر بمتود های مردم تکیه کنند و با سایر نیروهای مترقی و ویژه با
 کمونیست ها همکاری نزدیکتر داشته باشند گامیهای بیشتری نصیبشان خواهد شد . هر عکس
 امتناع از این همکاری آنها را ضعیف میکند و سیاست آنها را به شکست میکشاند . کمونیست ها در این
 شرایط اندیشه های لنین را درباره ضرورت پشتیبانی از موکراتها ی انقلابی در مبارزه برای
 پیشرفت اجتماعی رهنمون عمل خود قرار میدهند . لنین به کمونیست های کشورهاییکه دهقانان
 و خرده بورژوازی اکثریت قاطع اهالی آنها را تشکیل میدهند و مواضع مسلط ایدئولوژیک به
 ناسیونالیسم و ضد هب تعلق دارد توصیه میکرد که تئوری و پراتیک کمونیستی را با شرایط ویژه محل
 تطبیق دهند و بر مبنای آن برای اتحاد طبقه کارگر و دهقانان اشکال مناسبی پیدا کنند و بکار بندند .
 نمونه مشخص مساعی کمونیست ها در زمینه تحقق این رهنمود لنین قرارهای گنگره سوم حزب کمونیست
 لبنان است . این گنگره هم برای پشتیبانی از رژیم های مترقی کشورهای غربی و هم برای مبارزه علیه
 تمایلات راست در رهبری خرده بورژوازی جنبش موکراتیک انقلابی اهمیت فوق العاده قائل شده
 است . کمونیست ها ضمن پشتیبانی از موکراتها ی انقلابی و در عین حال غلبه بر نقاط ضعف
 آنها که از طبیعت اجتماعی بوسگانه آنان ناشی میشود زمینه را برای عود تمیان پرولتاریا و
 دهقانان که برای انقلاب اهمیت قاطع دارد فراهم میسازند .

راه رشد غیر سرمایه داری راهی است مستلزم مبارزه مستحرم بر ضد ارتجاع و محلی و هم بر
 ضد فشار و خالت امپریالیسم . قوانین انقلاب در این شرایط به میزان را منوسازی زندگی اجتماعی
 اجازه هیچگونه سکتاریسم نمیدهد . آن رهبران د موکرات انقلابی که شعار " سوسیالیسم بدون
 کمونیست ها " را اعلام میدارند خطای نا بخشودنی مرتکب میشوند . این شعار از جهت تئوریک
 نادرست است زیرا سوسیالیسم از خود ساخته ای را که تنها به تصمیمات سیاسی از بالا متکی است و هیچ
 تکیه گاهی در شعور و جنبش انقلابی توده ها ندارد جایگزین سوسیالیسم علمی میسازد و حال آنکه
 سوسیالیسم علمی ثمره قانونمندی های عینی رشد جامعه و مبارزه طبقاتی پرولتاریا است . از لحاظ
 سیاسی نیز این تئوری خطرناک است زیرا با ۱۹ نشعاب در میان نیروهای انقلابی منجر میگردد و موضوع
 آنها را در مقابل ارتجاع داخلی و خارجی تضعیف میکند . در کشورهای ازین دست کمونیست ها
 که بیانگر منافع طبقه کارگر رشد یابنده و توده های وسیع زحمتکش هستند و در فعالیت انقلابی خویش
 از تئوری علمی سوسیالیسم پیروی میکنند در عرصه سیاسی نیروی را تشکیل میدهند که بدون شرکت
 فعال آنها در زندگی اجتماعی راه رشد غیر سرمایه داری درونمای واقعا سوسیالیستی خود را از
 دست خواهد داد .

پیشاهنگ جنبش آزاد و بیختر ملی امروز کشورهایی هستند که سمت سوسیالیستی برگزیدها
 ند

کامیاب‌بها و تجارب آنها برای نیروهای انقلابی جهان دستاورد گرانبهائی است . اما شرایط مناطق گوناگون بحدی با یکدیگر متفاوت است که هیچ توجیهی نخواهد داشت اگر مثلاً بخواهیم نمونه انقلاب های آئینده ما را در آفریقا جستجو کنیم و یا بگوئیم که این یا آن کشور آفریقائی یا آسیائی باید حتماً از راه های انقلابی امریکای لاتین پیروی کنند . ولی این سخن بهیچوجه در حکم نفی قانونمندیهای عام رشد انقلاب که تئوری مارکسیستی - لنینیستی بمانشان داده است نخواهد بود . همانطور که رفیق کورولان دبیرکل حزب کمونیست شیلی بدستی خاطرنشان ساخته است : " خلق های تجربه خود میدانند که هر راهی را برای انقلاب انتخاب کنند ، از یکسو باید پاسخگوی کامل واقعیت مشخص باشد ، و از سوی دیگر زحمتکشان و توده های مردم باید در مبارزه با هم متحد گردند . وقتی راه بدستی انتخاب شد ، مبارزه و وحدت طبقه کارگر و تمام نیروهای مردم است که وشقه پیروزی خواهد بود " . میتوان با اطمینان گفت که در روزگار ما ونیزد آئینده قابل پیشبینی راه اصلی جنبش ملی آسیا ، آفریقا و امریکای لاتین از طریق تکمیل محتوی اجتماعی انقلاب های ملی و گذار آنها به مرحله انقلابی عالیتری که جامعه را بسوی سوسیالیسم میرد خواهد گذشت . و این امر گواهی معنی است بر صحت این حکم مارکسیستی - لنینیستی که جنبش آزادی بخش ملی یکی از مهمترین عوامل انقلابی دگرگونی اجتماعی جهان است .

پدیده های نوین در سرمایه داری انحصاری دولتی

لوتس مایر

اقتصاد دان جمهوری
دموکراتیک آلمان

بررسی چگونگی پیوند های در حال استحکام میان انحصارگران دولت ، افزایش نقش دولت در اقتصاد و عواقب اقتصادی واجتماعی این پروسه - نکات مرکزی تحلیل مارکسیستی - لنینیستی امپریالیسم معاصر را تشکیل می دهد . رویداد های سالهای ۶۰ در کشورهای رشد یافته ، تعمیق این تجزیه و تحلیل را ضرور می سازد . دولت امپریالیستی تحت تاثیر ناپایداری روز افزون اقتصاد جهانی سرمایه داری ، انقلاب علمی و فنی و مبارزه دوسیستم اجتماعی در فعالیت اقتصادی خود از اشکال نوین فراوان استفاده می کند .

در این مقاله تغییرات قابل ملاحظه ای که در شیوه های سیاست اقتصادی دولت و نظریه های رسمی درباره امور اقتصادی پدید آمده ، در نمونه جمهوری فدرال آلمان مورد بررسی قرار می گیرد . پایان " معجزه اقتصادی " ، بحران اضافه تولید سالهای ۶۷ - ۱۹۶۶ و بحران دولتی شدید درین - مرحله نوینی در برنامه ریزی انحصاری دولتی ، یعنی مرحله باصطلاح " برنامه ریزی جامع " را آغاز نهاد .

کوشش در تعیین مراحل فعالیت اقتصادی دولت امپریالیستی برای مدت نسبتاً طولانی ماهیت این برنامه ریزی را تشکیل می دهد . " برنامه ریزی جامع " بر نکات زیرین مبتنی است : " هدف های برنامه ای " (یعنی تعیین شاخص های عمومی رشد اقتصادی برای چهار سال آینده) ، برنامه ریزی مالی میان مدت و باصطلاح " اقدامات هماهنگ " نمایندگان دولت و اتحادیه کارفرمایان و سندیکا های کارگری که از طریق جلسات مشورتی تحقق می یابد . هدف این اقدامات عبارتست از تابع کردن تغییرات دستمزدها به شاخص های تعیین شده در برنامه و با بندیگر سخن ایجاد شرایط مساعد برای توزیع درآمد ملی بسوی انحصارات و جلوگیری از تصادم اجتماعی . این " سیاست اقتصادی نوین " که بر مکتب کینز نوین مبتنی بود و میبایست برای سیاست رفورم سوسیال - دموکراتیک سرمایه داری " تحول یافته " و " مد ریزه شده " پایه ای - سه وجود آورد ، تحت شعارهای تبلیغاتی " رشد پایدار " و " هماهنگی اجتماعی " مرحله اجرا گذارده شد .

بدیهی است این سیاست در برابر طبقه کارگر مبارز مسائل علمی وایدئولوژیک بسیار مطرح

ساخته و به مباحثات مارکسیستها درباره ماهیت، تحول و عواقب سرمایه داری انحصاری دولتی تحرک تازه ای بخشید. است و تجزیه و تحلیل دقیق و همه جانبه مظاهر جدید سرمایه داری انحصار دولتی و یاد رنژ گرفتن این تجزیه و تحلیل، مبارزه با ایدئولوژی و سیاست رفرمیستی بورژوازی ضرورت یافته است. نه فقط شیوه ها و وسائل، بلکه پیش از آن مسائل بنیادی ارزیابی تشکیلات سرمایه داری انحصاری دولتی و فعالیت اقتصاد دولتی سرمایه داری در مجموع خود باید مورد توجه ما قرار گیرد.

درباره مصلحت عینی فعالیت اقتصاد دولتی

چه بسا این تصور وجود می آید که گویا تجزیه و تحلیل سرمایه داری انحصاری دولتی بطور عمده عبارتست از ارزیابی نیت و هدف فحش دولتی رهبران سیاست اقتصاد دولتی و اقدامات مشخص آن و غیره. و این تصادفی نیست. زیرا مسلماً سرمایه داری انحصاری دولتی، در روابط متقابل زیرینا و روینا، عوامل عینی و ذهنی تکامل اجتماعی تحریک بیشتری پدید می آورد و زیرینا و روینا و عوامل عینی و ذهنی عناصر کیفی نوین وارد می سازد.

اکنون تمام پروسه ها، اقتصاد داخلی یک کشور و سیاست اقتصاد جهانی سرمایه داری کاملاً به فعالیت های گوناگون دولتی وابسته است. ناتوانی دولت جمهوری فدرال آلمان در آغاز سالهای ۶۰ برای یافتن وسائل جدید تأمین سود انحصارگران، به تشدید تضادها و پدید آمدن بحران در سالهای ۶۷ - ۱۹۶۶ میزبان زیاد کمک نمود. بیهوده نیست که در آن موقع در مطبوعات بورژوازی و محافل سندیکائی، درباره بحران "مصنوعی" مطالب فراوان گفته میشد.

تضادهائی که بطور ارگانیکی ذاتی سرمایه داری انحصاری دولتی هستند، اکثری ناشی از نارسائی ها و خطاهای رهبران سیاسی و یا خط مضمی دولت جلوه گر میشوند. تبلیغات بورژوازی از این انعکاس نادرست واقعیت در آمیختگی منافع سرمایه داران و دولت سوء استفاده میکنند و میکوشند از این امر، بخصوص در زمان انتقال به مراحل جدید سیاست نتایج معینی بدست آورند. مثلاً، شیلر، وزیر کنونی اقتصاد و دارائی جمهوری فدرال آلمان در دوران بحسبران سالهای ۶۷ - ۱۹۶۶ از تمام امکانات استفاده نمیکرد تا "بی تدبیری" و "ناتوانی" و "عدم فعالیت" دولت ارهارد را ریشه اصلی شروافکارونسرخه های جدید خود را "ضمن تأمین روزهای بهتر" جلوه دهد. رکود اقتصاد کیونی و تشدید تورم در جمهوری فدرال آلمان، تشنجات بحرانی گه با زار جهانی سرمایه داری و مناسبات ارزی آنها متزلزل ساخته، افزایش بیگاری، تقلیل میزان کار در هفته و غیره، هاله "سیاست اقتصادی نوین" را نیز که شیلر اعلام کرده بود، اکنون دیگر تیره و تار کرده است. جانب ذهنی استدلالات قبلی شیلر، اکنون علیه خود او متوجه شده است. اپوزیسیون محافظه کار در سیمای حزب دموکرات مسیحی و سوسیالیست مسیحی از تشدید قانونمند تضادها برای مبارزه علیه سوسیال - دموکراسی با خشونت یک رقیب بهره برداری سیاسی میکند.

با اینجهت مسائل اصولی مباحثه درباره ماهیت سرمایه داری انحصاری دولتی، بیش از جانب سیاسی مجادله میان این دو حزب، مورد توجه ماست.

مفهوم این مباحثه که تئوری و تبلیغات بورژوازی و نیز سوسیال - دموکراسی راست آنها آشکار میسازد چنین است: نواقص و نارسائیهای جامعه سرمایه داری نتیجه خطاها ی ذهنی و از دست دادن امکانات و غیره بوده و در عین حال " استفاده صحیح از وسائل صحیح " دارای چنان کار آئی است که میتواند رشد اقتصادی سرمایه داران را حتی طبق نقشه قبلی تنظیم نماید . در اینجا گفته های مارکس در باره عواقب " اختلاط ذهنی و عینی " و اینکه چگونه قوانین ذاتی سرمایه داری " در مغز ما ملین تولید و مبادله سرمایه داری " یعنی بورژوازی و تئوریسین های ویلگرا ن ، شکل تحریف شده بخود میگیرند ، بیاد میآورد (ک . مارکس ، ف . انگلس ، مجموعه آثار ، جلد ٢٥ ، بخش ١ صفحات ٥٢ ، ٢٤٧ ، ٢٤٣) .

در این مورد خاص نیز سخن بر سر این قبیل تصورات تحریف شده ای در میان است که بویژه در شرایط سرمایه داری انحصاری دولتی رواج وسیع یافته است . اکنون تشریح مقولات عینی و پروسه های عینی و عواقب و مکانیسم تاثیر متقابل این پروسه ها ، پیش از هر زمان در بگرو وظیفه درجه اول تجزیه و تحلیل و انتقاد مارکسیستی - لنینیستی را تشکیل میدهد . فقط با چنین برخوردی است که نقش و تاثیر عامل ذهنی و پیش از همه تاثیر متقابل نظریات سیاسی وایدنولویژیک را بر پروسه های عینی در شرایط سرمایه داری انحصاری دولتی میتوان بد رستی تعیین نمود . در مطبوعات مارکسیستی به اظهار نظر هائی بر مضمونیم که در آن انتقاد از برنامه ریزی انحصاری - دولتی فقط به مقایسه نیات ذهنی و هدف های اعلام شده در سیاست و تئوری اقتصاد بورژوازی با نتایج واقعی رشد اقتصادی محدود میشود . در این نوشته ها پس از نشان دادن عدم تطابق این دو ، چنین نتیجه گیری میشود که برنامه ریزی انحصاری - دولتی و تسد ابیر اقتصاد دولتی نمیتواند هیچگونه نتیجه موثری داشته باشد و فعالیت دولت بورژوازی را در عرصه اقتصاد بطور کلی فقط در " ادواریکه وضع اقتصادی مساعد " وجود دارد ، میتوان جدی گرفت . اینگونه ساده گردن مسئله ، بررسی و اقمیات سرمایه داری انحصاری دولتی و افشاکه تئوریهای عدا حان آنها در شور میسازد . به عقیده ما وسائل و امکانات اقتصادی دولتی بورژوازی را در پروسه تجدید تولید نباید با سیاست اقتصادی آن یکی دانست . از نظر مئد ولویژی ، بد و با باید به بررسی نقش دولت در اقتصاد یعنی در زیر بنای سرمایه داری ، صرف نظر از نقش آن در سیاست یعنی در عرصه روبنائی ، پرداخت . اگرچه این امر ، مسلما با برخی دشواریها همراه است و در نظر اول حتی تا حدی عجیب و غیر عادی بنظر میرسد ، ولی این شیوه تجزیه و تحلیل بدرك این امر كم میکند که دولت و وسائل و اقدامات آن اکنون عامل عینی قابل ملاحظه ای را در تمام مراحل پروسه تجدید تولید یعنی در تولید و مبادله و توزیع و مصرف تشکیل میدهد .

مثلا در جمهوری فدرال آلمان سهم کسرن های دولتی در مجموع سرمایه های گروه بزرگ ترین شرکتهای سهامی و بطور عمده در صنایع استخراجی و تولید انرژی ٢٦٫٧ درصد است . سرمایه گذاری دولتی طی سالهای ١٩٧٠ - ١٩٦٥ بیش از سه برابر افزایش یافته است . سهم دولت در سرمایه گذاری در پژوهش های علمی تقریبا ٦٪ است و هجتم مصرف دولتی به ١٠٠ میلیارد مارک آلمان غربی بالغ شده است . سیاست درآمد ها در توزیع اولیه درآمد ملی تاثیر بیخشد ، تجدید توزیع بیش از ٥٥ درصد تولید ملی خالص از طریق بودجه دولتی انجام میگیرد . (١)

(١) - Der Imperialismus der BRD, Dietz Verlag, Berlin, 1971, Kapitel 3.

بد بنیان فعالیت اقتصادی دولت شرط لازم پروسه تجدید تولید گردیده و دولت به‌عامل نسبتاً مستقل حیات اقتصادی سرمایه داری بدل شده است. از این لحاظ فعالیت اقتصادی دولت و وسایلی که دولت در اختیار دارد، یکی از مقولات عینی اقتصادی و یکی از اشکال مناسبات تولید سرمایه داری بوده، سطح کنونی تشدید تضاد اساسی سرمایه داری را نمی‌توانیم می‌میزد و سرمایه انحصاری خصوصی را تکمیل میکند. مکانیسم خود کارسود و بهیچا، انحصار خصوصی و فعالیت دولت با هم در میآمیزند و مکانیسم اقتصادی متضاد سرمایه داری معاصر را بوجود میآورند.

با آنکه تاثیر متقابل عوامل عینی و ذهنی در شرایط سرمایه داری انحصاری دولتی اهمیت ویژه کسب میکند، ولی با اینهمه تکیه بر خصلت عینی فعالیت اقتصادی دولت امری است ضروری. زیرا فعالیت اقتصادی دولت چیزی نیست که در کنار ویا ورا^۱ مکانیسم پروسه ها و تضاد های اقتصادی قرار گرفته باشد، بلکه بخشی لا ینفک این مکانیسم را تشکیل میدهد. فقط از این طریق میتوان امکانات معین و در همین حال محدودیت های فعالیت اقتصادی دولت را توضیح داد.

درباره هدف ها، امکانات و حدود

برنامه ریزی انحصاری - دولتی

در پائین نتایج برخی بررسی های مشخص جوانب مختلف رشد اقتصادی جمهوری فدرال آلمان در سالهای اخیر ذکر میشود، مقایسه شاخص های پیش بینی شده در "هدف های برنامه ای" دولت با رشد واقعی اقتصاد، شکاف عمیق میان برنامه و واقعیت را به نحوی بارز نشان میدهد.

"هدف های برنامه ای" دولت جمهوری فدرال آلمان

رشد واقعی اقتصاد (افزایش به درصد) (1)

سال	تولید ناخالص ملی		افزایش عمومی قیمت ها
	به قیمت های جاری	به قیمت های ثابت	
۱۹۶۷	۴۰	۲۰	۲۰ - برنامه
	۰۸	۰۳ -	۱۱ - واقعیت
۱۹۶۸	۶۲	۴۰	۲۱ - برنامه
	۹۰	۷۲	۱۷ - واقعیت
۱۹۶۹	۷۰	۴۰	۲۰ - برنامه
	۱۱۹	۸۱	۳۰ - واقعیت
۱۹۷۰	۱۰۰ - ۹۰	۵۰ - ۴۰	۵۰ - ۵۰ - برنامه
	۱۲۶	۴۹	۷۳ - واقعیت
۱۹۷۱	۸۰ - ۷۰	۴۰ - ۳۰	۵۰ - ۴۰ - برنامه

(1) Hans-Joachim Höhme, Heiga Will. Der BRD-Staatshaushalt als Instrument der staatsmonopolistischen Konjunkturpolitik, in DWI-Berichte, Berlin, 9/1971, S.23.

نتایج استفاده از "ابزارتنظیم" که تبلیغات پرداخته درباره آن انجام گرفت، کاملاً غیرمنتظره بود، بخصوص اگر تبلیغات رسمی را که درباره توانایی این "ابزار" برای تأمین "رشد در مقیاس پیش بینی شده"، "افزایش مداوم تقاضا متناسب با افزایش امکانات تولیدی"، "هدایت رشد اقتصادی" درجهت رشد متوسط"، "تضمین ثبات قیمت ها" (صحبت از هرز مطمئن نوسان قیمت ها در حدود ۳ - ۱ درصد در میان بود)، اشتغال کامل و غیره انجام گرفته بود در نظر گیریم. شیلر و تئورسین های سیاست اقتصادی او از نگاه کردن عناوین تازه و خوش طنین دریغ نکرده بودند. ولی وضع واقعی را جدول فوق نشان میدهد. پس از سال بحرانی ۱۹۶۷ یعنی سالی که در آن تولید محصول ناخالص ملی دچار رکود گردید، بجای "رشد در مقیاس پیش بینی شده"، گذار سریع به مرحله "داغ" انجام گرفت که آن نیز اکنون دوباره به رکود منتهی گردید. برعکس، در سال ۱۹۷۰ تورم در جمهوری فدرال آلمان به سطحی رسید که از زمان رونق شدن ناشی از جنگ کره تاکنون بی سابقه بوده است (۱) .

سؤال میشود، با وجود این همه اشتباه در محاسبه، چرا نمایندگان دولت امریالیستی اتحادیه های کارفرمایان و کنسرن ها و نیز دانشمندان و غیره برای ایجاد و تکمیل ابزار برنامه ریزی انحصاری - دولتی و استفاده از آنها چنین مسأله فراوان بکار میبرند؟ اگر ما این رابطه بکار محتمل و بی هدف مجسم کنیم، در این صورت نتیجه گیریهای ما بدون شک، سطحی و کاملاً ساده شده خواهد بود.

فقط در صورتی که هدف عمده شیوه تولید سرمایه داری یعنی تحصیل سود و افزایش آن مورد توجه قرار گیرد، میتوان به ماهیت مسئله پی برد. به مسئله "مفهوم و هدف برنامه ریزی انحصاری - دولتی نیز از این طریق میتوان پاسخ داد.

در پائین نتایج بررسی های وسیع "انستیتوی پژوهش سیاست و اقتصاد جهانی" (جمهوری دموکراتیک آلمان) را میآوریم.

آهنگ رشد تولید صنعتی و آهنگ افزایش سود شرکت های سهامی

صنعتی جمهوری فدرال آلمان در سالهای

۱۹۶۶ - ۱۹۶۹

(به درصد نسبت به سال قبل)

سال	تولید صنعتی		سود شرکت های سهامی صنعتی	
	سود ناویژه	سود ویژه	سود ویژه	سود ویژه
۱۹۶۶	+ ۴۳	+ ۵۴	+ ۴۰	+ ۴۰
۱۹۶۷	+ ۳۴	+ ۷۶	+ ۸۴	+ ۸۴
۱۹۶۸	+ ۸۶	+ ۱۲۵	+ ۱۴۷	+ ۱۴۷
۱۹۶۹	+ ۵۳	+ ۵۲	+ ۶۹	+ ۶۹

(۱) - همانجا .

سود شرکت های سهامی صنعتی		تولید صنعتی	سال
سود ویژه	سود ناویژه		
+ ۱۰۹	+ ۶۸	+ ۱۸	۱۹۶۶
+ ۵۹	- ۵۱	- ۲۴	۱۹۶۷
+ ۱۱۲	+ ۶۷	+ ۱۱۶	۱۹۶۸
+ ۶۵	+ ۴۱	+ ۱۲۵	۱۹۶۹

طی سالهای ۱۹۶۹ - ۱۹۶۱ تولید صنعتی باندازه ۵۳٫۷ درصد ، سود ناویژه ۶۰٫۳ درصد و سود ویژه ۸۲٫۴ درصد افزایش یافت .
 آهنگ افزایش سود ویژه در دوره رشد اقتصادی اخیر
 (برحسب گروههای مختلف)

سال	تمام شرکتهای سهامی صنعتی *	صد شرکت سهامی بزرگ	شرکتهای سهامی دارای بیش از ۵۰۰ میلیون مارك سرمایه *
۱۹۶۷	+ ۵۹	+ ۱۹۱	+ ۱۹۶
۱۹۶۸	+ ۱۱۲	+ ۲۰۸	+ ۳۲۶
۱۹۶۹	+ ۶۵	+ ۶۱	- ۲۱

* شامل ۱۰۰۰ شرکت مشمول آمارگیری
 * شامل ۱۵ شرکت

از ارقام فوق میتوان به سه نتیجه زیرین رسید :
 اول ، با آنکه آهنگ افزایش سود نیز ، ستخوش نوسانات شدید است ، ولی منحنی تغییرات آن ، حسب القاعده ، بالا تر از منحنی تولیدات صنعتی است و گرایش افزایش آن مجموعه اثبات بیشتر دارد .

ثانیا ، نمیتوان متوجه تفاوت میان آهنگ افزایش سود ناویژه و سود ویژه نشد . این امر بهیچان زیاد نتیجه تجدید توزیع درآمد ملی است که کمک دولت آنجا میگیرد .
 ثالثا ، سود شرکتهای بزرگتر آشکارا بیش از سود شرکت های کوچکتر است . وظیفه عمده دولت عبارتست از ایجا در شرایطی که در آن انحصارات بتوانند حد اکثر سود را بدست آورند .
 بررسی تغییرات نرخ سود (ملاک عمده چگونگی استفاده از سرمایه نیز بررسی مسئله گرایش روی کاهش نرخ سود ، انگیزه های نیرومند فعالیت اقتصادی دولت را آشکارتر نشان میدهد .

تغییرات ساختمان ارگانیک سرمایه و نرخ سود در شرکت های سهامی
صنعتی جمهوری فدرال آلمان (۱)

سال	ساختمان ارگانیک سرمایه	نرخ سود	
		سود ناویژه	سود ویژه
۱۹۶۱	۱۴۶	۳۷۲	۱۹۸
۱۹۶۵	۱۶۸	۳۳۹	۱۸۴
۱۹۶۸	۱۷۸	۳۴۶	۲۱۱
۱۹۶۹	۱۶۳	۳۸۹	۲۴۲

نوسانات موقت ناشی از رشد بحرانی ، درگرایش نرخ سود ناویژه در جهت کاهش تاثیر داشت . البته ، این کاهش نسبتاً کم بود و بیشتر خصلت رکود داشت و لذا میتوان نتیجه گرفت که عوامل وجود داشته که در جهت عکس عمل میفود . نرخ سود ویژه بنحوی بارز افزایش مییابد . تجدید توزیع درآمد ها در شرایط سرمایه داری انحصاری دولتی عامل مهمی است که ازاین آیین آمدن نرخ سود جلوگیری میکند .

بدینسان تضاد عمیق درونی شیوه تولید سرمایه داری که بوسیله مارکس کشف شده نمودار میگردد . شیوه تولید سرمایه داری با حواشی تکامل خود ، تضاد پیدا میکند و برای خود محدودیت های تاریخی پیدا میآورد . این تضاد یکی از انگیزه های عمده درونی است که موجبات بالا رفتن نقش اقتصاد دولت بورژوازی را فراهم میآورد . شرکت دولت در تولید و توزیع سود حاکی بر آنست که سرمایه خصوصی دیگر قادر نیست برای رشد آتی خود ، بدون کمک خارجی ، شرایط بوجود آورد .

بوژه همین " کارآئی " (و نه " بی ثمر بودن کامل ") فعالیت دولت امپریالیستی است که آنرا به منشاء تضاد ها و تصادمات ، تشدید بی ثباتی اقتصادی و اجتماعی سیستم سرمایه داری بدل میکند . این " کارآئی " خصلت طبقاتی دارد : اقتصاد و سیاست اقتصادی بطور عینی در جهت تأمین سود پایدار برای سرمایه کلان سوق داده میشود و این امر موجبات ناپایداری مجموعه زندگی اقتصادی و اجتماعی را فراهم میآورد و اکثریت افراد جامعه را بیش از پیش تحت فشار قرار میدهد لنین می نویسد : " . . . سرمایه داران برای کسب سود بیش از دیگران " طبق برنامه عمل میکنند " (لنین ، مجموعه کامل آثار ، جلد ۳۱ ، ص ۴۴۴) . ولی این " برنامه " (که درجا رجوع تسلط مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و برای حفظ آن انجام میگردد) قادر نیست به هر چه و هر چه سرمایه داری پایان دهد و با " . . . تشدید استثمارتو ه های زحمتکش ، تشدید ستم و افزایش دشواری مقابله با استثمارگران ، تشدید ارتجاع و استبداد نظامی " همراه است . (همانجا ، ص ۴۵ ، ۴۶)

(۱) - Hans Tammer, Bruno Warnke. Kapitalvorschüsse und Profitraten der Aktiengesellschaften der BRD-Industrie, in DWI-Berichte 12/71, S. 15 und 18.

نقاط گرهی تضادهای سرمایه داری انحصاری دولتی و مبارزه طبقاتی

در اواخر سالهای ۶۰ و اوایل سالهای ۷۰ پدیده‌های بحرانی گسترش یافتند. این امر بدون تردید، نموداری است از وضع عمومی اقتصاد با کیفیت نوین آن. شناخت این وضع نوین اقتصاد داری برای مبارزه طبقاتی حائز اهمیت است، زیرا این وضع نتیجه مستقیم درآمیختگی انحصار دولت و معلول کاربست اشکال نوین برنامه ریزی انحصاری دولتی است که تحت عنوان " ایجاد رفم " در سیستم سرمایه داری انجام میگیرد.

با احتمال، مرحله ای فرامیرسد که در آن " سرمایه داری نوین " (" سرمایه داری نوین " را باید بمعنای انواع نوآوریهای درک کرد که محافل حاکمه برای ایجاد " تحول " در سرمایه داری بمنظور تثبیت سلطه سرمایه انحصاری و جلوگیری از انقلابی شدن قشرهای وسیع طبقه کارگران استفاده میکنند). عملاً و مستقیماً با تضادات اقتصادی و اجتماعی حاد یکدیگر رخن آن منقض میگرد، روبرو میشوند.

اینک به تجزیه و تحلیل مختصر برخی نقاط گرهی تضادهای اجتماعی و اقتصادی سرمایه داری انحصاری دولتی معاصر میپردازیم.

گروه اول تضادها به جریان پیرویه اقتصادی در مجموع خود و کارآئی شیوه های سیاسی و اقتصادی " نوین " مربوط است.

در واقع امید اینکه پیرویه رشد ادواری تولید را بمیزان قابل ملاحظه ای بتوان محدود نمود و اینکه دیگر سطح تولید تا " زیر صفر " سقوط نخواهد کرد، بر باد رفته است. ناهماهنگی عمومی در اقتصاد دامنه وسیعتر بخود میگیرد و این ناهماهنگی هم در کشورهای جداگانه سرمایه داری و هم در روابط بازرگانی و ارزی بین المللی بیش از پیش باید پدیده های بحرانی درمیآیزد. این تصور که گویا فشار داخلی با اصطلاح " مربع جادو " (۱) را میتوان در چارچوبی حفظ و کنترل نمود که شاید عمومی را در معرض خطر قرار ندهد، تصویری که تا سطح تئوری ارتقاء داد همیشه، واهی سازگار درمیآید.

ارقام مربوط به " مربع جادو " در جمهوری فدرال آلمان در مرحله

کوتنی رشد ادواری (درصد رشد نسبت به سال قبل) (۲)

سال	تولید صنعتی	بیکاری (تفسیر موسوم آن در جمعیت فعال)	قیمت ها (هزینه زندگی)	موازنه پرداخت ها
۱۹۶۷	- ۲٫۴	+ ۱٫۴	+ ۱٫۴	- ۰٫۱
۱۹۶۸	+ ۱۱٫۶	- ۰٫۶	+ ۱٫۵	+ ۷٫۰
۱۹۶۹	+ ۱۲٫۵	- ۰٫۶	+ ۲٫۷	- ۱۰٫۴
۱۹۷۰	+ ۷٫۰	- ۰٫۲	+ ۳٫۸	+ ۲۱٫۹
۱۹۷۱	+ ۲٫۱*	+ ۰٫۳**	+ ۵٫۶***	-

* ارز آونیه تا سپتامبر . ** نوامبر سال ۱۹۷۱ . *** سپتامبر سال ۱۹۷۱ در مقایسه با سپتامبر سال ۱۹۷۰

(۱) - اقتصاد دانان بورژوازی تناسب میان چهار شاخص اقتصادی بجم تولید، سطح اشتغال، تغییر قیمت ها و وضع موازنه پرداختها را " مربع جادو " مینامند. هیئت تحریریه " Wirtschaft und Statistik (۱bd), Berichte der deutschen Bundesbank (۱bd) 9/71, DWI-Berichte (2)

د جمهوری فدرال آلمان نیز مانند سایر کشورهای امپریالیستی و بیش از همه انگلستان و ایالات متحده آمریکا، گرایش در جهت " رکود توام با تورم " (Stagflation) یعنی رکود تولید و یا حتی کاهش آن همراه با پروسه های تورمی، مشاهده می شود. فعالیت های اقتصادی خارجی که مدت های طولانی تکیه گاه مهم رشد " پایدار " بود، بیش از پیش به عامل بی ثباتی بدل می شود. با اینجهت شگفتناور نیست که کارشناسان اقتصادی در اروپای غربی و آسیای شرقی و پیش بینی های کنونی خود مانند گذشته اعتماد بنفس از خود نشان نمی دهند.

بولتن " انترنشنل ریفر" که از طرف " انستیتوی آلمانی صنایع " در کلن نشر می یابد با نوبدی اعلام می دارد: " بطوریکه رشد کنونی اقتصاد نشان می دهد علیرغم ... با اصلاح سیاست اقتصادی نوین که هدفش تثبیت رشد اقتصادی است، خصلت ادواری رشد بجای خود باقی است بدیهی است که در آینده نیز با وجود استفاده از وسائل گوناگون تنظیم اقتصادی، باید واقعیت رشد ادواری اقتصاد بمثابة یک پدیده طبیعی پذیرفته شود " (۱) .

تشدید بیشتر تضاد ها در این عرصه، ارائه سیاست گمراه کننده را در برابر سیاست اقتصادی کنونی، افشاء سود جوئی بمثابة ریشه اصلی شر، ملی کردن رشته های کلیدی صنایع و نوسازی دموکراتیک کشور را اجاب میکند، تا بتوان رشد مبتنی بر برنامه اقتصاد و کنترل دموکراتیک آنرا تأمین نمود. اینها مطالباتی هستند که در اصول برنامه ای کمونیست ها قید شده است.

گروه دوم تضاد ها از نقش بودجه دولت ناشی می شود. برنامه مالی میان مدت که هزار عمده " برنامه ریزی جامع " است، بزودی با موانع طبقاتی سرمایه داری انحصاری دولتی مواجه شد.

برای انحصارات که میکوشند از نتایج انقلاب علمی وقتی بهره گیرند، افزایش سرمایه گذاران در یک سلسله از رشته های انفراساخت و کتوری یعنی علوم و سیستم آموزش و حمل و نقل و غیره ضرورت دارد. ولی افزایش شدید هزینه های نظامی مانع آنست. برای تأمین رشد درآمدات اقتصاد، باید سرمایه گذاری دولتی افزایش یابد و ولی اوضاع اقتصادی و تورم باعث محدود شدن دامنه سرمایه گذاری های دولتی میگردد.

بجتهائی که هر ساله در باره ترکیب درآمد ها و هزینه ها خبر ده دولتی در میگیرد، تضاد منافع گروه های مختلف بورژوازی را بنحوی بارز منعکس میسازد. سرمایه داران به پیروی از قوانین سود و رقابت میکوشند هر چه کمتر بدولت بپردازند و هر چه بیشتر از آن بچنگ آورند. در نتیجه، فشار مالیاتها که به زحمتکشان تحمیل میشود، شدت می یابد و وامهای دولتی یکی از منابع عمده تأمین هزینه ها میسرگردد (۲) . این امر وضع زحمتکشان را وخیمتر میکند و به عمق تورم که بیماری مزمن اقتصاد سرمایه داری شده، میافزاید.

(۱) - Unternehmerbrief des deutschen Industrieinstituts, Köln, Nr 32 vom 6.8.1970 .

(۲) - چنانکه در برنامه مالی میان مدت که بوسیله دولت ائتلافی دموکراتسمیخی - و حزب سوسیال - دموکرات آلمان برای سالهای ۷۲ - ۱۹۶۹ تنظیم شد بود، افزایش وامهای دولتی بمیزان ۱۵۲ میلیارد مارک پیش بینی میشد، ولی در برنامه مالی سالهای ۷۴ - ۱۹۷۱ این رقم به ۲۵۴ میلیارد مارک افزایش یافت.

" شکاف میان ثروت‌خصوصی و فقر جامعه " که منتقدین اجتماعی بورژوازی اغلب آن را استناد می‌برزند، اصلی است که تضاد آشتی ناپذیر میان نقش روزافزون بودجه دولتی و تسایع شدن آنرا به منافع سرمایه داری انحصاری منعکس می‌سازد. با اینجهت طبیعی است کسسه مسئله هدف سیاست‌مالی دولت‌وچگونگی منابع تامین مالی فعالیت‌های اجتماعی دولت و نیز مسئله تقسیم فشار بار مالیاتی و غیره در مبارزه طبقاتی در عرصه اقتصاد به مسئله مرکزی بسندل میشود. تامین هزینه‌های مربوط به فعالیت اجتماعی دولت کمترتقریباً تمام آن بحساب مالیات‌ها انجام میگیرد، دیگر پاسخگوی سطح کنونی اجتماعی شدن تمام‌عرضه‌های زندگی نیست. فعالیت اقتصادی دولت به‌توسعه منابع مالی قدیمی و ایجاد منابع جدید نیازمند است و این فقط از راه‌ملی کردن موسسات متعلق به انحصارگران امکان پذیر است. وظائف اقتصادی دولت که در نقش بودجه دولتی انعکاس کامل مییابد، میان مناسبات توزیعی و مناسبات مالکیت رابطه مستقیم برقرار میکند و در آخرین تحلیل مسئله عمدتاً مبارزه طبقاتی، یعنی مسئله مالکیت و وسائل تولید را بنحوی خاص مطرح می‌سازد.

سومین نقطه گرهی تضاد هابهارتست از تناسب میان دستمزدها و سود. سخن بر سر محور اساسی تضاد‌های طبقاتی یعنی تضاد میان کار و سرمایه است.

" اقدام هماهنگ " بمثابه یکی از ابزار " برنامه ریزی جامع " نوع‌مینی از سیاست در آمد هاست که در بسیاری از کشورهای رشد یافته سرمایه داری از طرف سرمایه داری انحصاری دولتی اجرا می‌گردد. اصل " هماهنگی اجتماعی " که بگفته شیلر از ویژگیهای " اقدام هماهنگ " است، بی‌پایگی خود را بزودی نشان داد. طی سالهای ۱۹۶۶ - ۱۹۶۷ سود ویژه ۱۰۰٪ موسسه از بزرگترین شرکت‌های سهامی آلمان غربی تقریباً باندازه ۵۳٪ درصد افزایش یافت، ولی میزان دستمزدها (پس از تمام‌کسور) فقط ۱۲٫۴٪ درصد در همین حال افزایش سرانه دستمزدها فقط ۹٪ درصد بود (۱).

در باره اینکه درآمد ملی تحت‌تاثیر ابزارهای جدید، تا چه حد نا هماهنگ تقسیم میشود میتوان بکلمه محاسباتی‌ترین قضاوت نمود. هرگاه دستمزدها خالص کارگران و کارمندان جمهوری فدرال آلمان متناسب با سود سرمایه داران افزایش مییافت، سهم آنان در درآمد ملی سال ۱۹۶۹ بعلمت افزایش عده شاغلین، بجای ۱۵٪ در ۴ درصد به ۹٫۴٪ درصد بالغ میشد. زحمتکشان طی سالهای ۱۹۷۰ - ۱۹۶۸ بعلمت عقب ماندن افزایش دستمزدها تقریباً ۲ میلیارد مارک کمتر مزد گرفتند. و اگر سال ۱۹۶۰ را پایه محاسبه قرارداد هیم، میزان کسر پرداخت دستمزدها احتسای به ۲۶٫۵ میلیارد مارک بالغ میگردد. بطوریکه دیده‌میشود در حدود ۷۵٪ درصد مزد پرداخت نشده، مربوط به ۲٫۵ سال اخیر است (۲).

" هماهنگی اجتماعی " که تبلیغات بورژوازی آنرا " توزیع عادلانه " مینامد، پس‌رای سرمایه داری " تضاد فی‌نفسه " ای را تشکیل میدهد. اگرچه سرمایه انحصاری در تبلیغات

- (1) - H. Zschocke, Die Profite der Westdeutschen Konzerne im Jahre 1969, in DWI-Berichte 1/11, S 30 ff.
- (2) - Kurt Lungwitz, Profitsteigerung und Lohnrückstand seit 1967, in DWI - Berichte 1/11, S.9.

خود ازشمار " هماهنگی " استفاده میکند ، ولی این شمار را هیچوقت بمثابه يك اصل جدی سیاست اقتصادی تلقی نکرده است . روزنامه " هندلسبلات - ایندوستری کوپیر " نشریه مسافل انحصاری آلمان غربی خاطر نشان میسازد که : " سیاست درآمد ها که . . . میکوشد میان دعاوی کارفرمایان برای بدست آوردن سهم معینی از تولید ملی هماهنگی ایجاد کند و آنرا در میزان معقول محدود سازد ، از نظر اقتصادی مبتنی بر بازار کاری است عیث . . . این سیاست فقط در صورتی میتواند معنا و مفهوم داشته باشد که سیاست اتحادیه ها را نیز در عرصه دستمزدر در نظر گیرد " (۱) .

سرمایه داری انحصاری نمیتواند میزان سود را تابع سایر شاخص های اقتصاد ملی سازد و بطریق اولی نمیتواند با محدود کردن آن د او طلبانه موافقت نماید . این امر با ماهیت و سرشت سرمایه داری انحصاری مغایرت دارد . فقط مبارزه طبقاتی است که میتواند دامن آفرینند ی سرمایه داری انحصار را محدود سازد . مثلا کارگران و کارمندان صنایع فلزکاری جمهوری فدرال آلمان در جریان جنبش اعتصابی سال ۱۹۶۹ نشان دادند که چگونه میتوان برآزندی کارفرمایان لگام زد و " شاخص " هائی را که در جا رجوب " اقدامات هماهنگ " بمنظور عقیم گذاردن درخواست افزایش دستمزد تعیین شده ، بد و رانداخت .

در ترزه های گذشته د وسله ورف حزب کمونیست آلمان گفته میشود : " دولت اکنون بیکسک " اقدامات هماهنگ " ورهنمود های خود درباره دستمزدر کارمبارزه ایکه پیرامون دستمزدر انجام میگردد ، مستقیما دخالت میکند و از سرمایه های کلان به پشتیبانی میردازد . بدینسان طبقه کارگرد رجریان مبارزه در راه مابین مطالبات خود ، نه فقط با مقاومت کارفرمایان و اتحاد های آنان ویا بند و بست های سرمایه داری برای ایجاد افکار عمومی ویا حکمیت سیاسی ووسائل دولتی اعمال فشار مواجه میشود ، بلکه با تمام سیاست اقتصادی دولت برخورد و تصادم پیدا میکند . در نتیجه این امر مبارزه اقتصاد ی کارگران و کارمندان بیش از پیش اهمیت سیاسی کسب میکند " (۲) . سرمایه داری دولت را بیاری میطلبند ، تنظیم کار توزیع را بآن میسپارد ، ولی باین کار که دولت میزان سود را نیز تنظیم کند ، رضایمید هد . سرمایه داری میکوشد در مبارزه طبقاتی ایکه پیوسته بخاطر تقسیم درآمد ملی انجام میگردد ، بیکمک دولت برتری خود را حفظ کند . ولی از آنجا که این امر به منافع مادی قشر های وسیع مردم لطمه میزند ، سرمایه داری ناگزیر است بمنظور حفظ سیستم سود در مجموع خود ، حل مسئله " غیر عادلانه بودن تقسیم مالکیت " را بنحوی از انحاء وظیفه دولت اعلام کند .

بدینسان میان انگیزه های عمده اقتصادی ، مبارزه طبقاتی ویا به اجتماعی مناسبات توزیع پیوند مستقیم پیدا میآید . مبارزه طبقاتی مناسبات تولیدی ، مسئله مالکیت بروسائل تولید و تقابل اساسی سرمایه داری را بنحوی تازه مطرح میسازد . دولت بورژوازی که بیش از پیش انجمنانجام وظایف اقتصادی میبرد از بمثابه سرمایه دار کل وارد عرصه میگردد ، بدو ن آنکه خود بخواهد ، مبارزات

(۱) - Handelsblatt - Industriekurier, Düsseldorf, vom 29.9.70.

(۲) - Thesen des Düsseldorf Parteitag der deutschen Kommunistische Partei: " DKP Kontra Grosskapital. Für Frieden, demokratischen Fortschritt und Sozialismus".

اقتصادی طبقه‌کارگر را که در گذشته در جبهه‌متخلف انجام می‌گرفت ، بصورت مبارزه واحدی در می‌آورد و این مبارزه را علیه مرکز قدرت سرمایه داری سوق می‌دهد . در رتبه‌های کنگره دروسلد رف حزب کمونیست آلمان گفته می‌شود : " بنبردهای اقتصادی طبقه‌کارگر در شرایط کنونی نیز . . . عامل صهی است که کارگران و کارمندان را بعبارزه در راه‌تأمین منافع آتیشان برمی‌انگیزاند ، برای این بودن به‌متضاد های سیستم سرمایه داری بآنان یاری می‌رساند ، سطح آگاهی طبقاتی آنان را برسر پایه تجربه‌خویش بالا می‌برد و آنان را به مبارزه در راه تغییر تناسب نیروهای سیاسی سوق می‌دهد ."



بدینسان سیاست اقتصاد کشورهای امپریالیستی حتی به کمک " جدیدترین " مسائل و شیوه‌ها قادر نیست تضاد های سرمایه داری را براندازد . برعکس ، اقدامات اقتصادی دولت که برای پروسه تجدید تولید سرمایه داری عامل ناگزیری است به‌متضاد این تضاد ها کمک می‌کند و در شرایط مبارزه طبقاتی تاثیر عظیم باقی می‌گذارد .

در آغاز مقاله از اهمیت عامل عینی در تجزیه و تحلیل برنامه ریزی انحصاری- دولتی سخن رفت ، اینک در پایان مقاله می‌خواهیم اهمیت روز افزون عامل ذاتی را نیز خاطر نشان سازیم . سیاست اقتصادی دولت امپریالیستی هرگز نسخه بر داری ساده از شرایط عینی پروسه تجدید تولید نیست و بطریق اولی ، برخلاف آنچه که اکثر مطبوعات بورژوازی مجسم می‌کنند ، مجموعه تدابیری نیست که " نیازمند بهای عمومی " آنرا ایجا ب کرده باشد .

واکنش دولت در قبال پروسه‌های عینی و تضاد های تجدید تولید ، همیشه واکنش‌نیروهای اجتماعی معین و در مورد خاص ، واکنش‌لیگاری مالی است . چگونگی تمام فعالیت دولت امپریالیستی بر حسب وظائف طبقاتی آن بمثابة ابزارها کیمت سیاسی لیگاری مالی ، تعیین می‌شود . مثلاً سیاست اقتصادی دولت در زمینه مالیاتها ، کمک‌ها ، هزینه‌های بودجه ، موسسات دولتی وغیره - عرضه‌خاصی است که در آن منافع طبقاتی سرمایه انحصاری با منافع طبقه کارگر و سایر حتمتکشان تضاد م پیدا می‌کند . بعلاوه سیاست اقتصادی دولت تحت تاثیر منافع بهیم درآمخته گروههای رقیب سرمایه انحصاری و بورژوازی بطور کلی ، قرار دارد . بنابراین اشکال و جهات مشخص فعالیت اقتصادی دولت ، پیش از همه يك مسئله سیاسی بوده ، و صحنه مبارزات طبقاتی را تشکیل می‌دهد . اشکال و جهات فعالیت اقتصادی دولت با سازش‌ها و راجل‌های متضاد همراه است . علت تغییرات عده در اشکال فعالیت اقتصادی دولت و اتخاذ تصمیمات اقتصادی متضاد در همین است . زمانیکه ما سیاست اقتصادی دولت را در شرایط سرمایه داری انحصاری دولتی بمثابة عرصه مبارزه طبقاتی توصیف می‌کنیم ، در عین حال این امر را در نظر داریم که دامنه امکانات و نیز دامنه تدابیر مشخصی که دولت می‌تواند تحت تاثیر این مبارزه اتخاذ نماید ، بسیار وسیع است . مثلاً امکان این امر هرگز محذوف نیست که حواجج مالی دولت ، پیش از آنچه تا کنون انجام گرفته ، بحساب اخذ مالیات از سود های کلان کنسرن‌ها و یا ملی کردن حتی موسسات سود آور و ورشته‌های کلیدی صنایع تا مین گردد . همچنین تضمینی وجود ندارد که نرخ بندی تصاعدی مالیات تدریجاً آمد ، کم‌ها را مورد انتقاد اتحادیه‌ها قرار گرفته و بختر قابل ملاحظه ای از

افزاده دستمزدی را که کارگران بدست آورده اند بطور "خودکار" بازمیستاند، دستخوش تغییرنگردد. حجم هزینه‌های دولتی که صرف تسلیحات میشود و سهم این هزینه‌ها در بودجه، طرق استفاده از مساعده‌ها و کمکهای مالی و سرمایه‌گذاری، تدابیر در عرصه سیاست اجتماعی و قیمت‌گذاری و غیره نیز تماما در میدان مبارزه طبقاتی قرار دارند و از تغییرات مصون نیستند. در کنگره دوسمند ورف حزب کمونیست آلمان باین مسائل توجه فراوان شده است.

بدیهی است، در تجزیه و تحلیل علمی سرمایه داران انحصاری دولتی مبالغه در نقش عامل ذهنی جایز نیست. ولی همچنین نباید بآن کم بهاداده شود، زیرا در غیر اینصورت ما به پیشداوریها میدان خواهیم داد و درک امکانات گسترش مبارزه طبقه کارگر را دشوار خواهیم ساخت.

عام و خاص در پروسه آزاد بیخشی

خورخه تکیسیر

طلل امریکای لاتین دارای وجه مشترک بسیاری هستند که اشتراک سرزمین و اشتراک زبان از آن جمله است. در آغاز قرن بیستم این طلل از یوغ تسلط استعمار اسپانیا و پرتغال رها شدند ولی جای این استیلگران را نخست سرمایه انگلیسی و سپس امریکای شمالی گرفت. علت عقب ماندگی و وابستگی اکثریت کشورهای ما و نیز نفرت اهالی امریکای لاتین از مستمگران خارجی و از دشمن عمد مخصوصاً امریکا نیز همین است.

پیدایش طبقه کارگر در صحنه تاریخ و مبارزه جاننازانه اش علیه امپریالیسم و الیگارشی بورژوا — ملاک به جنبش آزاد بیخشی خصلت انقلابی پیگیر بخشید، این جنبش را متشکل ساخت و اندیشه وحدت و همبستگی را در شعور اجتماعی مردم قاره رسوخ داد.

مهمترین مختصات مشترک جنبش آزاد بیخشی امریکای لاتین در مرحله کنونی عبارتست از تشدید مبارزه ضد امپریالیستی و نقش برجسته طبقه کارگر و احزاب کمونیست در این مبارزه و شرکت قشرهای اجتماعی جدید در آن و تمایل تمام نیروهای انقلابی مترقی و دموکراتیک به اتحاد.

ولی در جریان تکوین ملتهای امریکای لاتین و رشد اجتماعی — اقتصادی و سیاسی آنان مختصات ویژه ای پدید آمد که مثلاً کوبا را از مکزیک، شیلی را از پرو و آرژانتین را از باراگوئه متمایز ساخت. باینجهت مبارزه انقلابی در کشورهای مختلف ویژگی های ملی کسب کرد. مردم هر یک از این کشورها سهم خود را در میراث کامل مجموعه جنبش آزاد بیخشی ادامیکنند و فناء آنرا فزونتر میسازند. از نقطه نظر تاریخی انقلاب قاره پروسه واحدی است. ولی آهنگ آن در کشورهای مختلف متفاوت است. طول مدت نیل به پیروزی نیز وابسته است باینکه نیروهای انقلابی هنگام انتخاب تاکتیک و طرق و اشکال مبارزه ویژگی های کشورهای خود را چه اندازه کامل در نظر میگیرند.

جنبش ضد امپریالیستی و طبقه کارگر

در دومین اعلامیه واناگت می شود که از هر ۱۰۰ کودک در کشورهای ما ۱۲ کودک پیش از رسیدن به سن ۴ سالگی میمیرند. هر دقیقه ۴ تن از افراد امریکای لاتین در نتیجه گرسنگی و بیماری و پیری زودرس در میگذرند. از هر چهار فرد قادر به کار یک نفر بیکار است. در سراسر قاره جمعاً ۲۵ میلیون بیکار وجود دارد. کمبود خانه به ۲ میلیون میرسد، ۸۰ درصد مردم در خانه

های فاقد ابتدائی ترین وسائل آسایش بسر میبردند . در قاره ۵۰ میلیون بیسواد هست و مسبب همه این بدبختی ها امپریالیسم آمریکا والیگارشلی های محلی هستند .

مداخله امپریالیسم در اقتصاد ملی موجب ناهنجاری رشد مناسبات تولید سرمایه داری (و در برخی موارد وقفه در این رشد) گردیده و ضمناً اشکان استثمار قابل سرمایه داری در بخش بزرگی از هات آمریکا لایتین برجای مانده است . انحصارات امریکائی شمالی از محل سرمایه گذاری در کشورهای ما سودهای سرسام آور بدست میآورند . (طی سالهای ۱۹۶۷ - ۱۹۶۶ میزان سرمایه گذاری های جدید ایالات متحده به سه بره ملیا، رد دلار رسیدن طی همین مدت قریب ۱۵ میلیارد دلار سود از کشورهای ما به ایالات متحده صادر شد) .
رشد سرمایه داری که امپریالیسم آنرا بهمجرای تولید یک رشته محدود و محدود و مواد خام سوق میدهد نابرابری را در زمینه بازرگانی تشدید میکند و بدی به آمریکا را افزون میمیزد و مخابرات دیگر وابستگی را تشدید میکند .

انقلاب کوبا به سیستم تسلط امپریالیسم ضرت شدید وارد ساخت و سطح رشد انقلابی قاره مارا بالا برد . کوبا تنها نبود . پیروزی آن رهاورد پشتیبانی و همبستگی ملل سراسر جهان و در درجه اول اتحاد شوروی بود . ولی جمهوری کوبا تقریباً ده سال یگانه کشور امریکائی لایتین بود که با یگیری علیه امپریالیسم آمریکا والیگارشلی امریکائی لایتین مبارزه میکرد .

امروز وضع تغییر کرده است . شیلی با کوبا در یک صف ایستاده است . دولت چیهه و حدت خلق که حزب کمونیست و حزب سوسیالیست در آن نقش قاطع ایفا میکنند صنایع استخراجی و بانک ها و موسسات انحصاری را ملی کرده و اصلاح ارض را بهایان میسراند و زمالکان زمین های بزرگ سلب مالکیت میکند . این دولت پس از برانداختن تسلط امپریالیسم والیگارشلی با کوبا و سایر کشورهای سوسیالیستی مناسبات سیاسی برقرار کرد و ساختمان سوسیالیسم را هدف خویش اعلام داشت .

مردم پرویه مبارزه ضد امپریالیستی ضد الیگارشلی بر خاسته اند . دولت نظامی تحت رهبری رئیس جمهور آلواراد و یکسلسله از موسسات امریکائی شمالی را ملی کرده و به ضبط املاک متعلق به انحصارات خارجی والیگارشلی مالی پرداخته است . (مقاله در دست چاپ بود که خبر رسید در اکوادور کودتا شده است . گروهی از نظامیان ناسیونالیست بر رهبری ژنرال رودریگس لار حکومت را بدست گرفتند . در اظهارات رسمی نمایندگان این گروه نکات مثبتی وجود دارد . بدینسان دولت نظامی دیگری پدید آمده است که ممکنست در آینده به مبارزه علیه امپریالیسم والیگارشلی برخیزد) .
در پاناما دولت نظامی ناسیونالیست بر سر کار است و مواضع آن در یکسلسله از مسائل با هدف های مبارزه ضد امپریالیستی ضد الیگارشلی توده های مردم مطابقت دارد .

مبارزه علیه تسلط امپریالیسم آمریکا در آرژانتین و اوروگوئه و مکزیک دامنه وسیع بخسود میگیرد . در ونزوئلا و کلمبیا جنبش ملی کردن ثروت نفت بشدت جهان دارد . مبارزه زحمتکشان و دانشجویان کمتریکاد ولت آن کشور را مجبور کرد از ورود به شورای دفاع امریکائی مرکزی سر باز زنند . تظاهرات دانشجویان و معلمین سالوادور و هند و امر علیین نفوذ امپریالیستی در عرصه آموزش را کم و وسیع پدید کرد .

در اوایل سال ۱۹۷۱ جلسه مشاوره احزاب کمونیست آرژانتین ، بلیوی ، برزیل ، شیلی ،

پاراگوئه ، پرو و اوروگوئه برای تأمین همکاری بیشتر در زمینه مبارزه علیه امپریالیسم امریکای شمالی برگزار شد . در اعلامیه شرکت کنندگان این جلسه گفته میشود : " امپریالیسم والیکارشی علیه ملل امریکای لاتین بایکدیگر همدستند . باینجهت توده های مردم قاره بیش از پیش به اشتراک سرنوشت خود پی میبرند . کامیابی های یک کشور در میان ملل کشورهای دیگر باشد ی تلقی میگردد و در آنها تأثیر بی بخشند و نیروی آنها را افزایش میدهد . تجاوزفاشیستی و امپریالیستی در هر نقطه ای از قاره در حکم تجاوز علیه تمام ملل امریکای لاتین است . همبستگی و تعاون امروزین از هر زمان دیگر ضرور است " (در همان سال گذشته هشتمین کنفرانس احزاب کمونیست کشورهای امریکای مرکزی و مکزیک و پاناما نیز برگزار شد و از ملل منطقه دعوت کرد بدفاع از کوبا برخیزند و تلاش امپریالیسم را برای ایجاد تصادمات مسلحانه میان کشورهای امریکای مرکزی عقیم گذارند) .

در نتیجه اعتلای مبارزه ضد امپریالیستی ملل قاره برخی از دول امریکای لاتین با دولت ایالات متحده و با سازمانهای منطقه ای مشترک سرتاسری امریکای شمالی و جنوبی تصادمات مستقیم و پیوسته جدی تری پیدا میکنند . شرکت کنندگان پیمان منطقه ای آند با آنکه در سرسیار از مسائل باهم اختلاف نظر داشتند در باره ضرورت محدود ساختن رسوخ سرمایه خارجی بتوافق رسیدند . دیدارهای رئیس جمهور شیلی سالوادور آلنده باروسای جمهوری های آرژانتین ، پرو ، اکوادور و کلمبیا به دکتربین امپریالیستی " مرزهای ایدئولوژیک " ضریب در هم شکن وارد ساخت روسای جمهوری های این کشورها ضرورت اتخاذ سیاست خارجی مبتنی بر اصول برابری حقوق و حاکمیت ، عدم مداخله در امور داخلی و حل مسائل مورد اختلاف بدون توسل بزور را خاطر نشان ساختند . دیدار تاریخی فیدل کاسترو از شیلی و دیدارهای او با روسای جمهوری های پرو و اکوادور انعکاس وسیع یافت .

بر اساس مجموعه این عوامل میتوان گفت که در مبارزه ضد امپریالیستی امریکای لاتین مرحله جدیدی آغاز شده است . امروز منتها کوبا و منتنها زحمتکشان امریکای لاتین و احزاب و جنبشهای مترقی قاره بلکه دولت های شیلی ، پرو و پاناما نیز علیه امپریالیسم امریکای مبارزه میکنند . امکان اقدامات مشترک ضد امپریالیستی کشورهای قاره فراهم میآید .

لنین خاطر نشان میساخت که ملل کشورهای وابسته ضمن بیکار در راه آزادی خویش ناگزیر به مبارزه علیه ارکان نظام استثمارگر برمیخیزند . چگونگی تغییرات کیفی در پروسه مبارزه آزاد بخش کشورهای ناگواه درخشانی است بر صحت این اندیشه . مبارزه علیه امپریالیسم والیکارشی در قاره در نتیجه شرکت مجدانه طبقه کارگر که پیش ازینمی از جمعیت فعال امریکای لاتین را تشکیل میدهد بیشتر از پیش خصلت ضد سرمایه داری گمب میکند .

بدیهیست که پرولتاریا در تمام کشورهای قاره پر عده نیست . ولی همهجا بصورت طبقه درآمده است . نقش تاریخی این طبقه بمثابة سازمانگروهبر توده های مردم تنها ناشی از عده آن نیست بلکه بیشتر ناشی از موقعیت آن در تولید اجتماعی است . همانگونه که لنین خاطر نشان ساخته است طبقه کارگر " بیانگرمنافع واقعی اکثریت عظیم زحمتکشان است . . . " (جلد ۲۴ ،

ص ۲۳) +

تجربه یکسلسله از کشورهای و از جمله شیلی بخوبی نشان میدهد که پرولتاریای متحد در سندیکاها که در دوره مبارزه با دشمن طبقاتی آبدیده شده و پیشاهنگ سیاسی متشکل یعنی حزب

مارکسیست - لنینیست رهنمون آنست نیروی محرکه پرتوانی را در مبارزه‌آزاد بخش تشکیل میدهد. پرولتاریا در پیرا زود، باین شکل یا بان شکل ولی بهرحال در یکی از مراحل مبارزه انقلابی بر راس جنبش دهقانان و لایه‌های میانه شهرنشینان و تمام مردم علیه امپریالیسم امریکا و الیگارشی بورژوا - ملاک قرار میگردد .

توسعه پایه اجتماعی جنبش ضد امپریالیستی

طی سالهای اخیر نیروهای هوادار ترقی و آزادی‌های دموکراتیک و دگرگونی بسود اکثریت مردم از یکسوسرمایه‌خارجی و بورژوازی انحصاری و الیگارشی ملاکان ازسوی دیگری دوقطب کاملاً متضاد یکدیگر تقسیم بندی شده اند .

مبارزه ضد امپریالیستی دیرزمانی توسط طبقه کارگر و دهقانان همراه بارادیکال‌ترین بخش روشنفکران انجام میگرفت ولی پس از انقلاب کوبا گروههای هرچه وسیعتری از دانشجویان و صاحبان مشاغل آزاد و قشرهای متوسط شهری و محافل معینی از ارتشی‌ها و روحانیون نیز باین مبارزه می‌پیوندند .

بخشی از جوانان که به مبارزه انقلابی برخاسته بودند به احزاب کمونیست یا سوسیالیست و سازمانهای جوانان آنها روی آوردند . شیلی از آنجمله است . ولی در برخی از کشورهای دیگر جوانان به تشکیل سازمانهای خاص خویش که غالباً در برابر احزاب پرولتری ایستاده اند پرداختند . علت این امر نا پختگی ایدئولوژیک بسیاری از جوانان و فقدان تجربه مبارزه است . ارزیابی‌های غلط در باره مصلحت انقلاب امریکای لاتین و نقش طبقه کارگر و احزاب کمونیست و طرق مبارزه ضد امپریالیستی از همین عامل ناشی میگردد .

تشکیل گروههای مسلح رواج وسیع پیدا کرده بود . این گروهها پس از چند کامیابی از جنبش توده‌ای ضد امپریالیستی جدا ماندند و به سرانگیزه‌های کمونیسم درغلتیدند و عملاً به پیشرفت مبارزه ضد امپریالیستی زبان رساندند . افشای تئوری‌ها و شیوه عمل آنها بیکی از وظایف مهم احزاب کمونیست برای جلب جوانان به مواضع مارکسیسم - لنینیسم بدل شد . در نتیجه این امر اکنون نفوذ گروههای میزبور کاهش می‌پذیرد و توده اساسی جوانان آگاهانه در مبارزه زحمتکشان شرکت میورزند . فقط ارتباط نزدیک با جنبش کارگری و پیشاهنگ کمونیستی آن میتواند در زمان واقعا انقلابی در برابر جوانان بگشاید .

تشدید فعالیت قشرهای متوسط شهرنشین نیز بتوسعه پایگاه اجتماعی مبارزه ضد امپریالیستی و ضد الیگارشی کمک میکند . این قشرها علاوه بر روشنفکران که وضع آنها در شرایط سرمایه‌داری پیوسته بموضع پرولتاریا نزدیکتر میشود عبارتند از بورژوازی کوچک و متوسط . استیلای انحصارات خارجی و داخلی موجب اتساع و شکستگی و فقر عددهرچه بیشتری از کارفرمایان و بازرگان و کسبه رافراهمی‌سازد و این امر تاگزیر اعتراض شدیدی در میان آنها برمیانگیزد و آنها را به اردوگاه مبارزان ضد امپریالیسم و ضد الیگارشی میکشاند . با آنکه این افراد تحت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی قرار دارند شرکت آنها در مبارزه ضد دشمن مشترک ملل امریکای لاتین حائز اهمیت بسیار است .

تشییرات اوضاع جهان ، تحکیم قدرت و نفوذ اردوگاه سوسیالیستی ، اضمحلال سیستم استعمار ، پیروزی سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز که اتحاد شوروی پرچمدار آنست و پیروزی انقلاب

کوبا در ارتش و کلیسا نیز که بنظر میرسد از تأسیسات خلل ناپذیر کشورهای امریکای لاتین هستند تأثیر عظیم بخشید .

در برابر جنبش کارگری و کمونیستی این وظیفه قرار گرفت که تمام این قشرها و نیروها را مبارزه مشترک در راه پیشرفت اجتماعی - اقتصادی و نیل به هدف های اساسی جنبش کارگری و ملی جلب کنند . میان مارکسیست ها و مسیحیون بحث های پرشور آغاز شد . ماهم اکنون در زمینه اختلاف با احزاب دموکرات مسیحی تجربه مشخص بدست آورده ایم . بسیاری از نمایندگان کلیسای کاتولیک شیلی و از جمله کاردینال سیلوانریکس از اقدامات میهن پرستانه دولت جبهه خلق پشتیبانی می کنند . جنبش روحانیون در راه سوسیالیسم در بیرخانه ای انتخاب کرد و این در بیرخانه کنفرانسی بشرکت تمام روحانیون ضد امپریالیست قاره امریکای لاتین تشکیل داد . شرکت کلیسا در مبارزه علیه رژیم های دیکتاتوری با راگروه و برزیل و کشورهای دیگر بسیار با اهمیت است .

ارتش نیز از اغتلا مبارزه ضد امپریالیستی برکنار نماند . پیدایش جناح ناسیونالیست در ارتش نشان میدهد که امپریالیسم و الیگارشی حالا دیگر نمیتوانند همیشه از ارتش به مثابه آلتی برای سرکوب جنبش آزادی بخش استفاده کنند . در برخی موارد تشدید روحیات میهن پرستی - نظامیان را آشکارا با مبارزه ضد امپریالیستی میکشاند .

نیروهای مسلح شیلی در انجام تحولات کشور نقش مهم ایفا میکند ، سیاست دولت خلق را مورد پشتیبانی قرار میدهند و آماده اند در قبال هرگونه دستاورد ارتجاع خارجی و داخلی بدفاع از رژیم قانون اساسی برخیزند . تقاهم میان احزاب کارگری و محافل ترفیخ واه ارتش های پروویاناسا افزایش می یابد . پس از کودتای ارتجاعی در بلنوی جبهه انقلابی ضد امپریالیستی در آن کشور تشکیل شد و متظا میانی که بر اساس دولت دموکراتیک ساقط شده قرار داشتند در این جبهه شرکت فعال دارند .

شرکت دانشجویان در مبارزه مورد تشدید فعالیت قشرهای متوسط شهر نشین و موضع گیری ترفیخ واهانه خادمان کلیسای کاتولیک و پیدایش محافل مترقی در ارتش های امریکای لاتین و آماجگی زنان برای وحدت عمل با احزاب کارگری همه وهمه نمایشگر تغییرات مهمی است که در تناسب نیروها قاره پدید گردیده است .

پیدایش جبهه های ضد امپریالیستی

عوامل که موجب تشکیل جبهه های واحد ضد امپریالیستی در کشورهای امریکای لاتین میگردد عبارتند از : تشدید بحران اجتماعی و سیاسی ، تقویت مبارزه طبقاتی در شهرود و تشدید تضاد مردم با الیگارشی و امپریالیسم . این خصیصه مشترک جدید جنبش آزادی بخش است .

جبهه های متلفه ای که از نیروهای خلق پدید میگردد داشته ای وسیع دارند ، در آنها علاوه بر طبقه کارگر و دهقانان قشرهای اجتماعی تازه و از جمله روحانیون و نظامیان شرکت میورزند ، اقدامات مشترک آنها خصلت یکپارچگیانه دارد و مبارزه آنها بر پایه برنامه های ضد الیگارشی و ضد امپریالیستی انجام میگردد . هدف عاجل این جبهه ها ایجاد دولت های ضد امپریالیستی و اقامت وده ای است . (تشکیل این جبهه ها در قاره ما تاریخچه دهها ساله دارد . در همان سال ۱۹۲۹ در کنفرانس احزاب کمونیست امریکای لاتین اهمیت تشریک مساعی و وحدت عمل کلیه نیروهای اجتماعی و سیاسی

برای جلوگیری از پیروزی فاشیسم خاطر نشان گردید . در آن هنگام که کنگره هفتم کمینترن در مسکو جریان داشت حزب کمونیست شیلی پیشنهاد کرد بلوک چپ که در کشور وجود داشت تجدید سازمان یابد و جبهه واحد تشکیل شود . این ائتلاف دموکراتیک در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۳۸ پیروز شد) .

وحدت نیروهای چپ نتیجه سازش ساده میان رهبران سیاسی نیست ، بلکه این وحدت در بطن جنبش نیرومند خلق و در مبارزه سندیگها در راه خواست های اقتصاد و اجتماعی طبقات کارگر و سایر قشرهای اهالی پدید میگرد . این وحدت نتیجه آنست که کمونیست ها نتوانسته اند با احزاب کارگری و خود ای دیگر زبان مشترک پیدا کنند و با آنان به تفاهم برسند . تجربه شیلی نشان داد که فقط با فدا تر شدن از مبارزه در راه ارضای خواستهای عاجل و با پرداختن به مبارزه در راه تحقق هدف های مهمتر و مهمتر است که میتوان توده های مردم را به ضرورت درگونی های عمیق الیگارشی ، ضد امپریالیستی و ضد انحصاری یعنی درگونی هائسی که بر انداختن عقب ماندگی و وابستگی درگرو انجام آنهاست واقف ساخت . این پروسه در شیلی به تشکیل وحدت خلق و ائتلاف دموکراتیک چند حزبی بشرکت کمونیست ها و سوسیالیست ها و رادیکال های غیر مسمی و مسیحیون چپ انجامید . از نظر طبقاتی این جبهه از کارگران ، دهقانان کارمندان ، روشنفکران ، دانشجویان و کارفرمایان کوچک و متوسط ترکیب شده است . ایجاد دولت خلق کبک درگونی های انقلابی مشغولست گواه بر صحت اندیشه ایست که در سال ۱۹۶۹ در کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری بیان گردید : " در شرایط کنونی در یک سلسله از کشورهای سرمایه داری طبقه کارگر تحت رهبری پیشاهنگ خود امکان دارد بر پایه جبهه متشکل از کارگران و توده های خلق و اشکال مختلف دیگر موافقت و همکاری سیاسی احزاب و سازمانهای اجتماعی گوناگون اکثریت مردم را متحد سازد و قدرت دولتی را بدون جنگ داخلی بتصرف در آورد و انتقال و ساء اساسی تولید را بدست مردم تأمین کند " .

پرو که اکنون به محل مسئله چگونگی راه رشد آتی کشور پرداخته است در مرحله گذار دشوار بسر میبرد . حزب کمونیست و کنفد راسیون کل زحمتکشان در تعمیق پروسه درگونی ها میکوشند . سیاست ضد الیگارشی و ضد امپریالیستی دولت نظامی و مبارزه فعال توده ها محافل ارتجاعی را پیش از پیش منقرض میسازد . زحمتکشان و سازمانهای سیاسی آنان در چگونگی اتخاذ تصمیماتی کفایتند کشور با آنها ارتباط دارد تا شیروان می بخشند .

در آرژانتین جبهه ائتلاف خلق پدید آمده و نمایندگان احزاب و جریان های سیاسی گوناگون را در بر میگیرد و برنامه دموکراتیک مطرح ساخته است که در نمای تحولات مترقی در برابر مردم میگذارد . در اوروگوئه جبهه وسیعی تشکیل گردیده و آراء فراوانی که در انتخابات اخیر بسود کاندیدای این جبهه داده شد گامی است در راه پیروزی بعدی نیروهای مترقی . مردم کلمبیا علیه رژیم ضد ملی بورژوازی میست مجدانه مبارزه میکنند . حزب کمونیست با استفاده از اشکال گوناگون مبارزه برای ایجاد ائتلاف دموکراتیک وسیع مجاهدت میورزد . در اکوادور کمیته های محلی و سازمان های ایالتی وحدت خلق تشکیل شده است . در ونزوئلا نیز چنین جنبشی آغاز گردیده است . با وجود رژیم ترور و بریزیل نیز گرایش بسوی اتحاد نیروهای ترقیخواهانه بر پایه پلاتفورم وسیع ضد دیکتاتوری آشکار است . فشار رژیم فاشیستی در باره اوگوئه نیز نمیتواند جلوی مبارزات محافل

د موکراتیک را بگرد . د سالواد وربرای وحدت عمل حزب کمونیست با حزب د موکراتیک مسیحی و د رجمهوری د میتگان با حزب انقلابی و مسیحیون چپ و نظامیان ناسیونالیست و سوسیالیست ها موافقت شده است .

د رکشورهای دیگر نیز نظائر این وضع مشاهده میشود . نکته مهمی که چشم میخورد ، شرکت موثر احزاب کمونیست و کارگری د رایجا د جبهه های وسیع است . همانگونه که د رسند کنفرانس سال ۱۹۶۹ تصریح گردیده کمونیستها تمام سعی خود را بکار میبرند تا " میان جریان ها و جنبشهای متعدد و متنوع ضد امپریالیستی با د نظر گرفتن ویژگی و احترام به استقلال آنان تفاهم کامل پدید آید " .

د باره ویژگی های جنبش آزاد بیخش

لنین ضمن تنظیم استراتژی و تاکتیک انقلابی د دوران امپریالیسم میگفت : " باید توانست اصول عام و اساسی کمونیسم را با ویژگی مناسبات میان طبقات و احزاب و آنان ویژگی سیر یعنی حرکت بسوی کمونیسم که د هر کشور جداگانه وجود دارد و باید توانست آنرا بررسی کرد ، مکشوف داشت و دریافت - تطبیق داد " (جلد ۱ ، ص ۷۴) .

کمونیستهای امریکای لاتین از این رهنمود ها کاملاً پیروی میکنند . مثلاً حزب کمونیست شیلی هنگام تنظیم مشی سیاسی خود این نکته را د نظر گرفته است که یکی از مظاهر مبارزه طبقاتی د ر کشور وجود احزاب متعدد د موکراتیک و فعالیت آنان د ر پارلمان و سندیکاهاست . رژیم د بره معروف و پیروانش د شیلی که هرگونه امکان استفاده از " موسسات بورژوازی " را نفی میکردند توجه نداشتند که مثلاً پارلمان شیلی تربیون بزرگی است برای کار توحیحی ما د رمیان توده ها . کمونیستها راه استفاده از کلیه امکانات علنی را د ر پیش گرفتند و این امر پایه اجتماعی وسیع و متحدین سیاسی لازم را برای آنها تامین کرد و موجبات تشکیل جبهه وحدت خلق را با تفاق آنان فراهم ساخت .

امروز سخن بر سر آنستکه احزاب خلق حال که به حکومت رسیده اند و بمیزان زیادی امکان یافته اند رشد کشور را بمجرای لازم سوق د هند قدرت سیاسی تامه بدست آورند . احزاب خلق طی دورانی که دولت را بدست دارند توانسته اند انحصارات بزرگ را ملی کنند ، بخش دولتی نیرومند د اقتصاد بوجود آورند و مرحله اول اصلاح ارضی را به پایان رسانند .

حکومت رسیدن مردم که د جریان انتخابات ویدون جنگ داخلی انجام گرفت ره آورده سیر تکامل ویژه تاریخ شیلی است . این تجربه را نباید مطلق ساخت یا به تقلید مکانیکی از آن پرداخت . " پدیده " شیلی و نیز نمونه د رخشان کوهی انقلابی که مردم آن سلاح بدست حکومت را بتصرف خود د آوردند گواه بر تنوع اشکال مبارزه متنوع طرق نیل به پیروزی است . ملل کشورهای دیگر قاره غنا صراحتاً گونی از تجربه کوبا و شیلی را برجسب چگونگی شرایط مشخص کشور خود بکار خواهند برد . یکی از ویژگی های جالب جنبش آزاد بیخش د قاره پیدایش د دولت های نظامی ناسیونالیست د بررو وپاناما است . این دولت ها با سرنگونی گروههای الیگارش که به پشتیبانی انحصارات خارجی حکومت میکردند بر سر کار آمده اند و انجام یکسلسله اصلاحات و از جمله اصلاح ارضی مشغولند و از حاکمیت ملی دفاع میکنند . این دولتها بی آنکه مستقیماً به هیچ حزب مربوط باشند

فعالیت خود را بر پایه پلتفرم سیاسی معین استوار میسازند، ولی سیر حوادث آنها را امیدوارند به زحمتکشان و مراکز سندیکائی و احزاب آنان متکی گردند .
 در برابر ما یکی از آن امکانات متنوع که پروسه آزاد بیختر در خود نهان دارد بدید میاید . البته پیشبینی چگونگی گسترش حوادث در چنین مواردی هنوز دشوار است ولی میتوان گفت که اگر سیاست اینقبیل دولتها پیگیر باشد میتواند به مرکز اتحاد نیروهای چپ بدل گردد و موجبات تعمیق پروسه دگرگونی جامعه را در عین تشدید نقش طبقه کارگر و پیشاهنگ سیاسی آن فراهم سازند .

از نظر تاریخی پیدایش این رژیم های نظامی ناسیونالیست در امریکای لاتین یکی از طرق تکامل پیکار ضد امپریالیستی در شرایطی است که طبقه کارگر و حزب آن هنوز برای سوق توده ها براه تصرف قدرت از نفوذ کافی برخوردار نیستند . در چنین شرایطی نیروهای مترقی باید تناسب جدید نیروها را بدرستی ارزیابی کنند ، تاکتیک خود را با اوضاع احوال جدید هماهنگ سازند و در زمینه سیاست مشی ای اتخاذ کنند که در بر توان از امکاناتی که چنین دولتی عرضه می دارد برای پیشبرد مبارزه مردم استفاده کرد . روشن است که نمیتوان امکان شرکت نمایندگان نیرو های ترقیخواه خارج از ارتش را در این دولت ها منتفی دانست .
 بدینسان تنوع طرقی که به حکومت خلق در قاره ما میانجامد روشن است . پروسه انقلاب در عین داشتن خصالت و سمت ضد امپریالیستی ، ضد الیگارش و ضد سرمایه داری در برخی از کشور ها جوانب بیش از پیش متنوع کسب میکند .



استراتژی و تاکتیک احزاب کومنیست و کارگری امریکای لاتین بر پایه این نظریه استوار است که جنبش آزاد بیختر پروسه ایست مرکب از عوامل بین المللی و ملی ، قوانین عام و ویژگی های مشخصه این احزاب در حدود توانائی خویش به پیشرفت و تکامل تئوری مارکسیستی - لنینیستی کمک میکنند . بررسی واقعیت عینی با توجه به کلیه صور متنوع آن باین احزاب امکان میدهد برای نیل به هدف های عامی چون احراز استقلال کامل ، بازگرداندن ثروت های طبیعی غارت زده به مردم ، پیشرفت اقتصاد ملی بسود زحمتکشان و ایجاد دولت های ضد الیگارش و ضد امپریالیستی بسا دورنمای گذار به سوسیالیسم راه صحیح اتخاذ کنند . تاثیر اندیشه های احزاب کومنیست در افکار عمومی در جریان مبارزه روزمره در را متحقق این هدف ها افزایش می یابد و این احزاب توده های هر چه بیشتری را پیرامون خود گرد میآورند . وشیقہ این امرو فاداری به مارکسیسم - لنینیسم ، انترناسیونالیسم پرولتری و خدمت بیدریغ به منافع عموم خلق و به آرمان سوسیالیسم است .

خوانندگان عزیز!
باین آدرس با ما مکاتبه کنید:

Sweden
Stockholm
Stockholms Sparbank
N: 0 400 126 50
Dr. John Takman

شماره حساب بانکی مجله «مسائل»
صلح و سوسیالیسم:

P. B. 49034
10028 Stockholm 49
Sweden

مجله «مسائل بین المللی» که هر دو ماه یکبار انتشار می یابد، به تشریح مسائل تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کارگری اختصاص دارد.

مندرجات این مجله از میان مقالات مجله «مسائل صلح و سوسیالیسم» که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و منعکس کننده نظریات و اندیشه های آنانست، انتخاب و ترجمه میشود.

در این شماره منتخبی از مقالات شماره های ۳ و ۴ (مارس - آوریل سال ۱۹۷۲) مجله «مسائل صلح و سوسیالیسم» بچاپ رسیده است.

فهرست مقالات :

صفحه	مؤلف	عنوان
۵ - ۱۷	<u>تود ورژبوکف</u> د بيراول کمیته مرکزی حزب کمونیست ورژیس، شورای د ولتی جمهوری تود های بلفارستان	سخنوروتشوریسین انقلابی
۱۸ - ۲۸	<u>ارنست هنری</u> نویسنده اجتماعی و سیاسی شوروی	لنین و احزاب برادر
۲۹ - ۳۴	<u>ایوان فرولف</u> فیلسوف شوروی	وصیت نامه فلسفی لنین
۳۵ - ۴۳	<u>رولان لوروا</u> عضو پولیت بورود بیر کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه	انواع سوسیالیسم کاذب و سوسیالیسم واقعی
۴۴ - ۵۳	<u>گریگوری گلنزمان</u> فیلسوف شوروی	چگونگی تضاد ها در شرایط سوسیالیسم
۵۴ - ۶۳	شاریدن	از انقلاب ملی بسوی انقلاب اجتماعی
۶۴ - ۷۶	<u>لوتس مایر</u> اقتصاد دان جمهوری د موکراتیک آلمان	پدیده های نوین در سرمایه داری انحصاری د ولتی
۷۷ - ۸۴	خورخه تکسی بیر	عام و خاص د رپروسه آزاد بیخش

بها يك مارك آلمان غربى